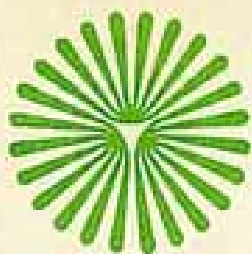


ویژه‌نامه همایش شاعر گرانمایه

طالب آملی

به کوشش: مصطفی مجد

www.tabarestan.info
تبرستان



ویژه نامه همایش

طالب آملی

به کوشش: مصطفی مجد

www.tabarestan.info
تبرستان

دانشگاه پیام نور مرکز آمل

- عنوان: **ویژه نامه همایش شاعر گرانمایه طالب آملی**
- به کوشش: مصطفی مجد
- طرح جلد: آمل آرم
- حروفچینی: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور
- تعداد: ۳۰۰۰
- نوبت و تاریخ چاپ: چاپ اول مهر ۱۳۷۵
- کلیه حقوق برای دانشگاه پیام نور ـ مرکز آمل محفوظ است.
- ۴۰۰۰ ریال

۱ـ فهرست مطالب الف

۲ـ مقدمه: دبیر سمینار ب

«زبان فارسی رمز هویت ماست»

آیت ا... خامنه‌ای

سیر تاریخی زبان و ادبیات فارسی ما را بر آن وا می‌دارد که نقش نویسندگان و شعرا در حفظ این دستاورد گرانبهای فرهنگی غافل نمانیم و به شناخت هر چه بیشتر بزرگان و پاسداران فرهنگ و ادب پارسی اقدام کنیم.

برپایی همایش شاعر گرانمایه طالب آملی جهت آشنایی با شاعری که شایسته غربت آنهم در وطنش نیست صورت پذیرفته است. تا مگر به شناخت او و فراتر از آنچه که از افواه عامه می‌شنویم و یا در آثار محدود می‌شناسیم، نایل آئیم. بالضروره می‌بایست زمینه درسی برای ارائه تحقیقات جدید پژوهشگرانی که درباره زندگانی، شخصیت، افکار و سبک شعری طالب به پژوهش پرداخته‌اند، فراهم آید. بنابراین در آبان ماه سال ۱۳۷۴ درپی کسب مجوز و تعیین هیأت علمی و اجرایی همایش، مرکب از مدرسین محترم دانشگاه و جمعی از صاحبنظران فرهنگی با صدور اطلاعیه فراخوان، مقاله از صاحب نظران استان و کشور برای شرکت در این همایش یک روزه دعوت به عمل آمد. با پایان یافتن مهلت مقرر در فروردین ۱۳۷۵ حدود ۲۰ مقاله و موضوع سخنرانی با عناوین گوناگون به دبیرخانه همایش ارسال گردید. پس از بررسی آثار علمی دریافتی بوسیله کمیته علمی ۸ مقاله و یک سخنرانی برای ارائه برگزیده شد.

این همایش در روز جمعه فروردین ماه ۱۳۷۵ در سالن اجتماعات مرکز تربیت معلم آمل با پیام حکیم فرزانه و فیلسوف متألّه حضرت آیت ا... جوادی آملی آغاز به کار کرد. استقبال صاحبان‌فن و فرهنگ دوستان شهر و استان و برخی مراکز آموزش عالی منطقه و کشور نمایانگر توفیق‌کاران این همایش بعون الهی بوده است. با وجود این از همه کاستی‌ها پوزش می‌طلبیم و امید داریم که در راستای حفظ میراث و مفاخر فرهنگی و ادبی ایران اسلامی با جهت مقابله با تهاجم فرهنگی همه نهادهای دست‌اندر کار بیش از پیش همراه و یار باشند.

در پایان وظیفه خود می‌دانم: از اقدام حضرت آیت ا... جوادی آملی در ارسال پیام و ارائه رهنمودهای فرهنگی به دست‌اندر کاران و شرکت کنندگان در همایش صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

ثانیاً از حضور استادان و صاحبنظران گرانقدر حوزه و دانشگاه بویژه جناب آقای دکتر رضا شعبانی استاد برجسته تاریخ دانشگاههای کشور و جناب آقای دکتر الهیار خلعتبری رئیس گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی و جناب آقای دکتر ثابت سعیدی رئیس دانشکده زبان و ادبیات، فارسی دانشگاه پیام‌نور و فرهنگیان عزیز و گرانقدر شهر و استان که

www.tabarestan.info
تبرستان

قبول زحمت نموده و در همایش حضور یافتند، تقدیر می‌نمایم.

ثالثاً تجلیل از شخصیت خیرخواه حاج علی اصغر هادیزاده، پدر بزرگوار شهید که هزینه میزبانی و چاپ و انتشار ویژه نامه یادمان طالب آملی را نیز بر عهده گرفته‌اند وظیفه‌ای است بر عهده ما که از خداوند بزرگ برای ایشان که اینک در شهرمان در اقدامات خیرخواهانه فرهنگی به عنوان یک اسوه مطرح است، طول عمر با عزت و سلامت آرزو کنیم. همچنین از جناب آقای مهندس نصیر محمدی عمران که با خالصانه‌ترین وجه منویات حاج آقا هادیزاده را در اجرا مدیریت کردند، نیز کمال تشکر را می‌نمائیم.

رابعاً از جناب آقای مهندس جعفری فرماندار آمل، اداره کل آموزش و پرورش مازندران، اداره آموزش و پرورش و خواهر پورعقیلی ریاست محترمه مرکز تربیت معلم آمل، مدیر کل محترم صدا و سیمای استان و گزارشگران و خبرنگاران این سازمان و سایر مطبوعات بویژه سرپرستی و خبرنگار محترم روزنامه وزین اطلاعات در آمل و سردبیر نشریه گرانسنگ دریچه تقدیر و تشکر می‌نمایم.

این مجموعه نیز که در برگیرنده مقالات و سخنرانی ارائه شده و خلاصه مقالات رسیده تحت عناوین گوناگون است با مساعدت جناب آقای دکتر صادقی شجاع ریاست محترم دانشگاه و جناب آقای دکتر بیژن‌زاده معاونت محترم پژوهشی و جناب آقای دکتر اثنی‌عشری ریاست محترم منطقه ۹ و آقایان مهدی مهدوی و یدالله ساعی مدرسین محترم مرکز آمل و با همت عزیزان زحمتکش دست‌اندر کار چاپ و انتشارات سازمان مرکزی دانشگاه پیام‌نور در اختیار علاقمندان قرار می‌گیرد.

اجرکم عندا... و سعیکم مشکورا

مصطفی مجد

دبیر همایش طالب آملی و سرپرست دانشگاه پیام‌نور مرکز آمل

www.tabarestan.info

تبرستان

اسامی اعضای محترم هیأت علمی همایش طالب آملی:
آقایان:

رضا لاریجانی	دبیر دبیرستانهای آمل
روح الله مقدس	مدرس دانشگاه پیام‌نور مرکز آمل و دانشجوی دوره دکترای ادبیات‌فارسی
مهدی مهدوی	"
یدالله ساعی	"
نعمت اصفهانی	"
ابراهیم ابراهیم‌تبار	"

اسامی اعضای هیأت اجرایی

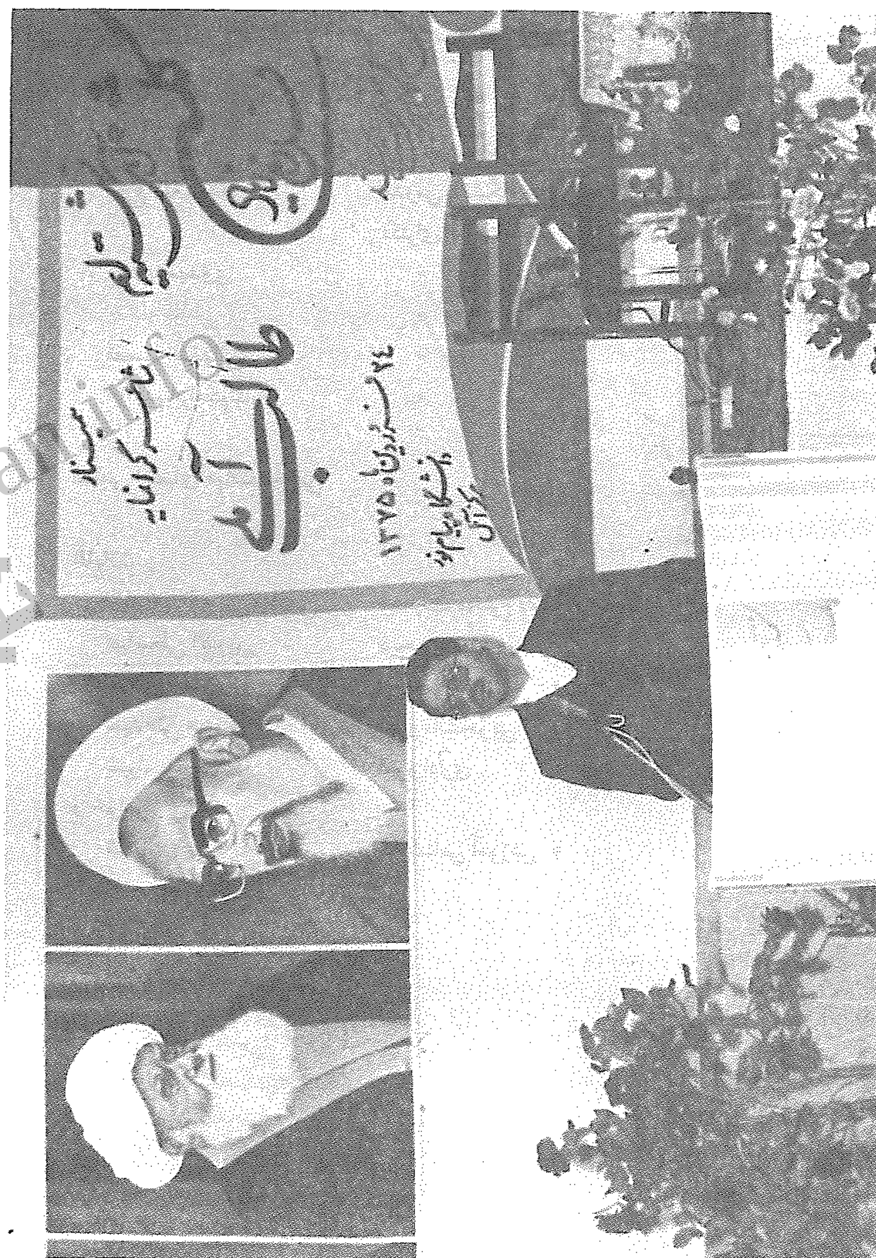
آقایان:

سید عبدالله بنی‌هاشمی	معاونت محترم دانشگاه پیام‌نور آمل	
عباسعلی اکبرپور	ذیحساب	"
موسی حسن‌زاده	روابط عمومی	"
سیدعلی میرزاد	امور دانشجویی	"
شیرا... دیوسالار	امور اداری	"

و خواهر:

شعبانی	کارشناس آموزش "

www.tabarestan.info
تبرستان


دبیر سمینار در حال ارائه گزارش

نمونه متن دست نویس

متن پیام حکیم متألّه

حضرت آیت الله جوادی آملی (دام‌ظلّه العالی)

به سمینار ارزشمند شاعر مفلق

و پیرو اهل بیت (علیهم‌السلام)،

طالب آملی (رحمه‌الله)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدللّه رب العالمین و الصلاة و السلام علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و الأئمه الهداة المهدیّین بهم نتولّی و من أعدائهم نتبرّء إلی اللّه

اکنون که اندیشوران ادب پرور به منظور تجلیل مقام هنر معقول و تکریم منزلت فرهنگ مشهود در یک همایش علمی گرد هم آمدند تا از این رهگذر به جامعیت شاعر مفلق چون طالب آملی ارج نهند و در کنار چنین مائده‌ای که یادآور مَأدُبه الهی است مسیر کاروان بنان و بیان به صراط مستقیم حکمت نظر و عمل رهبری شود و ادیبان اریب زیب نظام معرفت گستر جمهوری اسلامی قرار گیرند و پیروی رهبری چنین نظامی را پیشگامانه تداوم بخشند تا دیگر راهیان کوی امامت را به تحکیم اصول و مبانی اعتقادی فرا خوانند و دیگر مشتاقان حرم امنیت و استقلال دین و ملی را به تشیید قواعد و ارکان آن ترغیب نمایند، ضمن گرامی داشت همه بزرگوارانی که در تأسیس و برگزاری چنین سمینار سرآمدی رنج توانفرسا تحمل فرمودند، و همه ادب پژوهانی که قدم رنجه نمودند، توجه علاقمندان به آشنایی شعر در پیشگاه شرع را به نکات ذیل معطوف می‌دارد:

یکم: برای بررسی فروع فقهی یا مواد حقوقی و یا تبصره‌های اخلاقی در قلمرو دین لازم است اصول ضابط و مبانی جامع آنها را از منابع اولی استنباط نمود، سپس در انطباق قواعد کلی بر فروع جزئی و اندراج مواد فرعی در ضوابط جامع اجتهاد کرد، که جریان ارزیابی هنر و شعر از این روش روشن خارج نخواهد بود.

دوم: همانطوری که قرآن کریم و سنت معصومین (علیهم السلام) منابع غنی و قوی

دین‌اند، عقل برهانی نیز از منابع دین بشمار می‌آید و در تبیین خطوط کلی آن همواره فقهاء و حقوقدانان و علمای اخلاق را راهنمایی می‌کند، گرچه به قصور خویش واقف است و به بضاعت مزجاة معرفتی خود اعتراف دارد، لذا ضرورت وحی و نبوت را کاملاً ادراک می‌کند و آن را به عنوان محکم‌ترین دلیل رسالت عام در صحائف حکمت و کلام تنظیم می‌نماید، از این جهت فرزانگان محقق عقل را در برابر شرع قرار نمی‌دهند بلکه آن را همتای نقل می‌نگرند و عقل و نقل را دو بال طائر ملکوتی قرار می‌دهند تابه بارگاه شرع بلند آشیان پرواز کند و فتوای شارع مقدس را در منطقه فقه، حقوق، اخلاق و مانند آن بدست آورد.

سوم: قرآن کریم کسوت احسن تقویم را شایسته انسان جامع می‌داند، و جامعیت وی را در پرتو نضد و نظم عقل و وهم و خیال و حس از یک سو و هماهنگی تولّی و تبرّی از سمت دیگر می‌شمارد، تا تمام نیروهای ادارکی او در ظن عقل نظری و همه قوّه‌های تحریکی وی در سایهٔ عقل عملی و عصارهٔ نظر و عمل در مقام جمع‌الجمعی خلیفهٔ الهی که مظهر بسیط الحقیقة و مُظهر همه کمالات علمی و عملی او است تحقق یابد.

چهارم: انسان جامع با تعدیل متخیّله از آسیب مختال بودن می‌رهد و با تقریب دلپذیر عقل و خیال، معارف معقول را در پرنیان محاکات متخیّله می‌آراید و عواطف را با محتوای عقلی احیاء می‌کند و بعداز تسویه طین تخیل و حَمَاء مسنون و هم و تلطیف صلصال کالفخّار حس، آنگاه از تَکَمنِ غیب عقل مبرهن روح معقول را در آن می‌دمد و با صعود خیال و هبوط عقل قالب و قلب متحد می‌گردند و کلام دلنوازی پدیدی می‌آید بنام شعر حکمت‌آموز که دیگر کلام‌ها در آستان او سجده می‌کنند و چنین کلامی که خلیفهٔ متکلم خویش یعنی انسان جامع است مسجود و معلّم اسمای حسنای خود می‌دانند.

پنجم: قرآن حکیم که محور کمال ابد را در جامعیت اعتقاد صحیح و عمل صالح می‌داند همانطوری که فاقد عناصر محوری سعادت را خاسر محسوب می‌کند شاعر فالح و طالح را با وجدان و فقدان همان اصول ارزیابی می‌نماید، لذا همانطوری که می‌فرماید: ﴿ **إنّ الإنسان لفي خُسر * إلاّ الذين آمنوا و عملوا الصالحات * و تواصو بالحق و تواصو بالصبر** ﴾[1] دربارهٔ شاعران نیز چنین می‌فرماید: ﴿ **والشّعراء يتّبعهم الغاوون * ألَمْ ترَ أنّهم في كل وادٍ يهيمون و أنهم يقولون ما لايفعلون * إلاّ الذين آمنوا و عملوا الصالحات و ذكروا اللّه كثيراً و انتصروا من بعد ما ظُلموا * و سيعلم الذين ظلمو أيَّ منقلب ينقلبون** ﴾[2]. آنچه از سورهٔ مبارک والعصر، استنباط می‌شود آن است که تنها راه رهایی انسان از طلاح و خسران، فراهم نمودن ارکان چهارگانه است: اول: ایمان و تحصیل اعتقاد متقن نسبت به معارف دین، دوم: عمل صالح به انجام فرایض و پرهیز از محارم، سوم: هدایت علمی دیگران به علوم الهی و عقاید حقیقی به عنوان توصیه به حق، چهارم: هدایت عملی جامعه با اعمال دینی به عنوان تواصی به صبر شامل اقسام سه گانه آن، یعنی صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر در برابر مصیبت و آنچه از سورهٔ مبارک شعراء استفاده

www.tabarestan.info تبرستان

می‌شود آن است که تنها راه راهایی شاعران از غوایت فکری و نجات از هیمان در وادی تیه و تحیّر عملی تأمین عناصر چهارگانه می‌باشد: اول: ایمان شاعران فرزانه به تمام حقائق غیب و شهود خدای سبحان، دوم: عمل صالح آنان به امتثال اوامر و انتهاء از نواهی، سوم: همواره یاد خدا را در دل داشتن و از معبود خویش غافل نبودن، چهارم: اعمال رسالت هنری به انتصار و انتقام از مهاجمان فرهنگی و دفاع از وطن منصوب تن و حمایت از موطن مظلوم روح که همت والای ادب پروران همانا حضور در صحنهٔ دفاع اصغر و اکبر خواهد بود، تا مجاهد نستوه در هر دو جهاد باشند.

ششم: چون مبدأ فاعلی خیال با فان مختال شیاطین‌اند چنانکه از آیه پایانی سورهٔ شعراء استنباط می‌گردد: ﴿ هل أنبّئکم علی من تنزّل الشیاطین * تنزّل علی کلّ أفاکٍ أثیم ﴾[۳]، مشرکان جاهلیت، وحی الهی را محصول القای شیاطین می‌پنداشتند و قرآن حکیم را کلام شعری می‌دانستند و رسول گرامی اسلامﷺ را شاعر می‌گفتند، لذا خدای سبحان چنین شعری را از ساحت قدس وحی الهی زدود و پیام‌آور الهی را از گزند چنین نقصی منزّه دانست و در این باره فرموده است: ﴿ و ما علّمناه الشعر و ما ینبغي له إن هود إلاّ ذکر و قرآن مبین ﴾[۴]. و عصارهٔ آیهٔ مزبور همانا سلب یک وصف نقصی است نه سلب یک صفت کمال و از اینروی که نفی تعلیم نقص به معنای تعلیم مقابل آن یعنی وصف کمال می‌باشد، خداوند با نفی تعلیم شعری که مبدأ القاء آن شیطانست، اثبات تعلیم چیزی نمود که مبدأ تنزیل آن خدای رحمانست: ﴿ الرّحمن * علّم القرآن ﴾[۵] البته روشن است که منظور از شعر ممدوح محمود کلام متقن برهانی است و مقصود از شعر مذموم و نکوهیده کلام مختالانه است و در این جهت منظوم و منثور یکسان‌اند، و نظم رافخری بر نثر نیست زیرا: ﴿ لا میز فی الأعدام من حیث العدم ﴾[۶] چنانکه طالب آملی فرموده است:

«ز یکدیگر نبود فرق حاسدان تو را — بحکم آنکه نباشد تمیز در اعدام»[۷]

هفتم: پرورش هر چیزی از رشد ارکان اصلی آنست، شعر مختالانه خواه در جامه نظم، خواه در کسوت نثر از دروغ فروغ می‌گیرد و از اغراق در آن شهره می‌شود لذا گفته‌اند: «احسنهٔ أکذبه» لیکن معقول که ترجمان غیب معروفست خواه بصورت منثور درآید، خواه بطور منظوم اداء شود از صدق مایه می‌گیرد و از حسن مدد می‌جوید لذا خداوند سبحان دربارهٔ قرآن کریم و مبدأ فاعلی آن چنین می‌فرماید: ﴿ اللّه نزّل أحسن الحدیث ﴾[۸] ﴿ من أصدق من اللّه قیلاً ﴾[۹] و چون دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند، گویندگان، نویسندگان، سرایندگانی که هر چه دارند همه از دولت قرآن دارند، از وسوسهٔ ابلیس مصون‌اند و از الهام فرشته الهی بهره‌مند.

هشتم: کسی که حضرت رسول اکرم ﷺ او را داورترین حاکمان دانست و دربارهٔ او چنین فرمود: «أقضاکم علی (علیه‌السلام)» یعنی قضاء و داوری امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از داوری همه داورهای بشری استوارتر است، سخنی نغز و داورانه دربارهٔ شاعران دارد که همگان به استقبال آن

می‌رویم، حضرت علی‌ابن‌ابی‌طالب (علیه‌السلام) در شبهای ماه مبارک رمضان مردم را به مهمانی فرا می‌خواند گرچه خود از آن غذای گوشتی تناول نمی‌کرد، وقتی غذای مهمانان صرف می‌شود آنها را موعظه می‌فرمود، شبی مهمانان هنگام تناول غذا دربارهٔ شعراء سخن می‌گفتند، پس از فراغت از صرف طعام، خطبهٔ آموزندهٔ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را استماع کرده‌اند که آنان را به تقوی و فضائل انسانی دعوت می‌نمود، آنگاه حضرت علی (علیه‌السلام) به ابوالأسود فرمود: بگو شاعرترین شعراء کیست، ابوالأسود شعر ابو داود ایادی را خواند یعنی او أشعر شعراء است، سپس امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: او نیست، مهمانان به آن حضرت گفتند شما بفرمایید: حضرت علی (علیه‌السلام) فرمود: همه شاعران در پیرامون یک مطلب معین شعر نسروده‌اند تا برّندهٔ میدان مسابقه روشن گردد، اکنون که چاره‌ای جز داوری نیست، اشعر شعراء ملک ضلّیل یعنی امرؤالقیس می‌باشد[۹]. سرّ گمراه دانستن شاعرترین شعرای عرب عمانا سرودن اشعار جاهلی و تهی بودن مضامین آن از معارف عقلی است و این داوری همچنان پویا و جاودانه خواهد بود.

نهم: تأثیر وحی در احیای تمدن بشری را می‌توان در حاکمیت عقل بر وهم و خیال مشاهده نمود زیرا در حکومت خیال، عقل و درایت تعطیل‌اند ولی در حکومت عقل، وهم و خیال تعدیل می‌شوند نه تعطیل، عطله عقل خسارت جبران ناپذیر جاهلیت را به همراه دارد، لیکن تعدیل خیال در ظلّ ولایت عقل بهره‌های فراوانی را به ارمغان می‌آورد که برخی از نمونه‌های شاخص آن بازگو می‌شود، مانند قصیدهٔ تائیّه ابن فارض که معارف مشهود قلبی را در استبرق نظم ارائه نمود، درهٔ نجفیّه بحرالعلوم که احکام عمیق فقهی را در حریر شعر مجسم ساخت، منظومهٔ حکیم سبزواری و تحفة‌الحکیم محقّق اصفهانی که مفاهیم معقول را در پرنیان نظم ممثّل کرده‌اند، الفیّه ابن مالک که قواعد ادبی را در کسوت رقیق شعر جلوه دارد، چنانکه سرایندگان پارسی گوی همتای شعرای تازی سرا، هم مشهودهای قلبی و هم مفاهیم عقلی و هم احکام فقهی و هم حکم اخلاقی را در لباس زرین و وزین نظم ارائه فرموده‌اند و آنچنان قداستی را بدست آورده‌اند که مرحوم مجلسی اول در کتاب قیّم روضهٔ المتّقین که شرح دل‌پذیر من لایحضر الفقیه مرحوم صدوق است در ذیل سخن مأثور از پیامبر اکرم اسلام ﷺ «إنّ من الشعر لحمة» نام اساطین فن شعر را چونان مولوی، سعدی، حافظ، به نیکی یاد می‌کند و آنان را پرچم‌دار حکمت در پرنیان هنر شعر می‌شمارد. شعری که خیال معدّل را برای پذیرش رهبری عقل آماده می‌کند و مشهود قلبی را با ذوق سرشار عاطفی هماهنگ می‌سازد و نوای برهان را با نای خطابه می‌نوازد و اتقان یقین را با منبّت‌کاری و مینیاتوری ایوان ادب می‌آراید، گرچه هرگز به بلندای وحی احسن نمی‌رسد زیرا از زمزمهٔ معترفانهٔ همه عارفان هنرپرور اینست: «لو دنونا أنملة لاحترقنا» لیکن از نصاب معیّن حسن برخوردار است. چنانکه حضرت رسول اکرم ﷺ به علاءبن‌حضرمی فرمود: «إنّ من الشعر لَحُماً و إنّ من البیان لَسِحراً و إنّ شعرک لحسن و إنّ کتاب

www.tabarestan.info تبرستان

اللّه أحسن»[۱۰] و دربارهٔ چنین شعری که در مسیر حمایت از وحی و عقل و هدایت جامعه به صلاح و فلاح سروده می‌شود، پیامبر گرامی به کنانی که در مدح آن حضرت در جریان استسقاء شعری نشاء نموده است فرمود: «یا کناني بوّاک اللّه بکل بین قُلتَه بیتاً في الجنّة»[۱۱] و حضرت امام صادق (علیه‌السلام) فرموده است: «من قال فینا بیت شعرٍ بنی اللّه تعالی له بیتاً في الجنة»[۱۲]

دهم: شناسنامه هر انسانی همانا آثار علمی و عملی او است و جملهٔ تابناک: «المرء مخبوءٌ تحت لسانه» تمثیل است نه تعیین، یعنی: «المرء مخبوء تحت أثره» هر اثری برهان «إنّ» مؤثّر خویش است، چنانکه هر مؤثّری برهان «لمّ» اثر خود، طالب آملی (رضوان‌اللّه علیه) را می‌توان در آثار علمی و هنری او شناخت، گوهر هستی چنین سرایندهٔ سرآمدی را اعتقاد به توحید خدا و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) تشکیل داده است، لذا حماسه سلحشوری در برابر تعدّی بیگانگان از یک سو، موعظت اخلاقی در پرورش آزادگی از رزائل نفسانی از سوی دیگر، در بسیاری از سروده‌هایش مشهود است: تجلی قرآن و حدیق مأثور از خاندان نبوت در اشعار وی مایهٔ فروغ آن شد، جمع بین شعر مطبوع و نظم مسموع از دیگر خصیصه‌های چنین زنده یادی است لذا گاهی دربارهٔ جامعیت خویش نسبت به شاعران نامدار می‌گوید:

«پیمبر منم معجزات سخن را   سنائی و خاقانی از اُمّتانم»[۱۳]

و زمانی دربارهٔ آگاهی خود از متون فلسفهٔ اسلامی، نام مهم‌ترین کتابها مرحوم بوعلی‌سینا را یاد می‌نماید:

«شفا نسخه‌ای از اشارات محکم   اشارات رمزی ز سرّ بیانم»[۱۴]

انسان موحّد همواره بیاد خداست چون ماسوای او را فراموش کرده است و غیر موحّد خدا را فراموش می‌کند چون هماره به یادی ماسوی است، طالب آملی در این باره می‌گوید:

«گرچه غفلت باعث گم‌کردن سرمایه‌هاست   دوست را چون ما ز خود گشتیم غافل یافتیم»[۱۵]

در استغناء و بی‌نیازی از اغیار چنین گوید:

«طاقت ناز طبیبانم نبود از روی طرح   درد را پیچیدم و پیش دوا انداختم»[۱۶]

در نصیحت سالمندان گوید:

«سپید گشت و سیه، روی و موی ما و هنوز   بسان شانه و آیینه روی و مو طلبیم»[۱۷]

در مدح مولی الموحّدین حضرت امیرالمؤمنین علی‌ابن‌ابی‌طالب (علیه‌افضل صلوات المصلّین) که بطور چشمگیر در دیوان مرحوم طالب آملی یافت می‌شود چنین می‌فرماید:

دلا گوشهٔ انزوائی طلب کن   تهی تر ز آفاق جایی طلب کن
نگردد ترا نرم دل ز آب دیده   ازین تیزتر آسیایی طلب کن
بدر پوزهٔ خلد مگشا زبان را   طلب گر نمایی لقایی طلب کن

دو گامست همراهی عقل کوته   در این ره رفیق رسایی طلب کن
بصد شمع میکوش در جستن دل   چو دل یافتی دلربایی طلب کن
ترا جای در قصر جنّت نزیبد   برو در دل دوست جایی طلب کن
ازین زمرهٔ پارسی گرچه حاصل   برو صحبت پارسایی طلب کن
بیاسای در سایهٔ شاه مردان   وزین خوف‌ها رو، رجایی طلب کن
بشو خاک چون سرمه بر آستانش   وزو دیده را توتیایی طلب کن

و در بخش دیگر چنین فرماید:

و گر دامن کعبه ناید به دستش   بچنگ آورد دامن کربلایی
غم از هول محشر نباشد کسی را   که دارد چو شاه نجف پیشوایی[۱۸]

در مدح ولیّ عصر امام زمان (عج) چنین فرماید:

طبعم کند در آتش معنی سمندری   وانگه فشاند از پر وبال آب کوثری
یوسف تراود، از در و دیوار خاطرم   امّا تهی است مصر من از جوش مشتری
مجموعهٔ خیال من آمد به روی کار   منسوخ گشت نسخهٔ دیوان انوری
آتش فشاند عنصر طبعم بر این بساط   با خاک گشت یکسان ابیات عنصری
از شرم این سیاه دلان می‌برم پناه   بر درگه امام زمان نقد عسکری
مولای دین محمّد مهدی که شرع او   داده رواج قاعدهٔ دین جعفری
فتوای او که نسخهٔ عیسای ملت است   جان‌ها دمیده در تن شرع پیمبری[۱۹]

و در لزوم جمع بین عقل و نقل و شریعت و ریاضت چنین گوید:

بی نور شرع شمع ریاضت دلیل نیست   حاصل چه هیچ زین همه جانی که می‌کنی[۲۰]
چو راه عشق گرفتی ز راه شرع بگرد   نیاز و رز ولی منکر نماز مباش[۲۱]

در پایان مجدّداً از دانشگاه پیام نور و اساتید و فرهنگیان گرانقدر تقدیر می‌شود و به عنوان پیشنهاد معروض می‌دارد، تنها سرّ جاودانگی هر کسی پیوند ناگسستنی او با مبدأ ازلی هستی است و اگر هم اکنون از طالب آملی سخن به میان می‌آید بر اثر میراث بینش و گرایش دینی او است، همگان سعی نماییم عناصر محوری گفتار، رفتار و نوشتار، ما را معارف الهی تشکیل دهد و تدریس و تعلیم دانش‌آموزان و دانشجویان عزیز با علوم سودمند اسلامی باشد و ویژگیهای فرهنگی هر منطقه‌ای را ارج نهیم و آن را احیاء کنیم چنانکه طالب آملی فرموده است:

چو من فرزانه‌ای برخاست ز آن بوم   طواف خاک آمل می‌توان کرد

و چون همه این برکات از نسیم سحر انقلاب اسلامی است یاد امام راحل (قدّس سرّه) را احیاء و مقام معظم رهبری را تکریم و شهیدان شاهد را تجلیل و جانبازان و آزادگان نامدار را گرامی خواهیم داشت.

والسلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته

جوادی آملی / قم مقدّس / ۲۳ فروردین ۱۳۷۵

www.tabarestan.info
تبرستان

پاورقی:

۱ـ عصر * ۲ـ شعراء، ۲۲۷ـ۲۲۴ * ۳ـ شعراء، ۲۲۲ـ۲۲۱ * ۴ـ یس، ۶۹ * ۵ـ الرّحمن، ۲ـ۱ * ۶ـ منظومهٔ حکیم سبزواری * ۷ـ دیوان طالب آملی، ص ۶۷ * ۸ـ زمر، ۲۳ * ۹ـ نساء، ۱۲۲ * ۱۰ـ شرح نهج‌البلاغه‌ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۵۴ـ۱۵۳ * ۱۱ـ سفینة‌البحار، ط اسوه، ج ۴، ص ۴۴۸ * ۱۲ـ سفینة‌البحار، ط اسوه، ج ۱، ص ۴۳ * ۱۳ـ دیوان طالب، ص ۵۸ * ۱۴ـ دیوان طالب، ص ۵۹ * ۱۵ـ دیوان طالب، ص ۱۱۲۱ * ۱۶ـ دیوان طالب، ص ۱۱۱۱ * ۱۷ـ دیوان طالب، ص ۱۱۰۱ * ۱۸ـ دیوان طالب، ص ۱۰۴۹ـ۱۰۴۶ * ۱۹ـ دیوان طالب، ص ۱۰۵۳ * ۲۰ـ دیوان طالب، ص ۱۰۹ـ۱۰۷ * ۲۱ـ دیوان طالب، ص ۱۰۵۸ * ۲۲ـ دیوان طالب ص ۱۰۸۵

خلاصه‌ای از زندگینامهٔ طالب آملی شاعر گرانمایه

مصطفی مجد مدرس مرکز تربیت معلم آمل

رسم معمول در بیان زندگینامه‌ها چنین است که از سال تولد آغاز کنیم. طالب آملی در حدود سالهای ۹۸۷ الی ۹۹۱ هجری مقارن دوران حکومت شاه محمد خدابنده و پسرش شاه عباس اوّل صفوی در آمل بدنیا آمد.[۱]

برخی محل تولد وی را شهر آمل و برخی قصبهٔ کرچک آمل ذکر کرده‌اند. امّا پیش از هر تأکیدی بر محل واقعی تولد وی ضروری است به طور اجمال به اوضاع آن عصر مازندران اشاره کنیم. مازندران مقارن ایام تولد طالب آملی چون سایر نقاط ایران استقرار حکومتی یکپارچه در ابعاد سیاسی مذهبی را تجربه می‌کرد. حکومتی با تکیه بر مذهب تشیع اثنی عشری در تلاش بود تا آنرا بر کل ایران زمین مستقر سازد[۲]. عصر آشفتگی پشت سر گذاشته می‌شد و با استقرار اقتدار و نظم شاه عباس اول زمینه ثبات بیش از پیش فراهم می‌گردید. این آرامش آنهم در مجاورت دولتهایی چون عثمانی در غرب که با اتکای به مذهب تسنّن داعیه ولایتداری مسلمانان را در سر داشت و ازبکان در شرق ایران که متحد عثمانی بودند و بابریان هند نیز که دولتی جوان و جویای نام تأسیس کرده بودند از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود. از جمله آثار آرامش و اقتداری عصر صفویان تأسیس و نشو و نمای شهرهایی چون تبریز، قزوین و اصفهان بود و اگرچه آمل آنروزگار به اهمیت تبریز و قزوین و اصفهان نبود امّا وقتی می‌خوانیم که طالب پس از گذراندن دوره کودکی به تحصیل علم و ادب در زادگاهش اشتغال داشت و بعدها نیز خود را بدلیل کسب علوم و معارف گوناگون در آن شهر می‌ستود[۴]، در می‌یابیم که در آمل آن روزگار نیز امر تعلیم و تربیت فعال و در جریان بود. در چنین حال و هوایی بود که طالب به دنیا آمد. امّا آیا باید او را بنابر ابیاتی چند از اشعارش روستازاده‌ای از قصبه کرچک دانست، یا اینکه به استناد تولدش در خانواده‌ای مرّفه و اهل علم و معارف و ادب، باید او را یک شهری تمام عیار به حساب آورد[۶]؟ علیرغم اختلاف نظر در این باره از اشعارش چنین بر می‌آید که طالب هرگز از حال و هوای روستا و روستائیان جنگل نشینان و شبانان غافل و با آنان بیگانه نبود[۷]. برخی نیز او را از سلسله سادات آملی دانسته‌اند که قول موثقی بنظر نمی‌رسد[۸]. نخستین سروده طالب در نوجوانی قصیده‌ای است در مدح حاکم آمل[۹] که بیانگر استعداد و قریحه شاعری اوست:

www.tabarestan.info
تبرستان

ز مـــا ایــمن نشــین کــز آتش، گــل نــمی‌سوزد
وگــر دوزخ شــویم از مــا پــر بــلبل نـمی‌سوزد

ز بس بـــاران رحـــمت مـا بـاریده بـر گـیتی
ز مـوج شـعله بـر دریـای آتش پـل نـمی‌سوزد

زه آه مـــا زیـانی زلف او را نـیست یـا در گـل
شــرار هـــیچ آتش خـرمن سـنبل نـمی‌سوزد

عــنان بـرق بـرتاب از خس و خـاشاک سیلابی
مکـن آتش تـلف کـین خـار تـر در گـل نـمی‌سوزد

بـود ویـرانـه مـا در امـان از بـرق حسـن آری
شـــرار آتش گـــل خـــانه بـــلبل نــمی‌سوزد

ز حســن روی او در حـیرتم کـین شـعله سرکش
چو بدخو می‌شود چون بر سرش کاکل نمی‌سوزد

بـه دار المـرز شـهری در امـان ازآه طـالب نـیست
بـه سـاری هـم سـری دارد هـمین آمـل نـمی‌سوزد

طالب در حدود سنین ۱۹ الی ۲۵ سالگی در حالی که علاوه بر شاعری دستی در نگارش بویژه نستعلیق[۱۰] داشت و به انواع هنرهای رزمی دیارش چون سوارکاری و تیراندازی نیز آشنا[۱۱] بود شهر و دیارش را به مقصد کاشان ترک کرد. (حدود ۱۰۱۰ هجری) .. امّا چرا؟ آیا همانطور که از افواه عامه شنیده می‌شود بدلیل ناکامی وی در عشق بود، چنانکه در ترانه‌های محلی نیز آمده است؟ یا قصد او از ترک مازندران دیدار خانواده مادری‌اش بود که در کاشان اقامت داشتند؟ بخصوص دیدار از خواهرش ستی‌النساء بیگم که همسر پسرخاله‌اش بود. و یا اینکه انگیزه دیگر سفر او به کاشان و سپس اصفهان را باید در بلند پروازی و آرزوهای بلند او یعنی راهیابی به دربار شاه عباس صفوی جستجو کرد. با این استناد که پسر خاله‌های طالب به دربار شاه عباس اول نزدیک بودند[۱۲] و به رسم آنروزگار از جمله ضرورتهای راهیابی به دربار شاهان برخورداری از حمایت حامیان مشهور و با نفوذ بود.

شاید در ابیاتی چند بتوان علت العلل مهاجرت را از زبان خود شاعر دریافت[۱۳]:

مـرا غـریب وطـن سـاخت بـی‌نصیبی مـن
خــدای رحـم کـند بـر مـن و غـریبی مـن

به چارهٔ مـرض عشـقم ای طـبیب مکـوش
تو رو طبیبی خـود کـن مکـن طـبیبی مـن

بـباغ سـینهٔ مـن جـوش مـی‌زند گـل داغ
دگــر بــرای چــه روز است عـندلیبی مـن

ز هـــمعنانی دردم بـــدان رسـیده مـقام
کــه نــیست صبر سزاوار هـمرکیبی مـن

چه می‌کنی ز بـرم ای سـپهر کسـوت فـقر
در ایـن لبـاس کـه داری بـجامه زیـبی مـن

نـیاز مـن هـمه بـا حسـن شـاهد الم است
کـرابست زهـره و انـدیشه رقـیبی مـن

ز دوســتان قـدیمم بـغیر گـریه نـماند
حـباب اشک کـنون مـی‌کند حـبیبی من

نجابتم ز جبین لمـعه زد چـو صـبح ولی
نـداشت صـرفه اظـهار خـود نـجیبی من

دلا بـــحادثه عشـــق بـی‌شکیب مـباش
که هـر چـه کـرد بـمن کـرد نـاشکیبی من

چـو آب دیـدهٔ خـود روی در نشـیبم لیک
طـریق عـرش رود روی در نشـیبی مـن

چگـــونه عش بـدامـنم نـیاورد طـالب
کـه بسـته‌انـد مـیانش بـدلفریبی مـن

امّا حقیقتاً بی‌نصیبی طالب و حادثه عشق او و ناشکیبی‌اش در آن چه بود؟

این پرسش است که تنها آنرا می‌توان از زیباترین ترانه‌های محلی جاری بر زبان پیر و جوان مازندران و چوپانان و گاوبانان آن دیار شنید. با این ترجمان[۱۴]:

«دختر جفت گم کرده بعد از نالیدن از جور نامادری طالب و برادر خود که او نیز مخالف طالب بود از همگان سراغ او را می‌گیرد. چون از آدمیان نشانی از او نمی‌یابد از مرغ هوا و ماهی دریا و (سنگ‌های بیابان) می‌شنود که طالب را در میان زنان هندوستان دیده‌اند کـه گـاهواره کـودکان ایشان را می‌جنباند و برای مردم قلیان آماده مـی‌سازد... (آنگـاه) غـمزده و دلشکسـته از خـدا می‌خواهد که از گناه عهد شکنی طالب درگذرد و او را بیامرزد:

طـــالب مـــه طـالبو طـالب فـرامـرز
هـــر کـــجه بـــمردی خـــدا بـیامرز

البته بعید نیست که این شاعر شوریده حال علاوه بر اینکه در پی یافتن مرهم دردی بر دل آشفته‌اش به قصد دیدار خواهرش به کاشان روانه شد در پی تحقق آرزوهای بلندش در دربار شاه عباس اول نیز زادگاهش را ترک کرده باشد. چنانکه پیش از این اشاره کردیم. طالب ۴ الی ۵ سال در کاشان مقیم شد. اقامت وی در کنار خواهرش نتوانست آرامشی را که وی در پی‌اش بود فراهم سازد چه علاوه بر عدم توفیق در ازدواج[۱۵]، علیرغم چند بار سفر به پایتخت با شکوه صفویان (اصفهان) و سرودن اشعاری در مدح شاه عباس نتوانست به دربار راه یابد[۱۶]. در پی این ناکامیها بناچار کاشان را به قصد شرق ایران ترک کرد (۱۰۱۴ هجری قمری). مطالعه چگونگی اقامت این شاعر یک چند در بارگاه امام هشتم شیعیان، حضرت علی‌بن‌موسی الرضا (ع) کـه در قـالب اشعاری در ستایش آن امام (ع) سروده شده است[۱۷]، می‌تواند ما را تا حدّی با حالات روحی او در آن زمان آشنا کند:

www.tabarestan.info
تبرستان

باز خاطر ز عیش دلگیر است — نفس راست بر جگر تیرست
تنم از درد عافیت طلبست — لبم از زهر چاشنی گیرست
محرم دیده گریهٔ رازست — همدم سینه ناله زیرست
جبهه گریه‌ام فلک سایست — قامت ناله‌ام زمین گیرست

....

جیب اشکم لبالب از خونست
زین سبب روی دیده گلگونست

زهرها در گلوی جان دارم — نیشترها در استخوان دارم
یک چمن داغهای خون آلود — در ته آستین جان دارم
یک جهان اشکهای زهر اندود — بر لب چشم خون فشان دارم
آتشین مرغ گلشن عشقم — بر سر شعله آشیان دارم

....

چون کنم راز عشق را سرپوش — منکه دل بر سر زبان دارم

....

من کیم خاکبوس درگاهی
جبهه سای در شهنشاهی

وه چه درگاهی رشک عرش برین — فرش او دیده‌های حورالعین

....

درگه کیست آن رفیع مقام — که از او می‌چکد تراوش دین
درگه پادشاه ملک صفا
نقد حیدر علی‌بن‌موسی

خسروا گرچه من کف خاکم — لیکن از آستان ادراکم
چون بکاوند معدن نوشم — در نظر گرچه کان ادراکم
نی غلط گفتم این چه هذیان بود — لال بادا زبانی بی‌باکم
تو گرانمایه ابر فیاضی — من کف خاک آرزو ناکم
آرزو اینکه از تراوش لطف — سازی از تیره خاطری پاکم
از توگر فیض تربیت یابم — عرش بوسه زمین ادراکم
پرتوی از توگر نصیب افتد — شعله گردد بساط خاشاکم

....

داورا بخت واژگون کردار — داردم بر در تو شکوه گزار

....

چرخ با من ستیزه پردازست
بخت هم با سپهر هم رازست

بیش از این حرف شکوه بی‌ادبیست — خاصه بر درگه امام انام
لب فروبند زین سخن طالب — بدعا ختم ساز طی کلام

....

از تو معمور باد کشور دین
سایه‌ات کم مباد از سر دین

پس از آن طالب از مشهد به قصد مرو خارج شد. وی در مرو به دربار بکتش‌خان استاجلو حاکم آن دیار راه یافت و به مصاحبت او پذیرفته شد[۱۸]. طالب قبل از سال ۱۰۱۷ هجری از خان مرو تقاضا کرد جهت دیدار خویشاوندان به مازندران برود. امّا در پی کسب اجاره او هرگز به مازندران نرفت و در ادامه سفر سر از قندهار درآورد. قندهار در آن روزگار هراز چندگاهی موضوع کشمکش شاهان صفوی و بابریان هند بود. اگرچه این اختلاف تحت‌الشعاع ارتباطات فرهنگی و جاذبه‌های دربار هند برای هنرمندان و شعرای ایرانی قرار داشت چه بابریان هند سلاطینی هنر پرور و شعر دوست بودند در حالی که سلاطین صفوی تنها به هنرهای زیبا علاقه نشان می‌دادند[۱۹]. در هر حال زمانی که طالب به قندهار آمد این شهر تحت امارت میرزا غازی ترخان حاکم هندی آن دیار بود که از سوی جهانگیر شاه بابری بر آن دیار حکم می‌راند. میرزا غازی که خود شاعر بود و دربار او مجمع ادیبان و هنرمندان طالب را به مصاحبت پذیرفت[۲۰]. طالب نیز محرم خلوت وی شد و یک چند در دربار او آرام و قرار گرفت. امّا این آرامش دیری نپائید. چه ممدوحش درگذشت و با وجود بدخواهان طالب را دیگر یارای ماندن در قندهار نبود. وی از آنجا به سوی آگره حرکت کرد. در این مرحله از سفر او از شهرهایی چون مولتان، لاهور، دهلی و کشمیر دیدن کرد و علیرغم تحمل سرگردانی‌های بسیار، تلاش می‌کرد تا مگر شعرا و بزرگان آن سامان را جهت جلب حمایت آنان دیدار کند. امّا هر چه سعی می‌کرد ناموفق می‌نمود. چه وی طی اقامتش در آگره که در آن روزگار (عصر حکومت جهانگیر شاه بابری) دوران شکوفایی زبان و ادبیات فارسی را پشت سر می‌گذاشت و محل تجمع هنرمندان و شعرای پارسی زبان بود، مورد توجه قرار نگرفت. بناچار آگره را ترک کرد و مدتی در سورت و سپس در گجرات اقامت کرد. در سورت حکومت ممدوحش قلیچ خان دیری نپائید و در گجرات نیز عبدالله خان فیروز جنگ حاکم خشن و بیرحم آن دیار طبع حساس طالب را می‌آزرد. بدین سبب وی دیگر بار در راه اگراه

www.tabarestan.info تبرستان

را در پیش گرفت و به این شهر بازگشت. این بار بخت خوش با وی یار شد چه وی با یکی از بزرگان ایرانی تبار بنام آقا شاپور تهرانی که شاعر معروفی بود[21] و از دوستان اعتمادالدوله وزیر جهانگیر شاه آشنا شد[22]. آقا شاپور تهرانی که طالب را مستعد پیشرفت می‌دید او را به اعتمادالدوله معرفی کرد. مدتی از مصاحبت این شاعر و اعتمادالدوله نگذشت که وزیر او را به مهرداری خود منصوب کرد اگرچه طالب را به کار دیوانی علاقه‌ای نبود امّا به ظاهر چارهٔ دیگری نداشت. با بروز بیماری اعتمادالدوله که به شدت مورد علاقه طالب بود وی از منصب مهرداری استعفا کرد[23]:

ز شاعر سخن سنجی آید نه خدمت | که بلبل نوا زن بود نی شکاری
منت بنده داغدار قدیمم | بخادم کنون مهر خود می‌سپاری
چون مهر تو دارم چه حاجت بمُهرم | مرا مهرداری به از مُهرداری
حق اینست امّا ز جرمی که رفته | همه انفعالم همه شرمساری
همین خجلتم دور دارد ز خدمت | چو ابلیس مجرم ز درگاه باری
وگرنه همان طالب حق شناسم | ز سر تا قدم شوق خدمتگذاری

بنظر می‌رسد ملاقات با جهانگیر شاه از قبول این استعفا انجام شده باشد. قبول استعفا از کار دیوانی برای این شاعر فرصت مغتنمی فراهم آورد تا بیش از پیش به شعر و شاعری بپردازد و مدارج ترقی را بپیماید. تا آنجا که وی در ۱۰۲۸ هجری قمری در سن سی و هفت سالگی به مرتبه ملک الشعرایی جهانگیر شاه نایل آمد[24].

امّا آیا وی با دستیابی به این موقع و مقام که همنشینی و همسفری شاه و رفاهیت حاصل از آنرا در پی داشت به آرامش مطلوب دست یافت؟ نگاهی به اشعار طالب آملی که پس از این مرحله سروده شد و یاد وطن، اگرچه به شکوه بیان شده باشد، بلبل دل او را به یاد چمن آمل می‌انداخت و یک چند و آرامش او را بر هم می‌زد.

طالب گمامبر که به سنبل ستان هند
فارغ ز یاد گلشن آمل نشسته‌ایم[25]

....

نیم ز دیدن کشمیر شاد چون طالب
که‌سیر ساری و گلگشت آملم هوس است[26]
ز مرغان چمن طالب نواسنجی نمی‌بینم
که طرز نغمه یاد از بلبل آمل نمی‌گیرد[27]

....

بهیچ شهر دلم طالب از ملال نرست
چه روز بود که بیرون ز آملم کردند[28]

و یاد ایران که هماره با او بود:

چرا غیرت نسوزد طوطیان هند را الحق
کزنیسان بلبلی ازگلشن ایران برون آید[29]

سالها پس از اقامت طالب در هند خواهرش ستی النساء جدایی برادر را تاب نیاورد و جهت دیدار او به آگره رفت شعر طالب با مضمون کسب اجازه دیدار خواهرش از جهانگیر شاه جلوه‌ای بسیار زیبا از احساسات و عواطف عالی خواهر و برادری است که سالها از یکدیگر دور بودند و توصیفی چنین رسا از آن مفارقت و شوق دیداری چنین در میان انبوه اشعار عاشقانه، توجه صاحب[30] نظران را بخود جلب کرده است:

ای بلند اختری که سایه تو | به ز خورشید خاور است مرا
از شمیم شمامه خلقت | مغز خاطر مکدر است مرا
روز و شب در زمین مدح تو کار | کشتن تخم گوهر است مرا
صاحبا ذره پرورا عرضی | به زبان سخنور است مرا
پیره همشیره ایست غمخوارم | که باو مهر مادر است مرا
در طبابت چو عیسی است ولی | مریم روح پرور است مرا
چهارده سال بلکه بیش گذشت | کز نظر دور منظر است مرا
او نیاورد تاب دوری من | که بمادر برابر است مرا
مجملاً سویم از عراق آهنگ | کرد و این لطف داورست مرا
آمد اینک بآگره و ز شوقش | دل چنان چون کبوتر است مرا
گر شود رخصت زیارت او | بجهانی برابر است مرا[31]

اقامت ستی‌النساء در هندوستان طالب را در ماندن دائم در آن سرزمین مصمّم‌تر ساخت. وی اینک در کنار خواهرش آرامش بیشتری احساس می‌کرد و علاوه بر مطالعاتش به تدریس زبان و ادبیات فارسی به شاهزادگان بابری مشغول بود[32]. اگرچه گاه به کنج عزلت تمایل نشان می‌داد امّا گرایش گهگاهی طالب به درویشی و تصوف و عرفان چندان جدّی نمی‌نماید. و ابتلایش به اعتیاد نیز موضوعی است نه چندان خلاف واقع آورده‌اند «که او برای رهایی از اندوه یا نشاط خاطر به مواد مخدر پناه می‌برد[33]» اگرچه وی با سرودن اشعاری که بنظر می‌رسد بیشتر جنبه توبه آمیز داشته است. سعی در کتمان آن دارد[34]:

در عمر خود نداده مرا هیچ کام دست
نه می لبم شناخته هرگز نه جام دست
سخن صریح کنم تا گمان مبری
چراکه شسته‌ام از می به هفت آب دهن

این شاعر گاه بر وفق طبع حساس و حقیقت جویش بر خلاف جریان سیاسی و مذهبی

www.tabarestan.info
تبرستان

زمانه مواضعی اتخاذ می‌کرد که او را به درد سر می‌انداخت. در چنین اوضاعی نیز با بهره‌گیری از طبع شعری‌اش با سرودن اشعاری با مضمون پوزش طلبانه از خطر مجازات می‌رست[۳۵]:

فرزانه صاحبا سخن نامناسبی / شخصی رسانده بگوشت شنوده‌ام
یعنی بمجلسی که در او فتنه سر زدست / من نیز دود آتش آن فتنه بوده‌ام
حاشا بخاکپای تو سوگند کاین حدیث / کز بست و من بکذب زبان کم گشوده‌ام
آری نگویم اینکه در این بزم فتنه خیز / ننموده‌ام عبور عبوری نموده‌ام
امّا چنانکه یاد در آید بخانه‌ای / ناکنده کفش رخنه رفتن گشوده‌ام
من پا شکسته کی سر رفتن ببزمها / دارم کدام روز بدین وضع بوده‌ام
پایم بریده باد جز این بار گر بسهو / هرگز خیال مجلس ایشان نموده‌ام

آری گناه بخت منست این نه جرم غیر
من بخت خویشتن را نیک آزموده‌ام

برخی طالب را شاعری می‌دانند از کوخ برآمده و در کاخ نشسته که جز برای کاخ نشینان نمی‌سرود او خود به چنین اشاراتی پاسخ داده است[۳۶]:

مرا آئینه دل صاف چهرست / در او عکسی که افتد عکس مهرت
بصد نیرنگ نتوان داد صورت / که ره یابد در و زنگ کدورت
نباشد بی‌وفایی در بساطم / وفا یک گل بود از اختلاطم
بپای هر که در خاری نشیند / مرا در سینه صد خنجر نشیند
برآرم خواهم آن خار المزای / بنوک سوزن مژگانش از پای
بهر ماتم نشین در غم شریکم / بهر غمدیده در ماتم شریکم
نیم یک لحظه فارغ از غم خلق / به نیلم تا کمر در ماتم خلق

این احساسات گاه تا بدانجا پیش می‌رفت که او را به نصیحت و پند اندرز به حکام و امرا وامی‌داشت:

هستند فی‌المثل گله گوسفند خلق / کانرا خدای صاحب و والی شبان بود
صاحب بجای او دگری را کند شبان / چون بنگرد که بر گله نامهربان بود

طالب یک موّحد مسلمان شیعه اثنی‌عشری بود چنانکه خود سروده است[۳۸]:

گرچه دور از همه گشتم ز خدا دور نیم
همه جا جلوه او می‌نگرم کور نیم

لذّت قرین شمع جدید محمدیست / گو فلسفی مناز به عقل قدیم خویش[۳۹]
بر همه سوگند که طالب صفت / خاک در هشت و چهارم کنید
خطبه اثنی عشری ز آب چشم / زیب سر لوح فراهم کنید[۴۰]

این شاعر شیعی بشدت به ائمه اطهار (ع) عشق می‌ورزید. قصاید غرّا و اشعار شیوایش

در مدح و منقبت مولای متقیان و امیرمؤمنان حضرت علی‌بن‌ابیطالب (ع) در صدها قصیده و ترکیب بندی در منقبت امام رضا (ع) و ابیاتی در ستایش حضرت ولیعصر امام زمان (ع) شواهدی است بر این ادعا[۴۱]:

هژ بر بیشه یزدان علی عالیقدر
که چرخ راسخ‌اش دست اختیار شکست
صلابت اسدالهیش به لشکر خصم
پی پیاده برید و دل سواره شکست
مثال جام سفالین که پر شود ز شراب
دل‌عدوش‌میان خون شد و کنارشکست

....

درا ین عرصه خوف و میدان وحشت
توّسل به صاحب ولایی طلب کن
بیاسای در سایه شاه مردان
وزین خوفها رو، رجایی طلب کن[۴۲]

و ابیاتی چند از او در ستایش امام زمان (ع)[۴۳]:

از دست این سیاه دلان می‌برم پناه
بر درگه امام زمان نقد عسگری
مولای دین محمد مهدی که شرع او
داده رواج قاعده دین جعفری

....

ای شرع تو مروّج دین پیمبری
زیب از تو یافته روش شرع گستری
یکدل کم است مهر ترا ز آنکه مهر تو
دارد هزار ذره چو این مهر خاوری
وقتست کز نشیمن اقبال مستدام
چون خور برون خرامی با تیغ حیدری

طالب بشدت از زهد دروغین بیزاری می‌جست و سرودن اشعاری در ذمّ آن در فضای آن روزگار هند چنین می‌نماید که هجرت او به آن سرزمین جنبه عافیت طلبی نداشته است:

خود فروشان ز پی گرمی بازار خودند / کار دین را همه بگذاشته در کار خودند
معنی قید بود بند شریعت و ایشان / نه گرفتار شریعت که گرفتار خودند

و گاه متأثر از نفاق مذهبی که از ویژگیهای جامعه هندو و مسلمانان آن سرزمین بود و بابریان نیز در ایجاد و وحدت در آن جامعه ناموفق بودند از آزادی مذاهب طرفداری می‌کرد و گاه نیز بر کفر و دین عاصی می‌شد[۴۵]:

نه ملامتگر کفرم نـه تـعصب کش دیـن
خنده‌ها بر جـدل شـیخ و بـرهمن دارم

طالب آملی ۷ الی ۸ ساله آخر عمرش را نیز با دغدغه خاطر و آشفتگی دل سپری می‌کرد چنانکه اواخر عمر را در انزوا و گوشه‌نشینی بسر برد وی سرانجام پس از طی ۴۶ سال زندگی پر فراز و نشیب در سال ۱۰۳۶ هجری قمری در پی بروز بیماریهای گوناگون که برخی آنرا به افراط در استعمال افیون و برخی به جنون نسبت داده‌اند[۴۶] دارفانی را وداع گفت. محل دفن او را دقیقاً معلوم نکرده‌اند. چه برخی مدفن او را کشمیر و برخی در فتح پورسیکری و برخی بدلیل اظهار علاقه شدید طالب به اهل بیت (ع) در عتبات عالیات می‌دانند[۴۷]. امّا بنظر می‌رسد با توجه به معلوم بودن مدفن خواهرش ستی‌النساء در تاج محل، طالب نیز در همان محل دفن شده باشد. در غیر این صورت این سؤال همچنان باقی است که چرا مدفن شاعری با آنهمه شهرت در مقام ملک‌الشعرایی نامعلوم است. طالب از همسر هندی‌اش که سالها پیش از او فوت کرده بود دو دختر داشت که سرپرستی آنها را ستی‌النساء بیگم بر عهده گرفت[۴۸].
مرگ طالب اثر قابل ملاحظه‌ای در میان اهل ادب آن روزگار بجای گذاشت از جمله به سوگ نشستگان، صائب‌تبریزی بود که در سوگ او چنین سرود[۴۹]:

از دیـار مـردمی دیـار در عـالم نـماند
آشنا رویی به جز دیوار در عالم نـماند
طالب آمل گذشت و طبعها افسرده شد
از چه رو آن آتشین گفتار در عالم نماند

بدین سان دفتر عمر شاعری نوآور که حاصل زندگی کوتاهش بیش از بیست و دو هزار قصیده، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند و مثنوی و غزل، قطعه و رباعی و مفردات بود بسته شد در حالی که بسیاری کسان از خیل معاصرانش از مخالف و موافق وی را بخاطر قریحه شاعری، هوش سرشار و استعداد کم نظیرش ستوده‌اند[۵۰].

این حقیر بی آنکه در شناخت طالب آملی به معنی شایسته کلمه ادعایی داشته باشم، این وجیزه را صرفاً جهت ادای دین به این شاعر هموطن و مسلمان که شایسته چنین غربتی آنهم در وطنش نیست ارائه کرده‌ام، امید است که اهل نظر بر جسارتم ببخشایند و بر کوتاهی‌ام خرده مگیرند.

مصطفی مجد

www.tabarestan.info
تبرستان

فهرست منابع و مآخذ

۱ـ راشدی، پیرحسام‌الدین (پاکستان) طالب آمل و سخن دیگر پیرامون زندگی این شاعر ترجمه محمد جعفر جوان، هنر و مردم سال ۱۵ شماره ۱۷۹ شهریور ۱۳۵۶ صفحه ۳۱

۲ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی انتشارات صفی علیشاه چاپ چهارم ۱۳۶۷ صفحه ۱۴

۳ـ میر احمدی، مریم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، امیرکبیر ۱۳۷۱ صفحه ۸۵ـ۶۵

۴ـ طاهری شهاب ، کلیّات اشعار ملک‌الشعراء طالب آملی به اهتمام و تصحیح و تحشیه طاهری شهاب انتشارات کتابخانه سنایی ۱۳۴۶ صفحه ۱۰

۵ـ راشدی همان زیر نویس ص ۳۱

۶ـ گلچین معانی، احمد کاروان هند دو جلد انتشارات آستان قدس رضوی چاپ اول ۱۳۶۹ ص ۸۵۸

۷ـ گودرزی، فرامرز زندگینامه و کارنامه ادبی طالب آملی هنر و مردم ۱۴، شماره ۱۶۲ (فروردین ۱۳۵۵) صفحه ۵۹

۸ـ گودرزی همان ش ۱۷۳ (اسفند ۱۳۵۵) صص ۴۷ـ۴۶

۹ـ کلیات اشعار طالب آملی ص ۴۶۲، محیط طباطبایی، محمد اصلاح چند اشتباه در ترجمه احوال طالب آملی گوهر ۴ شماره ۱ (فروردین ۱۳۵۵) صفحه ۴

۱۰ـ کلیات اشعار همان ص ۱۰ و ص ۲۹۴

۱۱ـ همان ص ۵۹

۱۲ـ گودرزی همان ش ۱۵۷ آبانماه ۱۳۵۴ ص ۴۲

۱۳ـ همان کلیات اشعار همان ص ۸۲۷

۱۴ـ بصاری، طلعت طالب آملی هلال ۱۵ شماره ۷۱ و ۱۰ مرداد ۱۳۶۶ ص ۵۱

۱۵ـ گودرزی همان ش ۱۵۸ (آذرماه ۱۳۵۵) ص ۴۹

۱۶ـ همان صص ۵۰ ـ ۴۹

۱۷ـ کلیات اشعار همان صص ۱۶۳ ـ ۱۶۰

۱۸ـ صفا، ذبیحا... تاریخ ادبیات ایران جلد پنجم بخش ۱ انتشارات فردوس چاپ نهم ۱۳۷۲ ص ۱۰۵۷

۱۹ـ مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره هند (جلد اول) ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ۱۳۷۲ ش ۱۹۹۳ م صص ۲۱۳ و ۲۱۲ و ۲۱۱

۲۰ـ گودرزی همان ش ۱۶۰ـ۱۵۹ صص ۴۸ و ۴۷

۲۱ـ صفا همان ص ۱۰۵۹

۲۲ـ گودرزی همان ش ۱۶۱ صص ۴۵ـ۴۲

۲۳ـ کلیات اشعار طالب آملی همان ص ۳۴ مقدمه

۲۴ـ صفا همان ص ۱۰۵۹

۲۵ـ کلیات اشعار همان ص ۷۳۹

۲۶ـ همان ص ۱۰۷۳

۲۷ـ همان ص ۴۹۷

۲۸ـ همان ص ۵۴۹

۲۹ـ همان ص ۴۵۸

۳۰ـ بروان، ادوارد تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر ترجمه دکتر بهرام مقدادی انتشارات مروارید چاپ اول ۱۳۶۹ صص ۲۳۷ـ۲۳۶

۳۱ـ کلیات اشعار همان صص ۱۲۳ـ۱۲۲

۳۲ـ گودرزی همان ش ۱۷۲ بهمن ۱۳۵۵ ص ۵۶

۳۳ـ همان ش ۱۷۳۰ اسفند ۱۳۵۵ ص ۴۷

۳۴ـ کلیات اشعار همان ص ۳۷۸

۳۵ـ همان ص ۱۴۱

۳۶ـ همان ص ۱۹۸

۳۷ـ همان ص ۱۳۳

۳۸ـ همان ص ۷۹۵

۳۹ـ همان ص ۶۳۸

۴۰ـ همان ص ۲۵

۴۱ـ همان ص ۹۹۸

۴۲ـ همان ص ۱۰۴۹

۴۳ـ همان ص ۱۰۹

۴۴ـ همان ص ۵۴۴

۴۵ـ همان ص ۶۶۸

۴۶ـ گودرزی همان ش ۱۶۶ ـ ۱۶۵ ص ۶۲

۴۷ـ همان ش ۱۶۲ ص ۵۸

۴۸ـ همان ص ۵۹

۴۹ـ همان ش ۱۷۷ـ۱۷۸ (تیر و مرداد ۱۳۵۶) ص ۴۹

۵۰ـ صفا همان ص ۱۰۶۲

www.tabarestan.info
تبرستان

به نام خدا

سخنرانی جناب آقای دکتر شعبانی

طالب در شبه قاره هند

الحَمْدُ اللّهِ رَبِّ العَالمینْ

به حقیقت باید گفت: پیام شیوا و گویای حضرت آیت‌الله جوادی که در این مجلس محترم قرائت شد تمامی مطالب لازم در مورد طالب آملی را بیان کرد و به همه حیث جالب و شنیدنی بود بنده پیش از همه چیز بر خود وظیفه می‌دانم که از زحمات جناب آقای مصطفی مجد ریاست محترم دانشگاه پیام نور آمل تشکر کنم و اینک که بنا به دعوت ایشان که خود یکی از انسانهای فهیم و فاضل و فرزانه و اهل ادب هستند به این شهر عزیز آمده‌ام چند کلمه‌ای در مورد طالب آملی سخن بگویم.

قبل از هر چیز باید عرض کنم که آمل به لحاظ داشتن سهم بزرگ در دانش و فرهنگ از اهمیت خاصی برخوردار است و این امری است که در خلال چند هزار سال عمر این شهر و نقشی که در گسترش فرهنگ ایرانی داشته، مشهود است بی‌شک طالب نیز درون چنین محیطی زیسته است و پیش از هر چند زندگی را در دامان همین شهر و در کنار هم ولایتهای شریف مازندرانی خود آغاز کرده و به درجات بالائی هم رسیده است. و اینک بهتر است که به زندگی طالب در شبه قاره بپرازیم.

موقعیت طالب در شبه قاره هند

بنده در خلال چند سالی که در شبه قاره هند بودم صرف نظر از مسافرتهای متعدد که به هند داشتم قریب سه سال و نیم به عنوان نمایندهٔ فرهنگی ایران در پاکستان خدمت کردم و مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بودم. این است که تا یک اندازه توفیق یافتم تا با موقعیت طالب در آنجا آشنا شوم. چرا طالب شبه قاره را برای ادامه زندگی انتخاب نمود؟ و ایران را رها ساخت و رنج غربت را خریدار شد. سزاوار است قبل اینکه در پیرامون این مطلب صحبتی شود توجه کنیم که طالب آملی این مرد با فضیلت و با تقوا دارای یک امتیاز بسیار بزرگ است و آن هم ایرانی بودن اوست و هم می‌دانیم که طالب در شهری چون آمل دیده به جهان گشود. که خود مظهر علم و دانش و فرهنگ بوده است وانگاه سنین جوانی را در همین شهر و نیز شهر با شهرت و معروف کاشان بسر برده است که مسقط الراس مادری او محسوب می‌شود او یک ایرانی کامل عیار است و در شبه قاره هند هیچ افتخاری بالاتر از ایرانی بودن نیست.

در دو قرن اخیر ثروت و حیثیت مردم شبه قاره در دست کسانی بوده که هنوز هم دست از سر مردم نازنین منطقه بر نمی‌دارند و لطمات فراوانی بر جان و مال آنان وارد کرده‌اند. پیش از این دوره کشور عزیز ما ایران بود که دایره‌دار امور فرهنگی غرب و جنوب آسیا بود و در کنار دو

www.tabarestan.info
تبرستان

کشور بزرگ چین و هند مرکز تغییرات و تصمیم گیریهای مهم فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و غیره به شمار می‌آمد. ایرانیان از دیر باز مردمی شناخته شده‌اند که دارای خلاقیت فرهنگی و سازندگی هستند و سکّان‌دار تحولات و تغییرات عمده محسوب می‌شوند.

شبه قاره هند

و امّا این شبه قاره با وسعت زیادی که دارد سرزمین وسیع و عظیمی را تشکیل می‌دهد و از کهنترین روزگاران با ما در ارتباط بوده‌اند مردمان کثیری از استان‌های مختلف ایران به شبه قاره روی آوردند، صاحب اعتبار و عز و جاه شدند، حکومتهای متعددی تشکیل دادند و کوشیدند تا نام و اعتبار کشور و مردم ایران را حفظ کنند و پرچم خود را به عنوان ایرانی بالا نگاه دارند و کوششهای دائمی آنان باعث شد تا موقعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ـ فرهنگی ـ و دینی ایرانیان در شبه قاره حفظ شود. علی‌الدوام نیز محترم بمانند. مردمانی که به شبه قاره هند می‌رفتند هیچ وقت مورد بی‌احترامی قرار نمی‌گرفتند که بر عکس، همیشه عزیز و محترم بودند تا آنجا که اسلام هم به دست ایرانیان در این سرزمین پهناور جا باز کرد و در خلال هزار سال اخیر جایگاه بلندی کسب نمود.

اینک، در شبه قاره تعداد مسلمین زیاد است از جمله در بنگلادش ۱۳۰ میلیون، در پاکستان قریب یکصد و سی میلیون و در هندوستان هم رقمی معادل یکصد و چهل میلیون و در جمع چهارصد میلیون نفر مسلمان در آنجا زندگی می‌کنند و نپال و بوتان نیز جمعیتهای مسلمان زیادی دارند. از زمان حکومت سلطان محمود که مردی پر تلاش و جنگجو بود ایرانیان به طور جدی با شبه قاره تماس پیدا کردند و دین مبین اسلام و زبان فارسی را به طور توأمان معرفی کردند.

محمود از جمله کسانی است که به ایرانی بودن خود اهمیت می‌دهد و هم به مسلمان بودن خویش سر بلند است و از این نظر جایگاه عظیمی دارد همراه با او تعداد کثیری از اندیشمندان و دانشمندان ایرانی بودند که به بسط فرهنگ پرداختند و در دل مردم شبه قاره راه یافتند. نامهای مهم آنان را از ابوریحان بیرونی بی‌مانند می‌توان آغاز کرد و به صاحب کشف‌المحجوب که هجویری شریف است و نیز مسعود سعد سلمان، و کثیری بعد از سلطان محمود، در شبه قاره حدود ۳۳ حکومت کوچک و بزرگ دیگر تشکیل شد که تقریباً همه آنها بوسیله ایرانیان اداره می‌شد. و در همه این مدت، یعنی حدود ۱۰۰۰ سال، زبان فارسی، زبان کلیه ادوار کشوری بود بی‌شک دیانت اسلام رمز موفقیّت ملی ماست جدا از این مسئله مهم زبان فارسی و ایرانی بودن است که بدانها اشاره کرده‌ایم. هنر و فرهنگ ایرانی البته جای خود را دارد و در جمع هویّتی را عرضه می‌کند که مورد علاقه و احترام همه شبه قاره نشینان است و نفوذ بی‌نظیر ما را صحّه می‌گذارد این را هم به مطایبه یا جد عرض کنم که انسان ایرانی از چنان مرتبه

والائی در شبه قاره برخوردار است که راه رفتن کنار او مایه امتیاز است و خوشبخت‌ترین مردم منطقه کسانی هستند که افتخار ازدواج با یک ایرانی را پیدا کرده‌اند.

ایرانیان در هر کجا که باشند اصالت ایرانی بودن خود را حفظ می‌کنند و با درخشش فرهنگی و ارائه فهم و فضیلت خود بر آبروی جامعه می‌افزایند. بی‌شک این خصوصیات مدیون عنایت‌های خاص قادر متعال بر مردم ماست که مردم ما از آغاز موجودیت خود بدان عز و اعتبار یافته‌اند که بندگان خوبی برای خالق بزرگ عالم باشند.

درباره نفوذ زبان فارسی در شبه قاره باید عرض کنم که قریب هشتصدسال زبان دربارهای سلاطین هند، فارسی بود و همین طور زبان علمی کشور، زبان دادگستری و قضا در سراسر شبه قاره، فارسی بود. ما هم اکنون در شبه قاره بیش از دویست‌هزار نسخه خطی فارسی داریم که شصت و سه هزار مجلد آن در پاکستان است و در کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی آن که ذکرش رفت و بیش از هفتصد کتاب در زمینه طب گردآوری شده است.

یقین است که شما به باورتان می‌رسد که همین مردم حکیم و سلیم در زمینه‌های فیزیک ـ کشاورزی ـ نجوم، معماری شیمی و غیره کارهای فراوان کرده و زحمات بسیار کشیده‌اند اینها به راحتی بدست نمی‌آید و محصول هزار سال رنج بردن ایرانیان در شبه قاره و خون دل خوردن آنان است همین شاعر بزرگ همشهری شما تنها یک شاعر نیست بلکه هنرهای دیگری هم دارد. سبک سخن او هم فقط منحصر به هندی نمی‌شود بلکه در سبک عراقی نیز قوی است و اشعار آبداری دارد معلوم است که تا چه پایه مرد با فرهنگ و دانشی بوده و به دقایق سخن آشنایی و آگاهی داشته است. معانی ظریف و دقیقی که در کلام اوست از اشراف وی به حکمت ایرانی و اندیشه‌های دینی حکایت دارد و خود صاحب این فضلیت ممتاز است که مازندرانی و ایرانی است. در سبب هجرت طالب آملی به شبه قاره هند باید گفت که وجه تشویق و اعاشه بهتر است البته از محدات عمده بوده‌اند چه مغولان کبیر با بابریان حاکم بر هند هنرمندان و شاعران را فراوان تشویق می‌کردند و مورد حمایت جدی قرار دادند زبان رسمی دربار نیز فارسی بود و مهاجران ایرانی را سخت خوش می‌آمد. طالب هم این را می‌دانست که در هند از اعزاز و اکرام فراوانی برخوردار خواهد بود و توان شاعری او به همراه کاردانیهای کلی دیگری که داشت نام و اعتبار ویژه‌ای برایش تدارک خواهد دید. از اقوام مادری وی نیز کسانی به شبه قاره رفته و شهره و جاهی کسب کرده بودند.

طالب آدم متعهّد و دینداری بود و شک نیست که در سرزمینی چنان وسیع و چندان راحت به خوبی می‌توانست بال گشاید و اقبال بیند. مردم مسلمان شبه قاره هم اینک نیز در ردیف بهترین بندگان خدایند و به فرایض دینی عمل می‌کنند و اکثریت آنها ماه مبارک رمضان را گرامی می‌دارند و روزه می‌گیرند و به آن احترام می‌گذارند روزهای تاسوعا و عاشورا در پاکستان تعطیل رسمی است و در نزد سرتاسر مسلمانان شبه قاره عاشورا تعطیل است.

عشق عمومی آنها به زبان فارسی چنان است که بیشترین کتابهای لغت را هم اینها نوشته‌اند و شاید بهترین تذکره‌ها را هم تهیه دیده باشند با این که قصد اطاله کلام در میان نیست با این همه لازم است عرض کنم که طالب آملی در کنار مردمی زیست که نزدیک سیصد و پنجاه تذکره نوشته‌اند و اشعار طالب آملی هم در غالب این تذکره‌ها آمده است. ارادت طالب به اهل بیت هم مسلّم است و موضوع سخن کسانی است که در همین مجلس محترم درباره اشعار مذهبی او سخن می‌گویند. در واقع طالب همه شرایط عملی و عقلی و فرهنگی و اجتماعی خاصی را دارا بود که ایرانی بودن او را در شبه قاره ثابت کند و به همین ملاحظه در طول عمر خویش بر صدر نشیند و قدر بیند از مشخصه‌های بارز طالب ذهنیت سیال و زبان رسا و شیوای اوست که در اشعارش هویدا است او می‌توانست اندیشه خود را با زیبایی خاصی بیان کند و دو سبک هندی و عراقی را همزمان به کار گیرد. روانی کلام، انسجام فکر، رسائی بیان و زیبایی سخن از خصال شاعری اوست و در کنار آنها، طالب آملی مردی شریف، مسلمانی نیک اعتقاد انسانی دلسوخته و با احساس است که به دلیل فضایل بی‌شمار خود در خور ماندگاربودن است و ما نیز یاد و نام عزیزش راگرامی می‌شماریم و امیدواریم که با تکرار چنین مجالسی در آینده به شناسایی بهتر یک ایرانی پاکدل کمک بیشتر کنیم.

والسلام علیکم و رحمةاله و برکاته

جناب آقای دکتر شعبانی

www.tabarestan.info
تبرستان



جناب آقای دکتر شعبانی استاد دانشگاههای تهران
در حال سخنرانی

www.tabarestan.ir

هو

دکتر سید علی محمد سجادی ـ دانشگاه شهید بهشتی

«کنون عیش از غم دیرینه می‌جوشد ....»

اگر منوچهری را دلباختهٔ طبیعت، خاقانی را فریفتهٔ صبح و حافظ را شیفتهٔ شب بنامیم، طالب آملی را باید شاعر غم نامید:

فرصتم نیست که با غم نفسی شاد زیم — چون دل خویش ز قید طرف آزاد زیم
دود زیبد کفن و خاک سزد پیرهنم — من که چون شعله فرو میرم و چون باد زیم
غنچه‌سان دفتر جمعیت دل خواهم لیک — به صد آشفتگی طرهٔ شمشاد زیم
من نه آنم که توانم نفسی بی‌غم زیست — زندگی خصم دلم باد اگر شاد زیم
همچو عنقا نکشم رخت به اقلیم وجود — دو سه روزی که زیم در عدم آباد زیم
بلبلم، ذوق خموشی نشناسم «طالب» — کارم اینست که با ناله و فریاد زیم

غم، ناله، خون، آتش، افغان، آزردگی، الم، داغ، آفت، اندوه، تأسف، پژمردن، حزن و حزین، تنگدلی، شیون، زخم، گله، زهر، آشفته، زخم نهان، خاک نومیدی، گل حسرت، غبار آلود، شام غریبان، روی به دیوار نشستن، گل سرشک، بخت سیه، آبلهٔ پا، آه سرد، پارهٔ دل، پیک‌غم، داغ دل، شوره زار وحشت، هایهای گریه، عتاب آمیز، حدیث تلخ، ناموس مرگ، میدان درد، خون خوردن، قربانیان مسلخ، آسایش لحد، داغ رشک، طایر اندوه، زمزم آتشین، **سینهٔ چاک و جگر سوخته**، واژه‌ها و ترکیب‌های متداولی است که در جای جای دیوان طالب به چشم می‌خورد و این از دیدگاههای متفاوت روان شناختی، تأثیر روزگاران، وارثت، جو سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه، احساس لطیف و زود رنج شاعر، درد غربت و آوارگی، چگونگی برخورد با زندگانی، زشتی و زیبایی چهره و دهها عامل دیگر قابل بررسی است اما هر چه هست یک نکته گفتنی و شنیدنی است و آن اینکه غم خود هدیه‌ای الهی است که هر کس و ناکس را ندهند و تنهاکسی منکر آن شود که این لطیفهٔ عالم غیب را از دل و جان در نیافته و لذت روحانی آن را احساس نکرده باشد و از فیض حضور و حصول آن محروم مانده.

غم بهترین هنر

«ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق — برو ای خواجهٔ عاقل هنری بهتر از این»

آنچه راکه من لطیفهٔ غیبی‌اش نامیدم، حافظ سخن سنج و قافیه پرداز، هنر والا، فریادرسا و فرزند شایستهٔ عشقش نامیده است.

ناصح در کلام حافظ، خشک مغزی است که لب به اندرز می‌گشاید بی آن که سخن او جلوه‌گاه اندیشه‌ای عالی و احساسی لطیف باشد، او از احساس بدور و از عشق مهجور است و

www.tabarestan.info تبرستان

به حکم مَنْ لَمْ یَذُقْ، لَمْ یَدْرِ، از در ملامت در می‌آید که به «جز غم چه هنر دارد عشق؟» و شاعر در پاسخ با طنزی تلخ و ادیبانه، او و گفتهٔ او را نکوهش می‌کند و او را با لفظ «خواجه» می‌خواند با بار معنایی منفی آن که نه مرد است و نه زن است، وجودی است بی خاصیت و خنثی، پس با صفت طنزگونهٔ «عاقل» که اینجا به معنی دیوانه‌ای است تهی از عقل، او را می‌نوازد و اگر این هم نباشد جز این نیست که او انسانی است که عقل حسابگر و نزدیک بین را مفتی و راهبر خویش کرده است و از دل بی‌خبر است و اگر اهل دل و شور و شعور بود می‌دانست که اگر عشق را هنری باشد که هست آن هنر جز غم و بهتر از غم نتواند بود. اگر مجبور شویم خواجه را از دید مثبت بنگریم باید که مالدار و دولتمندش بشمریم (لغت نامه) که او نیز اسیر عقل حسابگر است و به سراپردهٔ عشقش راه نه و به قول خاقانی:

ای خواجه من و تو چه فروشیم به بازار
شادی نفروشی تو و من غم نفروشم
کو محرم غم کشته دل زنده به دردی
کاین راز به دل مردهٔ خرّم نفروشم
بگداخت مرا مرهم و بنواخت مرا درد
من درد نوازنده به مرهم نفروشم

این هم گفته آمد تا طالب آملی را رهرو همان راهی بدانیم که پیش از او خواجهٔ شیراز رفته بود و پیش از خواجه، شاعران و صاحب ذوقان این دیار و دگر دیاران.

شعر زاییدهٔ احساس است و خمیرمایهٔ احساس تأثرات درونی آدمی از آنچه می‌بیند و درمی‌یابد؛ و چون موجودی است از اصل خویش دور افتاده و در خاکدان دنیا گرفتار آمده، غم خوردن و اندوه بردن را نیاز فطری خویش می‌بیند و از آن الهام می‌گیرد:

بسته در زنجیر چون شادی کند؟ — کی اسیر حبس آزادی کند؟

مثنوی، ۶۳/۱/۱

علاوه بر این غم نهادین گذشت روزگار و هجران یار و مرگ عزیزان و جز اینها نیز آزار جان و روان او را فراهم می‌کنند.

* *

براساس داستانهای دینی نخست کس که شعر سرود آدم بود و مضمون شعرش شکایت از روزگار و بیان اندوه هجران، ترجمه فارسی سرودهٔ او این که:

«بلاد و مردمش دگرگون شدند و رنگ زمین تیره و زشت شد، مزه‌ها و رنگ‌ها بگشت و گشادگی روی دنیا برفت».

(تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جر اول، ص ۹۲)

پس چه عجب اگر شاعران که طبعی حساس و تأثیرپذیر دارند. بیش از دیگران از غم و

نتایج آن سخن رانند و حکایت قصهٔ پر غصهٔ خویش را بر بال مرغ سخن ببندند و به جهان رهایش پرواز دهند؟.

از قدیمتر ایّام که از شعر پارسی نشانی مانده است غم را بر ذهن و زبان شاعران چیره می‌بینیم، شهید بلخی (وفات / ۳۲۵ هـ) که از قافله‌سالاران بزرگ شعر پارسی است محیط روزگاران را غرق درد دریای غم می‌بیند که کس را از آن گریزی و گزیری نیست:

اگر غم را چو آتش دود بودی — جهان تاریک بودی جاودانه

توان تصور کرد که شهید، غم را آتشی انگاشته است که آن را گرمی و نور هست و ظلمت و دود نه!

بنگر این حال و غم اندیشه کز روی خرد — شادی صد ساله زاید مادر، یک روزه غم

«خاقانی»

آری غم تنها مادری است که در هر نوبت صد کودک شادی زاید و در دامان مهر، پرورد.

نظامی گنجوی که بزم آفرین شعر فارسی است و صور خیالش شورانگیز و سرور آمیز، بر آن باور است که:

در سفری کان ره آزادی است — شحنهٔ غم پیش روِ شادی است

سعدی، شیخ شیرینکار و شهر آشوب شیراز که جهان را پرتو روی دوست و خود را عاشق این جلوه گاه می‌شمرد عالم را آکنده از غم می‌بیند اما غمی دلنشین که مطلوب و محبوب اوست.

دلم تا عشقباز آمد درو جز غم نمی‌بینم
دلی بی غم کجا جویم که در عالم نمی‌بینم؟

و این همان است که دیگر مسند نشین ملک سخن، حافظ شیراز به گونه‌ای دیگر بیان داشته است:

تا شدم حلقه به گوش در میخانهٔ عشق
هر دم از نو غمی آید به مبارک بادم

* *

طالب آملی و غم

دو ویژگی محسوس علاوه بر آنچه گفته شد گرایش طالب را به غم، افزون می‌کند؛ نخست: سر سپردگی او به مکتب عرفان است و دیگری: پرورش در بوستان شعری که چمن آرایانش بنیانگذاران سبک معروف هندی یا اصفهانیند و اینک این دو را به کوتاهی تمام مورد بررسی قرار خواهیم داد.

صوفیان صافی ضمیر و عارفان صاحب اکسیر که رهایی به حقیقت را با سیر و سلوک و طیّ طریق ممکن می‌شمرند، حزن و اندوه را انگیزه‌ای قوی در این راه به حساب می‌آورند، ابو علی دقّاق گفته است: «اندوهگن در ماهی، راهٌ، خدای چنان ببرد که بی‌اندهی به سالهای بسیار نبرد وهم او گفت خدای تعالی دل اندوهگینان را دوست دارد.» (ترجمه رسالهٔ قشیریّه، تصحیح بدیع الزّمان فروزانفر، ص ۲۰۸). بشر بن حارث گوید: «اندوه، پادشاهی است چون جایی قرار گرفت رضا ندهد که هیچ چیز بازو قرار گیرد.» (همان، ۲۰۹) «رابعه مردی را دید که می‌گفت: و اندوها، گفت: بگوی: ای وای بی‌اندوها.» (همان).

البته چنین اندوهی عطیّهٔ الهی است. نفیس‌ترینِ چیزها که بنده اندر خویش یاوَد از نیکوئیهای اَندوه بُوَد. (همان، ۲۱۰).

عین القضاة همدانی این عاشقِ پاکباخته بر آن باور است که «مَنْ عَرَفَ اللّهَ طالَت مُصیبَتُهُ»، هرکه خدا را شناخت مصیبتِ او دراز شد. (تمهیدات، تصحیح عفیف عسیران، ص ۲۸۳) وهم او گفت: «کان رسول اللّهُ دائم الفکرُ، طویل الاحزان» مصطفی پیوسته با فکر بودی و پیوسته حزنِ تمام داشتی. (همان، ۲۹۴) و تسّری حزنِ عشق تا آنجاست که به قول عین القضاة؛ اگر سینهٔ کمترین مورچه بشکافی چندان حُزنِ عشقِ خدا از سینهٔ او به در آید که جهانی را پر گرداند (همان، ۲۴۳).

نجم دایه گوید: محبّت و محنت از یک خانه‌اند و محبّت و شادی از هم بیگانه،
شیخ عبدالله انصاری می‌گوید محبّت در بکوفت مِحنت جواب داد: ایْ من غلام آنکه آن که از آنِ خود مرا آب داد. (مرصاد العباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، ص ۴۵).

ای کرده غمت غارتْ هوش و دل ما — دردِ تو شده خانه فروش دل ما
سرّی که مقدّسان از آن محرومند — عشقِ تو فرو گُفت به گوش دل ما

همان، ۳۱۲

این سخن را با بیتی از سنایی غزنوی پایان می‌دهیم که:

در بحرِ غمان غوطه خور از روی حقیقت — کاندر صدفِ عشق به از غم گهری نیست

* * *

غم در شعر شاعران سبک هندی

این سبک را هندی بنامیم یا اصفهانی و یا طرز تازه‌اش بخوانیم باید که بر شالودهٔ سروده‌های خاقانی شروانی بنیادیش نهیم و اندک اندک با غزلهای حافظ و باباغفانی و کلیم کاشانی و طالب آملی و صائب تبریزی تا قلّه «بیدلی» پیش برانیم، پس چه شگفت که غم در سرودهٔ همهٔ این بزرگان جلوه‌ای خاص دارد و محرکِ آنان در شاعری است اگرچه تأثر آنها از این

www.tabarestan.info
تبرستان

مفهوم متفاوت باشد.
بررسی چند و چون و ذکر شواهد گوناگون از فرصت این مقال بیرون است؛ ازین رو از هرکدام به ذکر نمونه‌ای بسنده می‌شود خاقانی گوید:

مرغی عجب استادم در دام تو اُفتادم
غم می‌خورم و شادم غمخوار چنین خوش‌تر

و حافظ راکه با غمْ اُنسی دیرین است می‌سراید:

سوزِدلْ، اشکِ روان آه سحر نالهٔ شب
این همه از نظر لطف شما می‌بینم

و یا:

روی خاکّی و نم چشم مرا خوار مدار
چرخِ فیروزه طرب خانه ازین کهگل کرد

و یا:

دیگران قرعهٔ قسمت همه بر عیش زدند
دلِ غمدیدهٔ ما بود که هم بر غم زد

صائب که کمابیش معاصر طالب آملی است بر آن باور است که:

قامتْ ز آهِ شرط بُوَد در نمازِ عشق — بی‌آب دیده نیست نمازی نیاز عشق
خونابه‌اش به صبحِ قیامت شَفَقْ دهد — ناخن به هر دلی که زند شاهباز عشق

و یا:

از غمِ دنیا و عقبی یک نفس فارغ نیم — چون ترازو از دو سر دایم گرانی می‌کشم
می‌کِشم گر در جوانی آه و افسوسْ از جگر
نیلِ چشم زخمْ بر روی جوانی می‌کشم
می‌کند ذوق سبکباری گرانان را سبک
بر امیدِ مرگ نازِ زندگانی می‌کشم

و سرانجام:

قانع از رزقْ، پریشانْ با دل صد پاره شو
روزی آماده می‌خواهی برو غم خواره شو

و از کلیم کاشانی نیز بیتی بشنویم که درمان دردِدلْ و تیرگی آئینهٔ سینه را جز غم نمی‌داند.

چنان که آب فشانند و گرد برخیزد — چو غم نشست کدورت ز خاطرم برخاست

* * *

طالب بر دو قلهٔ غم

«گفتار عاشقانْ دیگر است، گفتار شاعران دیگر، حدّ ایشان بیش از نظم قافیه نیست و حدّ

عاشق جان دادن.» (سوانح غزالی، به اهتمام احمد مجاهد، ص ۵)، **طالب آمُلی هم عارف است و عاشق و هم شاعری شوریده، از یک سو در لاهور خدمت شاه ابوالمعالی از صوفیّهٔ هند رسیده و مُشّرف به فقر شده بود (مقدمه دیوان به قلم طاهری شهاب، ص ۱۲) و از دگرسو خود دست پروردهٔ هند و از صاحب‌نظران سبک هندی است و حاصل این پیوند فرزندانِ غم است که بر دامن شعر او نشسته و خوش نشسته.**

دردِ دلم از دوا گریزد — چون مور کز اژدها گریزد
چون مار گزیده جانم از عشق — چون عافیتْ از بلا گریزد
امید به سر گریزد از یأس — ور سر نبود به پا گریزد
خون در جگرم گریزد از بیم
چون رنگ که در حنا گریزد

* * *

شاعرانِ بی‌غمِ نخستین دوره‌های شاعری غبار غم را به آبِ می‌فرونشاند و می‌گویند:

تا بشکنی سپاهِ غمانْ بر دل — آن به که مِیْ بیاری و بُگْساری
«رودکی»

اما طالب جامی لبالب از غم را داروی دَرد خویش می‌داند و می‌گوید:

دلا به جامِ غمی کن امیدوار مرا — که خوش گرفته در آغوشِ خودْ خُمار مرا
۲۶۴

او نیز چون حافظ در خلاف آمدِ عادتْ، کام می‌طلبد و کسب جمعیت از زلف پریشان می‌کند

مهربانی‌هاست با ما محنت ایّام را — گرچه ناکامیم با ما رشک باشد کام را

و یا:

باز نوای امید زد دل مأیوس ما — قهقههٔ کبک شد گریهٔ طاووس ما
از گِلِ حرمان ما رُست گُل وصل دوست
زمزمهٔ شُکر گفت نغمه افسوس ما
داد فغانْ دادِ دلْ گشت چو محمل پدید
صیت جَرَس پَست کرد نالهٔ ناقوس ما
از دل ما صد شکست کرد پدیدار چرخ
شیشه گری کو بساخت شیشهٔ ناموس ما
بس که چو طالب در عیش و طرب بسته‌ایم
کنج قفس گلشن است بر دل محبوس ما

۷۰۴

www.tabarestan.info
تبرستان

طالب را شاعر غم خواندیم و درین جایِ چون و چرا نیست و اگر بر آن باشیم که نمونه‌هایی بیش از آنچه گفته آمد آورده شود باید دیوان او را به عنوان نمونه ارائه داد.

گاه غم زاییدهٔ خیال است و بس؛ یعنی شاعر با آن که از نعمت‌های زندگی بهره‌مند است باز هم از غم به عنوان دستمایهٔ شعری سود می‌جوید و کیست که در زندگی از عیش و عشرت بهره‌ای نبرده باشد و یا از غم و غصّه بی‌نصیب مانده باشد پس تنها به غم پرداختن و شادی را به بوته فراموشی انداختن از انصاف بدور می‌نماید اما رسم روزگار و مردمِ روزگار آن است که محور زندانی را بر غم نِهند. صَلای غم عام است و خوان اندوه گسترده امّا ندای شادی کوته آهنگ است و نوای سرور در پرده! و چه بسا که طالب نیز ازین قاعده مستثنی نباشد. آیا او حتی در دوران ملک‌الشّعرایی نیز روی خوش و موی دلکش و ابروی گشاده و زندگی آسوده ندیده است و یا دیده است امّا تا از چَشمْ زخمِ روزگارش پوشیده دارد بر آنها پرده‌ای از غم کشیده است و گفته:

ز گریه شام و سحر، دیده چند، ترماند؟ — دعا کنید که نیِ شام و نیِ سحر ماند
ز بس فتاده به هر گوشه پاره‌های دلم — فضای دهر بهٔ دُکان شیشه گر ماند

گاه غمْ عارفانه است و تا آدمی این مسافرِ سرگشته، ره به سر منزل مقصود نبرده است نخواهد توانست ازین همراه و همراز چشم پوشد:

ای عشق کیست آن که به بوی تو زنده نیست
تلخ است شَربتِ تو ولیکن گزنده نیست
صد تلخ می چشم ز تو و زنده‌ام بلی
زهری که از دیار تو خیزد کُشنده نیست

اینک با چند رباعی که باریک اندیشی و خیال پروری سبک هندی وهم غم عارفانه و عاشقانهٔ دلسوختگانِ وادیِ دوری و مهجوری را به همراه دارد سخن را پایان می‌بخشم.

خرّم دلم از سپهر و انجُم نشود — گلگون رُخم از شرابِ این خُم نشود
گر خواهی شِکُفتگیهای مرا — برهم دوزی نسیم تبسّم نشود

*

زین پیش دلم به ناله مُعتاد نبود — غم را زِ من و مَرا، ز غم یاد نبود
سودایِ توام کرد پریشان، ورنی — خاکسترِ من درگروِ باد نبود

*

دکتر سیّدعلی محمد سّجادی زمستان ۷۴
دانشگاه شهید بهشتی
دانشکده ادبیات

بسم‌الله الرحمن الرحیم

تأثیر قرآن در اشعار طالب آملی

زین العابدین درگاهی مدرس مرکز تربیت معلم قائمشهر

الهی شعلهٔ شوقم فزون ساز — مرا آتش کن و در عالم انداز
الهی ذره‌ای آگاهیم بخش — رهم بنما و بر گمراهیم بخش
ز دانش گوهر پاکم برافروز — چراغ چشم ادراکم برافروز
عطا کن جذبه شوق بلندی — که نه دامی به رو ماند نه بندی
خرد را چاشنی بخش از کلامم — زبان را چرب و شیرین کن به کامم
دلم را چشمهٔ نور یقین ساز — در این تاریکم باریک‌بین ساز

مناجات طالب

از آن روز که ارادهٔ حق بر آن تعلّق گرفت که دست محبّت الهی، دگر بار از آستین برگزیدهٔ عالم خلق را بنوازد، و انوار ملکوتی، بر زبان فرشته قدسی، از آیات رحمانی «سراجاً منیراً»ی دیگری را به هستی بنماید، انوار آن نور بی‌پایان از کلام مبارک حضرت نبوی، در ضمیر پاک نهادان تابیدن گرفت و کالبد بی‌رمق مستعدان روشن‌بین را حیاتی دیگر بخشید. در سده‌های نخستین درخشش آن فروغ جاودانی، تجلّی آشکاری به صورت یک اندیشه روشن در شعر و ادب این مرز و بوم به چشم نمی‌آید، تا اینکه سخنوران قدسی همچون سنایی و مولوی، ناصر و عطار، سعدی و حافظ و صدها تن دیگر، آیات مبین را جوهره سخن خویش نهاده‌اند ـ که نهاد اندیشه آنان بود ـ و بر سبیل شعر ـ که خود از نوع کلام و حیاتی است ـ به بیان حکمت معنوی همّت گماشتند؛ به‌گونه‌ای که این اندیشه و حرکت، جزء جدایی‌ناپذیر کلام معنوی شعر قرار گرفت و سخن پارسی بدون آن رنگ و بوی نمی‌یافت. اوج این سیر روحانی با اندیشه عارفانی است که نه تنها به کلام مبین استشهاد بلکه استناد جسته اند، تا تبیین روشنی از سیر و سلوک برای شیفتگان جان باخته داشته باشند. پس از سالیانی چند این نکته به عنوان یک حرکت و سنت ثابت در کلام سخنوران ادیب، ساری و جاری بود، امّا عصر شاعرانی همچون صائب و طالب، کلام حق از سبیل اندیشهٔ رایج و فرهنگ عام و به گونه‌ای خاص نگریسته می‌شود، نه بسان کلام سنایی و مولوی که آنان شیفتگان ناآرام در برابر جذبه‌های آیات رحمانی بودند.

با توجه به نکتهٔ یاد شده، برآنیم تا تاثیرات آیات خداوندی را بر اندیشه طالب آملی، در دیوانش ببینیم. بار دیگر تاکید می‌شود، نه تنها طالب بلکه بسیاری از سخنوران هم عصر وی بر آن نبودند تا مفاهیم قدسی آیات را در شعرشان شرح و بسط دهند، یا تفسیر و تاویلات خود را از آیات بنمایانند تا از این رهگذر حقیقی برای رهروان سیر و سلوک باز گشایند، بلکه برای افزونی

www.tabarestan.info تبرستان

حلاوت سخن، و نمودِ تصاویر زیباتر و جذاب‌تر بدان پرداختند، و گاه در این راه بخوبی عرض هنر نمودند.

طالب آملی به چند شیوه از آیات سود جسته است:

الف ـ ترکیباتی در سروده‌هایش، وام گرفته از کلام حق است.

ب ـ اشاراتی در ابیات به آیات دارد چه به صورت درج و یا حل و اقتباس.

ج ـ در ساختن تصاویر دل‌انگیز از قصص قرآن به گونه تلمیحی سود بردند.

در این گفتار بهره‌گیری به این سه شیوه با نمونه‌ها ارائه می‌شود:

الف ـ ترکیبات وام گرفته از قرآن

۱ـ استغفرالله:

نیم معجزنما «استغفرالله» ساحرم طالب/ولی زین سحر با هر منکر اعجاز می‌کوشم ـ ۱۶۱۲۰[1]

این ترکیب برگرفته از این آیه می‌باشد: «وَٱسْتَغْفِرِ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحيماً» ـ ۱۰۶/نساء

۲ـ اولی الامر:

فرمان همایون «اولی الامر» ضمیمرم/ در طی رقم دست در آغوش نفاد است ـ ۱۸۲

از این آیه قرآن: «يا اَيُّهَا الَّذينَ اٰمَنُوا اَطيعُوااللّٰهَ و اَطيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الاَمْرِمِنْكُمْ» ـ ۵۹/نساء

۳ـ بسم الله:

نبندد راه بال افشانی ما تیغ «بسم الله»/که می‌اندازد از پرواز مرغ بسمل ما را ـ ۶۱۰۸

در داستان نوح[2] پس از ساختن کشی، فرمود: «وقالَ ارْكَبُوا فيها بِسْمِ اللّٰهِ مَجْريٰها و مُرسٰيها» ـ ۴۱/هود

۴ـ تبارک الله:

«تبارک الله» زین گردش آفرین قلمت/که برده آب رخ پیچمان طرّه حور ـ ۴۰۲۵

از این آیه قرآن: «تَبارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعالَمينَ» ـ ۱۴/مومنون

۵ـ حبل الله:

از این چاه تعلّق نام گر یوسف شوم طالب/رهایی بی‌کمند جذب حبل‌الله کی یابم ـ ۱۵۲۱۶

برگرفته از این آیه: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَميعاً وَلاتَفَرَّقُوا» ـ ۱۰۳/آل عمران

۶ـ ماء معین:

گر در کابت ز جابه ناز بجنبد/گربه سجودش برند «ماء معین» را ـ ۱۵۲

ماء معین تعبیری است از این آیه بر گرفته: «قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ اَصْبَحَ ماءُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتيكُمْ بِمآءٍ مَعينٍ» ـ ۳۰/ملک

۷ـ معاذالله:

زبان در ذکر استغفار و دل در طاعت شیطان/ «معاذالله» نمی‌باشد بترزین عشق سودایی ـ ۳۶۳۹

از این آیه قرآن: «قالَ مَعاذَاللّٰهِ اِنْ نَأْخُذَ اِلاّ ...» ـ ۷۸/ یوسف

و یا از آنجا که یوسف در برابر زلیخا قرار گرفت فرمود: «قالَ مَعاذَاللّٰهِ اِنَّهُ رَبّي اَحْسَنَ مَثْوايَ» ـ ۲۲/ یوسف

۸ـ منّ وسَلوی:

زخوش طبعی «منّ وسلوی» وصفت/ ملایک نجنبد ز اطراف جانم ـ ۲۳۶۳

از این آیه قرآن: «وَاَنْزَلْنا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوىٰ» ـ ۵۷/ بقره

۹ـ نعوذبالله:

در این دو روز کم آمد مرا سه دانگ حیات/«نعوذبالله» اگر چار بگذرد یا پنج ـ ۳۸۵۳

از این آیه برگرفته (البته در قرآن به صورت متکلم وحده «اَعُوذُبِاللّٰهِ» آمده است):

«قالَ اَعُوذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُونَ مِنَ الْجاهِلينَ». ـ ۶۷/بقره

ب ـ اشارات به آیات

طالب در سروده‌هایش اشاراتی به آیات قرآن دارد، چه آنگاه که صریح و آشکار (درج) و چه با بکارگیری مضامین و مفاهیم آن (حل و اقتباس). در اینجا از باب نمونه مواردی ذکر می‌شود:

۱ـ آفرینش به امر «کن»:

خالق قادر که کرد خلق به حرف دویی/هم حرکات فلک هم سکنات زمین ـ ۲۱۲۷۳

«اِنَّما قَوْلُنا لِشَيْءٍ اِذا اَرَدْناهُ اَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» ـ ۴۱/نحل، ۳۵/ مریم، ۸۲/ یس

۲ـ ابلیس و نافرمانیش و رانده شدن از درگاه ایوبی:

همین خجلتم دور دارد ز خدمت/ چو ابلیس مجرم ز درگاه باری ـ ۴۴۴۱

مکن کبر کز شومی کبر شیطان/به تحت الثریٰ ز آسمان اوفتاده ـ ۳۰۷۲

خداوند به ملائکه فرمان می‌دهد که در برابر آدم(ع) سجده کنند، همگان جز ابلیس چنین کردند:

«فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ اِلاّ اِبْليسَ اَبىٰ اَنْ يَكُونَ مَعَ السّاجِدينَ» ـ ۳۰ـ۲۹/ حجر

وقتی شیطان چنین کرد خداوند فرمود: «قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَاِنَّكَ رَجيمٌ وَاِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتي اِلىٰ يَوْمِ الدّينِ». ۷۷ـ۷۶/ص

«قال ربِّ فَاَنْظِرْني اِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ قالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرينَ اِلىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ قالَ فَبِعِزَّتِكَ لاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعينَ اِلاّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصينَ» ۸۲ـ۷۸/ص

www.tabarestan.info تبرستان

۳ـ اعمال انسان و ثبت کرام الکاتبین:

آن گند کارم که ثبت دفتر اعمال من/رعشه بر دست کرام الکاتبین می‌افکند ـ ۱۰۱۹۷

ترک عصیانم ز بیم وعدهٔ دوزخ نبود/عذر تصدیع کرام الکاتبین می‌خواستم ـ ۱۶۳۹۸

اشارتی است به این آیه که خداوند برای انسان نگهبانی قرار داده است تا کرده‌های او را ثبت کنند:

«وانَّ عَلیکُمْ لَحٰافِظِینِ کِراماً کٰاتِبینَ یَعْمَلوُنَ مٰاتَفْعَلوُنَ» ۱۲ـ۹/ اتعطار

۴ـ اعمال انسان و معیار بودنش:

قول نیاید بکار، فصل بود در شمار/ منکر گفتار شو، امت کردار باش ـ ۱۰۰۵

خداوند از مومنان می‌خواهد که آنچه راکه انجام نمی‌دهند، نگونید؛ غضب خداوند در آن است که چرا می‌گویید آنچه راکه عمل نمی‌کنید:

«یٰا اَیهّا الذّین اٰمَنُوا لِمَ تَقُولُون مَالاٰ تَفْعَلوُنَ، کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَاللّهِ اَنْ تَقوُلوُا مٰالاٰ تَفْعَلُون» ۳ـ۲/ صف

۵ ـ انسان، خلقت ازگِل و دمیدن روح الهی:

عالم اجساد را زینت از ایشان بداد/هر جسدی را به روح ساخت به خلعت قرین ـ ۲۱۲۷۹

خمیر مایهٔ زلف تو و دماغ مرا/قضا سرشته ز آب و گل پریشانی ـ ۳۲۴۲

در بحث آفرینش انسان در قرآن، آیاتی چند بر این نکته اشاره دارد که پس از ساختن ازگِل، از روح الهی در آن دمیده شد و خلقت این موجود به پایان آمد:

«وَلَقَد خَلَقْنَا الاِنْسٰانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ ... فَاِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعوُا لَهُ سٰاجِدینَ» ۲۸، ۲۵/ حجر

۶ـ پذیرش ربوبیت خداوند در عالم ذر:

مکش صفیر که از بلبلانِ مست نه‌ای/بینم جرعهٔ خراب از می الست ندای ـ ۱۷۳۴۳

ایزد چو کمان ابرویت را بنگاشت/زود ید قدرت همه بروی بگماشت ۱۸۷۵۶

خم داد زعهد الستش تا امروز/زه کردن او را به قیامت بگذاشت ۱۸۷۵۷

اشاره دارد به پیمان خداوند از ذرّیه آدم(ع)، آنجاکه همه را جمع کرد و از آنان پرسید که آیا من پروردگار شما نیستم، همگان جواب دادند آری:

«واِذْ اَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنیٰ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاشْهَدَهُمْ عَلیٰ اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرِبّکُمْ قٰالوٰا بَلیٰ شَهِدْنٰا اَنْ تَقُولوُا یَوْمَ القِیٰمةِ اِنّٰا کُنّٰا عَنْ هٰذٰا غٰافِلِینَ» ـ ۱۷۲/ اعراف

۷ـ توکّل برحق و نگهبانی از جانب او:

به پیش و پس منکر داده بر توکّل رو/که تیغ‌زن ز پس و نیزه‌دار در پیش است ـ ۹۰۲۱

اشاره‌ای است به آیاتی که خداوند به پیامبر فرمود آنگاه که تصمیم جزم بر کاری گرفته‌ای بر خداوند توکل کن و آن را انجام ده:

«فِاذٰا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلی اللّهِ اِنَّ اللّهَ ـ یُحِبُّ اَلْمُتَوَکِلّینَ» ـ / ۱۵۹ ال عمران

همچنین درباره غافلان کافر که به حق ایمان نمی‌آورند و از پس و پیش آنان سدی است که حقیقتِ حق را بد نمی‌یابند:

«وَجَعَلْنٰا مِنْ بَیْنِ اَیْدیهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَاَغْشَیْنٰاهُمْ فَهُمْ لاٰیُبْصِروُنَ» ـ ۸/ یس

۸ ـ حجاب و آیاتش:

بیرون ز هفت پردهٔ شرمت عبور نیست/نازل مگر به شأن تو شد آیت حجاب ـ ۳۷۹۹

در سوره نور خداوند به تفصیل به مردان و زنان مومن و همسران حضرت رسول(ص) فرمان پوشش و حجاب را مطرح می‌نماید، آنجاکه می‌فرماید:

«قُلْ لِلمُؤمِنینَ یَغُضّوا مِنْ اَبْصٰارِهِم ویَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِکَ اَزکٰی لَهُمْ اِنَّ اللّه خَبِیرٌ بِمٰا یَصْنَعُونَ وَ قُلْ لِلْمُومِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصٰارِهنَّ ویَحْفَظْنَ فُروُجَهُنَّ وَلاٰیُبْدِینَ زینَتَهُنَّ اِلاّٰ مٰاظَهَرَ مِنهٰا وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِ هِنَّ عَلیٰ جُیُوبِهِنّ و ...» ۳۰ـ۲۹/نور

۹ـ دنیا و رنج و عذاب:

در جهانی زاده‌ام کانجا ز شادی نام نیست/قاصدان عیش را سوی دلی پیغام نیست ـ ۷۴۳۶

اشاره است به آیه‌ای که خداوندی فرماید انسان را در رنج و سختی آفریدم:

«لَقَدْ خَلَقْنٰا الاِنسٰانَ فِی کَبُدٍ» ـ ۴/ بلد

۱۰ـ رحمت خداوند و مأیوس نشدن:

همه را چشم به سوی کرم و من زحجاب/جانب مغفرت از دور نگاهی دارم ـ ۱۶۰۵۲

گربه قدر سر هر مویی گناهی دارم/فارغم ز آنکه چو عفو تو پناهی دارم ـ ۱۶۰۴۹

اشارتی است به آیه‌ای خداوند فرمود از رحمت و روح الهی ناامید نباشید، که ناامیدی جز از کافران نمی‌باشد:

«وَلاٰتَیْأَسوُا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ، اِنَّهُ لاٰیَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلاّٰ القومُ اَلْکافِروُنَ.» ـ ۸۷/ یوسف

حتی طالب خطاب به ابلیس، او را به رحمت خداوند امیدوار می‌سازد:

ابلیس را بگوی که بگشای لب به عذر   از رحمت خدای چه مأیوس گشته‌ای ـ ۱۷۵۱۷

۱۱ـ زکات حضرت امیر(ع) در حال رکوع:

کف بی‌آستینش درکنار سایل افشاند/جواهر خوشه‌ها هر خوشه چون عقد ثریایی ـ ۳۶۵۲

اشاره‌ای است به آیه‌ای که خداوند ولایت بر مومنان را منحصراً از آن خدا و رسول و مومنینی می‌داند که برپا دارندگان نماز هستند و در حال رکوع زکات می‌دهند (آیه در شأن حضرت امیر نازل شده است):

«اِنَّمٰا وَلِیّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالذّینَ اٰمنُوا الذّینَ یُقیموُنَ الصّلوةَ وَیُؤتونَ الزّکٰوةَ وَهُم رٰاکِعوُن» ـ ۵۵/ مائده

www.tabarestan.info
تبرستان

۱۲ـ سبع شِداد:

پوشم سَلَبِ شعر چو دانم که تو دانی/کان پایه مرا ثامن این سبع شداد است ـ ۲۰۱

اشاره است به آیتی که خداوند فرمود بر فراز سر شما آسمان هفتگانه‌ای آفریده‌ایم:

«وَبَنَیْنا فَوْقَکُمْ سَبْعاً شِداداً» ـ ۱۱/نبأ

۱۳ـ سدره طوبی:

سدره طوبی مخوانش که تحل آه من است/که شاخها به فلک برده ریشه‌ها به زمین ـ ۲۹۸۴

سرم به سدره طوبی فرو نمی‌آید/که سایه‌پرور نخل قدّبلند توام ـ ۱۶۶۹۲

اشاره‌ای است به سدرة المنتهی که شعب معراج حضرت رسول(ص) آن را مشاهده کرد:

«ولَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً اُخْری عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهیٰ عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْویٰ» ـ ۱۴-۱۲/نجم

۱۴ـ شهیدان و حیات آنها:

به کوی او شهدا زندگان خاموشند/نمی‌زنند دم و کارشان مسیحایی است ـ ۷۷۹۰

مصراع اول از این باور سرچشمه دارد که خداوند فرمود که شهیدان راه حق مردگان نیستند، بلکه زندگان‌اند که در پیشگاه حضرتش روزی می‌خورند:

«وَلاٰ تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبیلِ اللّهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْیاء عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ» ـ ۱۶۹/ال عمران

۱۵ـ شیطان و فریب آدم(ع):

عشق هم آدم فریب افتاده طالب هوشدار/نیست شیطان لیک چون شیطان ره آدم زند ـ ۱۱۷۴۲

وقتی خداوند حضرت آدم(ع) و همسرش را در بهشت از شجره ممنوعه بازداشت، شیطان آنان را فریفت، و این سبب هبوط آنان شد:

«یا آدَمُ اسْکُنْ اَنتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَکُلامِنْ حَیْثُ شِئْتُما وَلاتَقْرَبا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمینَ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطانُ لِیُبْدِیَ لَهُما ما وُرِیَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما و اقالَ مانَهیٰکُما رَبُّکُما عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ اِلاّ اَنْ تکَوُنا مَلَکَیْنِ اَوْتَکَوُنا مِنَ الخالِدینَ» ـ ۱۹-۱۸/اعراف

۱۶ـ قرآن و نسبت آن با کافران:

به تیغ مژگان چشم تو می‌خورد سوگند/بلی به مذهب کافر دلان است قرآن تیغ ـ ۲۰۷۵۱

قرآن مایه هدایت و رحمت مومنین است اما برای کافران جز خسران (به تعبیر طالب تیغ) نمی‌باشد

«وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرانِ ما هُوَ شِفاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنینَ وَلایَزیدُ الظّالِمینَ اِلاّ خَساراً» ـ ۸۱/اسری

۱۷ـ قوم یأجوج:

یأجوج وار هریک با تیشهٔ زبان/آورده‌اند رخنه به سدّ سکندری ـ ۳۴۶۰

اشاره‌ای است به سدر ساخته شدهٔ ذوالقرنین (= اسکندر) و قوم یاجوج و ماجوج که موجب خرابی سد شده‌اند:

«قالُوا یا ذَاالْقَرنَیْنِ اِنَّ یَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفسِدُونَ فِی الْأَرضِ» ـ ۹۴/کهف

همچنین: «اِذا فُتِحَتْ یَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ کُلِّ حَدَبٍ یَنْسِلُونَ» ـ ۹۶/انبیاء

۱۸ـ معراج حضرت رسول(ص):

نبود دوش همانا ز جنس شب رو بود/به فرّخی شب معراج طالع من بود ـ ۱۲۳۹۴

معراج حضرت رسول(ص) بنابه فرموده قرآن از مسجدالحرام به مسجدالاقصی، و از آنجا به آسمانها بود که به برکت آن حقایقی برای حضرتش مکشوف شد:

«سُبْحانَ الَّذی اَسْریٰ بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الاَقْصَیَ الَّذی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا اِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ» ـ ۱/اسری

همچنین:

«وَهُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلیٰ ثُمَّ دَنیٰ فَتَدَلّیٰ فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنیٰ ... مازاغَ الْبَصَرُ وَما طَغیٰ لَقَدْ رَایٰ مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْریٰ» ـ ۱۷-۱۶، ۸-۶/نجم

۱۹ـ میثاق و سمعنا:

دور از احباب آنچنان گشتم/غافل از آیت سمعنا من ـ ۲۱۷۱۴

خدا در قرآن خطاب به گروندگانِ به حق می‌گوید: آن نعمت پیمانی که با خداوند بسته‌اید، که فرمانش را بشنوید» و از او اطاعت کنید و بر این پیمان استوار شدید بخاطر آورید و از یاد نبرید:

«وَاذْکُرُوا نِعْمَةَاللّهِ عَلَیکُمْ وَمیثاقَهُ الَّذی واثَقَکُمْ بِهِ اِذْقُلْتُمْ سَمِعْنا وَاَطَعْنا وَاتَّقُوااللّهَ اِنَّ اللّهَ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» ـ ۶/مائده

۲۰ـ نورٌ علی نور:

یا مگر بهر جلای چشم ارباب نظر/کرد ایزد معنی نوراً علی نور آشکار ـ ۲۰۴۷۹

حضرت حق در قرآن خود را نور آسمان و زمین می‌داند و از نور حضرتش هر آنکس راکه بخواهد هدایتگر خواهد بود:

«اَللّهُ نورُالسَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ ... نُورٌ عَلیٰ نُورٍ یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ» ـ ۳۵/نور

ج ـ اشارات به قصص قرآن

گونه دیگر بهره‌وری طالب از آیات الهی به صورت تلمیحی از قصص قرآنی است؛ از جمله قصّه‌های قرآن که بدانها اشاره شده است قصّهٔ آدم(ع)، ابراهیم(ع)، اسماعیل(ع)، ایوب(ع)، بلقیس، خضر(ع)، سلیمان(ع)، داوود(ع)، عیسی(ع)، موسی(ع)، هاروت و ماروت، نوح(ع)، یوسف(ع) و یعقوب(ع) می‌باشد[۲].

در این قسمت از برای نمونه فقط به چهار قصّه: ابراهیم(ع)، عیسی(ع)، موسی(ع) و یوسف(ع) می‌پردازیم، که برای دل‌انگیزی سخن از احسن القصص قرآن ـ داستان یوسف(ع) ـ شروع می‌کنیم:

www.tabarestan.info تبرستان

۱ـ قصّه یوسف(ع)

در دیوان طالب حدود صد و اندی بار به این قصه زیبای قرآن اشاره شده است، که ما در اینجا چند مورد از ماین قصّه را نقل می‌شود:

الف ـ رشک برادران یوسف به وی و انداختن در چاه و بهانهٔ خوردن گرگ:

تو آن یوسفی مصر اقبال را/کز اخوانت اندیشهٔ چاه نیست/ ۳۸۳۵

القصه نه مستقیم نه هشیار بلایی است/گرگ دهن آلودهٔ یوسف ندریده ـ ۴۲۹۱

حسن دینا عاشق دین راکجا افتد پسند/گرگ یوسف دیده کی گردد به گرد گوسفند ـ ۱۰۷۴۲

از یوسف خویشتن گریزان رفتند/در چاه به ریسمان شیطان رفتند ـ ۱۹۱۱۸

اشاره به آیاتی است که در آن آمده است که برادران مشورت می‌کنند که یوسف را بکشند یا در چاه بیافکنند، تصمیم برافکندن در چاه شد، تا رهگذرانی او را دریابند؛ شب هنگام وقت بازگشت در پیش پدر دریدن گرگ را بهانه غیبت یوسف(ع) قرار دارند:

«اُقْتُلُوا یُوسُفَ اَوِطْرَحُوهُ اَرضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ اَبیکُمْ وَتَکوُنُوا مِنْ بَعْدِهِ قوماً صالِحِینَ، قٰالَ قٰائِلٌ مِنْهُمْ لاتَقْتُلُوا یُوسُفَ وَاَلْقُوهُ فِي غَیٰابَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّیّٰارَةِ اِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ» ـ ۹ـ۸/ یوسف و «وَجٰاءُا اَبٰاهُمْ عِشٰاءً یَبْکُونَ قٰالُوا یٰا اَبٰانٰا اِنّٰا ذَهَبْنٰا نَسْتَبِقُ وَتَرَکْنٰا یُوسُفَ عِنْدَمَتٰا عِنٰا فَاَکَلَهُ الذِّئْبُ وَمٰا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنٰا وَلَوْکُنّٰا صٰادِقِینَ» ـ ۱۶ـ۱۵/ یوسف

ب ـ یوسف در چاه‌گذر کاروانیان، فروش یوسف به بهای اندک:

یوسفی در کاروان دارم که صد مصرش بهاست/وای ای گرگان اگر بر کاروان من زنید ـ ۱۱۷۲۱

دلو چون فانوس نورانی برون آمد ز چاه/آگهم سازید ای کنعانیان کاین چاه نیست ـ ۷۷۶۸

دریغ عمر که در کاروان غفلت رفت/که را خبر چنین یوسفی به قافله بود ـ ۱۲۵۴۰

اشاره‌ای است به آیات زیر:

«وَجٰاءَتْ سَیّٰارَةٌ فَاَرْسَلُوا وٰارِدَهُمْ فَاَدْلیٰ دَلْوَهُ قٰالَ یٰا بُشْریٰ هٰذٰا غُلٰامٌ وَاَسَرُّوهُ بِضٰاعَةً وَاللّٰهُ عَلیمٌ بِمٰا یَعْمَلُون، وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرٰاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَکٰانُوا فیهِ مِنَ الزّٰاهِدینَ» ۲۰ـ۱۹/ یوسف

ج ـ دلباختگی زلیخا و اتهام به یوسف:

گرهی بوده بوطرّه یوسف ناگاه/قسمت گوشهٔ ابروی زلیخا گشتم ـ ۱۴۰۷۲

عشق بی‌جلوهٔ حسنی نکشد ناز وجود/یوسفی هست بـه هـر جـا کـه زلیخایی هست ـ ۷۱۱۹

فتنهٔ حسن چو پیراهن یوسف بدرید/عشق طرح دل یعقوب ز خاکش برداشت ـ ۷۲۲۰

اشاره به آیاتی است که زلیخا خلوت می‌کند و از یوسف کام می‌طلبد، و یوسف به خدا پناه می‌برد و از وی می‌گریزد، زلیخا در پی وی پیراهن او را می‌کشد و پاره می‌کند:

«وَرٰاوَدَتْهُ الَّتي هُوَ فِي بَیْتِهٰا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوٰابَ وَقٰالَتْ هَیْتَ لَکَ قٰالَ مَعٰاذَاللّٰهِ ... وَاسْتَبَقَا الْبٰابَ وَقَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُرٍ ...» ۲۲ ـ ۲۴/ یوسف

د ـ دعوت زلیخا از زنان مصر و دیدن یوسف و بریدن دستها:

چو هست عاقبت سبب اتصال دوست/قطع ترنج و کف به زلیخا مبارک است ـ ۸۵۳۳

زلیخا در پی رسوایی و ملامت زنان مصر، به غرامت از آنان دعوت مـی‌کند و پس از آراستن مجلس، به دستِ هریک ترنجی و کاردی می‌دهد، آنگاه یوسف را وارد مجلس می‌کند، زنان مصر محو جمال یوسف شده، دستها را به جای ترنج بریدند» قرآن در این باره می‌فرماید:

«فَلَمّٰا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ اَرْسَلَتْ اِلَیْهِنَّ وَاَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّکَاً وَاٰتَتْ کُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِکّیناً وَقٰالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ فَلَمّٰا رَاَیْنَهُ اَکْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ اَیدِیَهُنَّ وَقُلْنَ حٰاشَ لِلّٰهِ مٰاهٰذٰا بَشَراً اِنْ هٰـذٰا اِلاّٰمَـلَکٌ کَـریمٌ» ـ ۳۰/ یوسف

هـ ـ اتهام به یوسف و به زندان رفتن:

یوسف نیم اما ز چه بی‌جرم و گناه/بختم سرپایی زده افکنده به چاهی ـ ۳۱۹۵

جذب شوق است که هر دم صنعم مصری را/از حرم موی کشان تا در زندان آرد ـ ۹۷۳۹

این ندامت بس زلیخا راکه در کنج فراق/خوابد او تنها و یوسف را به بـر زنـدان کشد ـ ۹۸۳۸

اشاره است به آیات زیر که یوسف را به اتمام به زندان بردند، با اینکه می‌دانستند که وی بی‌گناه است، سخن زلیخا به زنان مصر است:

«قٰالَتْ فَذٰلِکُنَّ الَّذي لُمْتُنَّني فیهِ وَلَقَدْرٰاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ مٰا اٰمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَلَیَکُوناً مِنَ الصّٰاغِرینَ ... ثُمَّ بَدٰالَهُمْ مِنْ بَعْدِ مٰا رَاَوُالْاٰیٰاتِ لَیَسْجُنُنَّهُ حَتّیٰ حینٍ» ۳۳ـ۳۱۰/ یوسف

و ـ یعقوب در فراق یوسف و نابینایی وی:

مه را شده یعقوب صفت دیده سفید/وز کوک فتاده ارغنون ناهید ـ ۱۹۱۸۵

دوست می جویی دو چشم انتظارت کن سفید/یوسفی بر طاق نه معراج یعقوب است این ـ ۱۶۸۹۸

با من حدیث گریه یعقوب می‌کنند/ یاران، نکرده‌اند تماشا گریستن ـ ۲۶۴۸

اشاره‌ای است به گریستن بسیار یعقوب در فراق یوسف و از دست رفتن نور چشمانش در آیه زیر:

«وَقٰالَ یٰا اَسَفیٰ عَلیٰ یُوسُفَ وَابْیَضَّتْ عَیْنٰاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظیمٌ» ـ ۸۳/ یوسف

۲ـ قصّه ابراهیم خلیل(ع)

در دیوان طالب حدود دوازده بار از این قصّه قرآنی سود برده شد؛ به چند مورد اشاره می‌شود:

www.tabarestan.info تبرستان

الف ـ آتش نمرود و گلستان شدن بر ابراهیم:

زده‌ایم آتش نمرد به سامان خلیل/گر به گلزار جهان فال شکفتن زده‌ایم ـ ۱۴۵۳۴
چون برافروزیم از غیرت ملایم‌تر شویم/خُلق ابراهیم دارد آتش نمرود ما ـ ۶۲۱۳
به او هرکس مقابل مینماید یوسف ما را/گل فردوس را با آتش نمرود می‌سنجد ـ ۱۲۶۶۵

اشاره‌ای دارد به آیاتی که بیان دعوت ابراهیم(ع) است که در برابر آن نمرود آتش بپا می‌کند تا آن حضرت را بسوزاند اما آتش به فرمان خداوند برای ابراهیم(ع) گلستان می‌شود»!

«قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ، قُلْنا يا نارُكُونِي بَرْداً وَسَلاماً عَلىٰ اِبراهِيمَ» ۶۸-۶۷/انبياء

ب ـ ذبح اسماعیل(ع):

ذابح چو ابراهیم خلیلم به صفت لیک/غیر دل خون ریخته مذبوح ندارم ـ ۱۶۳۲۹
روح اسماعیل در پرواز شوق/گرد هر بسمل گهی تسبیح خوان ـ ۲۷۹۳
درآید روح اسماعیل در تن گوسفندان را/که خونین جامه از دست مسیحای زمان پوشد ـ ۵۲۴

ابراهیم(ع) بخواب می‌بیند که اسماعیل(ع) را ذبح کند، پس از بیان این رویا برای فرزندش، پسر بی‌درنگ می‌پذیرد، این عمل مقبول درگاه حق قرار می‌گیرد؛ آنجا که قرآن فرمود:

«قالَ يا بُنَيَّ اِنِّي اَرىٰ فِي الْمَنامِ اَنِّي اَذْبَحُكَ فَانْظُرْ ماذا تَرىٰ قالَ يا اَبَتِ اِفْعَلْ ماتُؤْمَرْ سَتَجِدُنِى اِنْ شاءَاللّٰهُ مِنَ الصّابِرِينَ فَلَمّا اَسْلَما وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنادَيْناهُ اَنْ يا اِبراهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا اِنّا كَذٰلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِين» - ۱۰۴-۱۰۱ صافّات

۳ـ قصّه عیسی بن مریم(ع)

در قرآن مجید حدود صد و ده بار از داستان عیسی(ع) و مریم(ع) یاد شده است که به چند مورد اشاره می‌شود:

الف ـ نطق عیسی(ع) در گهواره و ادعای پیامبرش:

آن عیسیان نادره هریک به معجزی/در مهد مادری زده کوس پیمبری ـ ۳۴۳۴
گر ندیدی عیسی معجز بیان را در سخن/بر لب او چشم دل بگشای در اثنای نطق ـ ۱۰۴۳

قرآن از مریم یاد می‌کند، آنگاه که پس از اتهام و روزه سکوتش، در پی خرده‌گیری بر وی، اشاره به کودک در گهواره می‌نماید، و عیسی(ع) لب به سخن می‌گشاید و مدعی نبّوت می‌شود، آنجا که می‌فرماید:

«فَاَشارَتْ اِلَيْهِ قالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً قالَ اِنِّي عَبْدُاللّٰهِ وَآتٰنِيَ الْكِتابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً وَجَعَلَنِي مُبارَكاً اَيْنَ ما كُنْتُ و ...» ۳۰-۲۸/مریم

ب ـ اعجاز مسیح:

ـ زنده کردن مرده

مکن تفاخر از احیای خلق ای عیسی/که زنده کردن نام وفا مسیحایی است ـ ۷۷۲۰
صد کشته زنده کرده بهر سو عجب مدار/گر تیغ یار دعوی عیسی دم کند ـ ۱۰۸۵۴
تا چون دم مسیح به زندان سینه‌هاست/دلهای مرده را کند احیا گریستن ـ ۲۶۷۹

ـ درمان بیماران لاعلاج

در طبابت چو عیسی است ولی/مریم روح‌پرور است مرا ـ ۳۷۸۲

اشاره به این آیه دارد که خداوند معجزات حصرت عیسی(ع) را بر می‌شمارد:

«اَنِّي اَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخُ فيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاُبْرِىءُ الْاَكْمَهَ وَالْاَبْرَصَ وَاُحْيِي الْمَوْتىٰ بِاِذْنِ اللّٰه» ـ ۴۸/آل عمران

ج ـ عروج به آسمان، همخانه خورشید شدن و عمر جاوید:

ای مریم مسیح مکان کز بساط نور/سجاده افکند به حریم تو آفتاب ـ ۳۷۹۵

ایوان رفیعی که به چشمم سرو کار است/چون خلوت عیسی همه خورشید نگار است ـ ۱۶۳
جامه زیبندۀ اقبال را بر پیکرت/رشتۀ عمر مسیح و خضر پود و تار باد ـ ۵۰۳۸

در قرآن آمده است که عیسی(ع) کشته نشد و به دار آویخته نگشت، بلکه اشتباهی رخ داده است و شبهه‌ای درباره وی به وجود آمد، و خداوند او را به آسمانها رفعت داد:

«وَقَوْلِهِمْ اِنّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ‌اللّٰهِ وَما قَتَلُوهُ وَما صَلَبُوهُ وَلٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ... بَلْ رَفَعَهُ‌اللّٰهُ اِلَيْهِ وَكانَ‌اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً ـ ۱۵۷-۱۵۶/نساء

د ـ پاکی مریم(ع)

ابکار خاطرم همه مریم طبیعت‌اند/عیسی به مهرشان دربای ننگ شوهری ـ ۳۴۳۳

اشاره‌ای است به پاکی حضرت مریم(ع)، آنگاه که حتّی نزدیکان وی، او را متهم کردند:

«يا اُخْتَ هارُونَ ما كانَ اَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ و ما كانَتْ اُمُّكِ بَغِيّاً ـ ۲۷/مریم و زمانی که روح‌القدس به وی نزدیک می‌شود: «قالَتْ اَنّىٰ يَكُونُ لِي غُلامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ اَكُ بَغِيّاً» ـ ۲۰/مریم

۴ـ قصّه موسی(ع)

از این قصّه قرآنی طالب آملی به شیوه‌های گوناگون بهره برده است، حدود چهل بار در دیوانش بدان اشاره نشده است از باب نمونه به مواردی اشاره می‌شود:

الف ـ دیدن آتش از درخت در شب بعثت:

بی هوای آتش اندر/فصل دی بیرون رود/تیرگر از یاد طبع مستقیمش تاب تیر ـ ۹۰۷

www.tabarestan.info
تبرستان

طایر شاخچهٔ طور اجابت بودم/در تأثیر به روی نزفَسم بر بستند - ۹۶۲۲

اشاره ای است به آیه آنگاه که در طور سینا موسی(ع) در پی آتش بود تا خانواده‌اش را گرمایی بدست آورد

«اِذْرَا ناراً فَقالَ لِاَهلِهِ اَمْكُثُوا اِنّي آنَسْتُ ناراً لَعَلّي آتيكُمْ مِنها بِقَبَسٍ اَوْ اَجِدُ عَلَي النّارِ هُدىً» ۹/طه

ب - سخن گفتن خداوند با موسی(ع):

کلیم اگر به زمان تو در جهان بودی/چو کودکان زتو آموختی سخن کردن - ۴۲۳۰

آن موسیم که چون بگشایم لب، آورم/در آفرین زبانْ وضیع و شریف را -۲۱۸۲۲

کلیم‌الله دانشم بی‌تکلّف/کلام‌الله نطق نازل به شأنم - ۱۲۵۷

خداوند با موسی(ع) بی‌واسطه سخن گفت و بدین سبب موسی(ع) -کلیم‌الله شهره شد، یکبار آنجا که موسی(ع) به رسالت برگزیده می‌شود:

«فَلَمّا اَتاها نُودِيَ مِنْ شاطِيءِ الْوادِ الْاَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ اَنْ يا مُوسىٰ اِنّي اَنَااللّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ» - ۲۹/قصص

بار دیگر آنجا که درباره عصای دستش می‌پرسد، و موسی(ع) جواب می‌دهد و لذت کلام با خداوند وی را به اطناب در سخن وا می‌دارد:

«وَما تِلْكَ بِيَمينِكَ يا مُوسىٰ قالَ هِيَ عَصايَ اَتَوَكَّؤُا عَلَيْها وَاَهُشُّ بِها عَلىٰ غَنَمي وَلِيَ مَآرِبُ اُخْرىٰ» -۱۷-۱۶/طه

و خداوند فرمود:

«وَكَلَّمَ اللّهُ مُوسىٰ تَكْليماً» - ۱۶۲/نساء

ج - تجلی حضرت حق در طور سینا:

منزل طور ای کلیم، نغز تجلی‌گه است/لیک سر کوی دوست، جلوه‌گه دیگر است - ۸۲۷۷

ابرام من زیاده از آن است کز سوال/بتوان زبان برید به یک لن ترانیم - ۲۱۲۱۰

از برق تجلی تو بر طور دلم/هر ذرهٔ شوق موسی مدهوشی است - ۱۸۶۴۶

عده‌ای از یاران موسی(ع) از وی می‌خواهند که خداوند را با چشمان خود ببینند، حضرت حق فرمود «لن ترانی» ای موسی(ع) هرگز مرا نمی‌بینی. اما به کوه نظر افکنید تا تجلی حضرتش آشکار شود، کوه از هم پاشید و موسی فریادی کشید. قرآن می‌فرماید:

«ولَمّا جاءَ مُوسىٰ لِمِيقاتِنا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ اَرِني اَنْظُرْ اِلَيْكَ قالَ لَنْ تَراني وَلٰكِنِ اُنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَكانَهُ فَسَوْفَ تَراني فَلَمّا تَجَلّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً وَخَرَّ مُوسىٰ صَعِقاً» - ۱۴۲/اعراف

د - ید بیضای موسی(ع):

نیستم موسیٰ ولیکن چون ید بیضا مرا/می‌نماید جلوه صد شاخ چمن در آستین - ۲۲۹۱۰

چون ید بیضای فقرم بر سر آرد به آستین/پنجهٔ خورشید جاهش بر فلک پوشد زمین - ۲۷۳۵

کلیم عالم نوریم در سراچهٔ خاک/زیارت ید بیضای ما شگون دارد - ۱۱۶۸۷

اشاره به آیاتی دارد که در آن یکی از معجزات حضرت موسی(ع) کلیم را دست نورانیش معرفی می‌کند. آنگاه که از آستین خارج می‌نمود می‌درخشید:

«وَنَزَعَ يَدَهُ فَاِذا هِيَ بَيْضاءُ لِلنّاظِرِينَ» - ۱۰۷/اعراف، ۳۲/شعرا

هـ - عصای موسی(ع):

در بنان تو عصایی است که چون چوب کلیم/می‌شود وقت غضب صورت تو عیش بدل - ۲۱۰۲۴

شما فرشته پناها تویی که همچو شهاب/برجم دیو کنی آتش عصا شمشیر - ۲۰۶۱۷

اشاره‌ای است به آیاتی که خداوند به موسی(ع) امر می‌کند که در برابر جادوی جادوگران عصایش را به زمین افکند تا اژدهای سهمناک، جادوگران را بهراساند و یا آنگاه که امر نبوت را بر عهده می‌گیرد فرمان انداختن عصای را می‌دهد:

«وَاَلْقِ عَصاكَ فَلَمّا رَآها تَهْتَزُّ كَاَنَّها جانٌّ وَلّىٰ مُدْبِراً وَلَمْ يُعَقِّبْ يا مُوسىٰ لاتَخَفْ ...» - ۸/نمل

و یا آنجا که فرمود:

«وَما تِلْكَ بِيَمينِكَ يا مُوسىٰ قالَ هِيَ عَصايَ ... قالَ اَلْقِها يا مُوسىٰ، فَاَلْقيها فَاِذا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعىٰ» ۱۹-۱۷/طه

پاورقی

۱- شماره کنار ابیات، شماره بیتهای سروده طالب آملی است، دیوان استفاده شده به تصحیح طاهری شهاب می‌باشد.

۲- تلمیحات دیوان طالب در فرصت مناسب به یاری خداوند عرضه خواهد شد.

www.tabarestan.info تبرستان

دکتر سید جعفر حمیدی
دانشگاه شهیدبهشتی

دَرْوَیشتَرکْ . طالب آملی

عصر حکومت سلاطین بابری یا گورکانی هند (۷۳۲ ـ هق) عصر رواج شعر و شاعری و توسعهٔ زبان و ادب پارسی و نیز دوره گسترش همه دانشها و هنرها، از جمله پزشکی، نجوم، معماری، موسیقی، فرهنگ‌نویسی و سایر هنرها در شبه قارهٔ هند بوده است. بابریان هند، اگرچه با مغول پیوند داشته و به مغول کبیر شهرت داشته‌اند امّا تبار واقعی آنان ایرانی بوده و به دلیل تبادلات و مراوده‌های فرهنگی و ارتباطهای سیاسی بین بابریان هند و صفویان ایران و نیز دلبستگی و پیوند دو ملّت بُزرگ و کهنسال ایران و هند که دارای سابقه‌ای تاریخی و به هم پیوسته بوده‌اند، زبان فارسی به صورت زبان دوم مردم هند درآمده و تا امروز نیز ارتباط ریشه‌ای بین این دو زبان حفظ شده است[۱].

شاعران و ادیبان فارسی زبان در دوره گوکانیان هند مثل عصر سلاطین بهمنی هند به سه گروه تقسیم شدند: مهاجران ایرانی، مسلمانان بومی و هندوانی که فارسی آموخته و بدان آشنایی داشتند[۲]. عارفان بزرگی نیز در این عصر ظهور کرده‌اند. از شاعران برجسته‌ای که در این دوره می‌زیسته‌اند و اشعارشان مورد توجه شاهان بابری قرار گرفته است می‌توان از ظهوری ترشیزی نظیری نیشابوری، کلیم، صائب، عرفی، حزین و طالب آملی نام برد. ده‌ها شاعر ایرانی دیگر نیز در هند یا به ندرت در ایران می‌زیسته‌اند که مورد عنایت خاندان بابری بوده‌اند و طالب آملی از احترام و توّجه خاصّ برخوردار بوده است. از میان شاعران و سخنسرایان پارسی‌گوی هند، محمدطالب آملی (ف ۱۰۳۶ هق) از ویژگیهای خاصّ و شخصیت بارزی بهره‌مند بوده است، زیرا اولاً ملک‌الشعرای دربار جهانگیرشاه (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ هق) بود، ثانیاً در شعر، سبک و روش تقلیدناپذیر خود داشت و هم خاندان وی دارای مقامات علمی و جایگاه ویژه در دربار جهانگیر و شاه جهان بودند خواهر طالب «ستی النّساء» از پزشکان داشمند و از زنان سرشناس بود که از سوی شاه جهان به طبابت و ندیمی حرمسرا و ملکهٔ «ممتاز محل» منصوب شده بود و بعدها پزشک مخصوص «جهان آرا» دختر شاه جهان گردید. خواهر دیگر طالب، همسر حکیم ضیاءالدّین طبیب بود که در جمع پزشکان دربار شاه جهان مقام ارزنده‌ای داشت[۳]. خود طالب بواسطه قدرت کلام و حسن سخن منصب ملک‌الشعرایی یافت و در سرودن قصاید و غزلهای بی‌نظیر و ساختن مادّه تاریخ برای بناهای شاهان بابری مثل مساجد، مدارس، قلعه‌ها و گنبدها ید طولایی داشت. طالب در شهر آمل توّلد یافت، و در جوانی به کاشان رفت و در همان شهر، همسر اختیار نمود سپس به مرو سفر کرد و دو سال در آن جا توقّف نمود، در راه سفر هند، مدتی در قندهار و مُلتان ساکن شد و سرانجام به سرهند و لاهور و دهلی رسید ابتدا به مرّبی‌گری مردی به نام عبداللّه‌خان منصوب شد سپس به خدمت اعتمادالدوله رسید و بالاخره به دربار

جهانگیرشاه بار یافت و به مقامات بالا رسید[۴].

ذوق طالب: طالب آملی به ذوق سرشار و قریحه خداداد از دیگر شاعران معاصر خویش ممتاز بود، تنوّع و گوناگونی در شعر او به حدی است که می‌توان او را شاعر چند چهره نامید، زیرا گاهی عارف، گاهی رند باده خواره، زمانی پای‌بند به اخلاقیات و زمانی دیگر در بیان مفاسد و ظاهرسازی مردم عصرش بی‌پروا، گاهی زبانی نرم و ملایم و لطیف داشته و روزی دیگر زبانی تند و پرخاشگر. به همین جهت است که گفته‌اند: هیچ شاعری نتوانسته از طالب تقلید کند[۵].
علاوه بر این طالب عارفی وارسته بود که به عرفای بزرگ معاصر خویش مثل شاه ابوالمعالی لاهوری و شاه شمس‌الدین قادری عشق می‌ورزید و به آنها ارادت خاص داشت. گفته‌اند پس از تشرّف به حضور این دو بزرگوار و مشرّف شدن به افتخار «فقر» این رباعی را سروده است

همدوش فلک شدم، مبارک بادم — همراز ملَک شدم، مبارک بادم
درویش صفت آمده بودم به وجود — درویشترک شدم، مبارک بادم[۶]

هرچند که عرفان عصر صفوی و قاجار عرفانی کمرنگ و کم رونق بوده و شاعرانی که به اقتضای عطار و مولوی و سنائی و جامی به سرودن اشعار عرفانی پرداخته‌اند از بد حادثه یا از طریق تفنّن بدین گریزگاه رحمانی روی آورده و شعر و سخن و هدفشان، مهارت و جلای مخصوصی سرشار است و شعر طالب نیز چنین است.

کفر است در طریقت، کینه داشتن — آیین ماست، سینه چو آیینه داشتن
پروانه در قفس نشنیده است هیچکس — دل راز چیست این همه در سینه داشتن
نقد سرشک صرف کن ای دل بهانه چیست — بس بدنماست سینه چو گنجینه داشتن
سهل است ترک عیش در ایّام نیستی — چون یاس توبه در شب آدینه داشتن
طالب چو نیست هیچ به ذوق لباس فقر — شاهنشهی است خرقهٔ پشمینه داشتن

روح آشفته و دل بیقرار طالب بواسطه آزردگی از جور روزگار و زهد ناپایدار صوفیان ریاکار و زمانهٔ غدّار، هر روز و هر زمان به شوق دیدار حق و وصال یار، دلش به گونه‌ای دیگر می‌طپید. زمانی صوفی، روزگاری مخالف صوفیان زمانی عابد و زاهد و دیندار و زمانی بواسطه تظاهر به دینداری مردم زمان خویش و تعصّب‌های ناروا، از پای‌بندی به ظواهر روی برتافته و زاهدان ریایی را به باد انتقاد می‌گرفت. امّا او مذهب شیعه داشت و در مدح و منقبت ائمه اطهار قصاید بسیار دارد

چو خامه راست کند جمله کارها شمشیر — که کارها گره است و گره گشا شمشیر
ببر ز خلق که یابی بها به نزد خدا — نه از بریدن یابد همی بها شمشیر
لطیف گرد و بیاسای از گزند زمان — که هیچگه نبریده است روح را شمشیر
... چه در جهاد چه در خطبه چون عصای کلیم — نموده همرهی دست مصطفیٰ شمشیر

نکرده ترک ادب غیر از این که آزرده است / به بوسه تارک سلطان اولیا شمشیر
علیّ عالی اعلیٰ، هژیر بیشهٔ دین / که در کفش بود از قدرت خدا شمشیر

از این گونه اشعار در مدح و منقبت حضرت علی(ع) در دیوان طالب فراوان است همچنین اشعار بسیار در بیان مناقب حضرت رضا(ع) و حضرت امام زمان ولیعصر(ع) و سایر ائمه دین هُدیٰ دارد

طبعم کند در آتش معنی سمندری / وانگه فشاند از پر و بال آب کوثری
نطقم ز پرده‌های صَنَمخانهٔ خیان / هر دم به جلوه آرد بتهای آزری
یوسف تراود از در و دیوار خاطرم / اما تهی است مصر من از جوش مشتری
آن مایه گوهر است مرا در سحاب نظم / کز حمل آن بنالد صد بحر اخضری
اما چه سود کاین گهر ناب را اگر / بر دشمنان فشانم از نیک گوهری
آن کور باطنان نشناسند از سُفال / با آنکه خویش را همه گیرند جوهری
از دست این سیاه دلان می‌برم پناه / بر درگه امام زمان، نقد عسکری
مولای دین محمّدمهدی که شرع او / داده رواج، قاعدهٔ دین جعفری
ای شرعِ تو مروّج دین پیمبری / زیب از تو یافته روش شرع گستری
یک دل کمَ است مهر تو را زانکه مهر تو / دارد هزار ذرّه چو این مهر خاوری
وقت است کز نشیمین اقبال مستدام / چون خور برون خرامی، با تیغ حیدری

زبان طالب نرم و روان و دل‌انگیز است اما گهگاه خشونت و تندی در زبان او می‌بینیم. گرچه زمان حیات طالب روزگار زهد و گوشه‌نشینی به سر رسیده و آنچه که در عصر صفوی دامنگیر شعرا بوده، انزوا، اضطراب، دلتنگی و غربت‌نشینی بوده که سختگیریها و تعصبات این عصر را بازگو می‌کرده است در عین حال طالب از زهد ریایی و تزویر و تعصبّات خشک عصر خود بیزار بوده و زاهدان ریایی را با تیغ زبان به باد انتقاد گرفته است با این حال، انزوای طالب، انزوایی راستین است که در پشت آن ایمان راستین و اعتقاد راسخ قرار دارد.

دلا گوشهٔ انزوایی طلب کن / تهی‌تر ز آفاق جایی طلب کن
بود گر نوای دو گیتی حرارت / برو همّت از بینوایی طلب کن
تو را جای در قصر جنّت نزیبد / برو در دل دوست جایی طلب کن
در این عرصهٔ خوف و میدان وحشت / توسّل به صاحب لوایی طلب کن
بیاسای در سایهٔ شاه مردان / وزین خوفها رو رجایی طلب کن

در این ابیات ضمن توّجه به انزوا، وصف شاه مردان ـ علی ـ نیز نموده است در دیوان طالب اشعار فراوان یافت می‌شود که در آنها از می و میخوارگی و باده‌گساری سخن رفته است و حتی شعرهایی در بیان افیون و استعمال آن امّا به نظر نمی‌رسد که او به این چیزها اعتیاد داشته است زیرا اولاً طالب شاعری بوده است شیعی مذهب و عارف مسلک ثانیاً از زندگی چیزی کم نداشته که به اصطلاح از تیرگی احوال به این اشیاء پناه ببرد و ما اشعار او را در مورد افیون و می

www.tabarestan.info تبرستان

و میخوارگی به حساب زبان عارفانه وی می‌گذاریم امّا ممکن است قضاوت دیگران در این مورد غیر از این باشد، ولی باید گفت بسیاری از شاعران بویژه شعرای عارف بوده‌اند که لطیف‌ترین و زیباترین شعرها را درباره می و مجلس میخوارگی سروده‌اند امّا هیچگاه لب به آن نزده‌اند چنان‌که نظامی گنجوی در آثار خود از مجالس بزم و سرور و مجلس شراب زیباترین اشعار را سروده و توصیف این گونه مجالس نموده لکن خود می‌گوید:

صبح است و نیم جرعه میَم در پیاله نیست / ز آنم هوای گل نه و پروای لاله نیست
بی‌ذوقتر زمردهٔ هفتاد ساله‌ایم / آن دم که در پیاله شراب دوساله نیست
اوراق کهنه، کی به می کهنه می‌رسد / ذوقی که در پیاله بود، در رساله نیست
کامم روا نشد ز لب لعل او، مگر / تأثیر در قلمرو این آه و ناله نیست
پهلو تهی زَ نکهت گل می‌کند مَشام / امشب که در بر آن بت مشکین کُلاله نیست
می در کف است، طُرّه معشوقگو مباش / باری پیاله هست اگر هم پیاله نیست
هر کام درک چاشنی غم نمی‌کند / این نشئه جز به ساغر طالب حواله نیست

و بی‌نیازی و استغنای خویش و تواضع و فروتنی و ایمان و تقوای خود را در غزلی و غزلهایی سروده که علاوه بر استغنا و تواضع زیبایی غزل، آدمی را مست و مسحور می‌سازد و این شیوه خاصّ زبان طالب است

رفتم که داغ عشق نهم بر جبین خویش / آیات عقل محو کنم از نگین خویش
هر دانه خوشه‌ای شد و هر خوشه خرمنی / زین تخم غم که ریخت دلم در زمین خویش
من با عدوی دشمن خود دشمنم از آن / صد جای بسته‌ام کمرِ دل به کین خویش
صد خرمنِ فلک بِستانم به نیم جو / مُستغنیانه تا شده‌ام خوشه‌چین خویش
یک ره زبان به حرف هوس تر نکرده‌ام / چون با هزار لب نکنم آفرین خویش
طالب بعکس مذهب رندان خودفروش / بر کفر خود لباس مپوشان ز دین خویش

طالب، طالبِ دنیا نبوده و کار روزگار را بسته به مویی دانسته و نقش و رقم جهان را بر آب دیده است. بی‌نیازی وی به دنیا و مادّیات، و خواسته‌های دنیوی او را به جایی رسانیده که به زندگی صوفیانه و عارفانه خوگر شده بود

ما کار دهر بسته به مویی گرفته‌ایم / پای خُمی و دست سبویی گرفته‌ایم
تا بنگریم نقش جهان را رقم بر آب / چون سبزه جای بر لب جویی گرفته‌ایم
ما را نماند با بد و نیک زمانه کار / خود را از این میانه به سویی گرفته‌ایم

و در جایی دیگر گفته است:

هرگز رخ نیاز به سویی نکرده‌ایم / وز هیچ گل توقّع بوئی نکرده‌ایم
بر خط اِستوای فنا بوده سیر ما / ز آن جاده انحراف به سوُیی نکرده‌ایم

وفات طالب در جوانی روی داده است و اگر او عمر طولانی‌تری می‌داشت ذوق و قریحه و استعداد شاعرانه‌اش بیشتر شکوفا می‌شد و بروز می‌کرد منظومهٔ معروف (طالبا) که در لهجهٔ طبری میان قراء اطراف آمل و بابل رواج دارد بنابر مشهور از خواهر طالب موسوم به «ستی‌خانم» است که بعد از مرگ برادر، سرپرستی فرزندان او را بر عهده گرفته بود. طالب علاوه بر دیوان قصاید و غزلها، دارای منظومه‌ای به بحر متقارب موسوم به «جهانگیرنامه» است[7]

غزل دیگری از طالب

مستانه ره میکده طی می‌کنم امشب / پروانه به بال و پَرِ می، می‌کنم امشب

هر چشم زدن در پی آن گوهر نایاب / صد بحر به پای مژه طی می‌کنم امشب

در مدّنظر هم گل و هم چهره ساقی است / گه روی به گل، گاه به وی می‌کنم امشب

مخمورم و پیمانهٔ صد عمر ابد را / تبدیل به یک ساغر می، می‌کنم امشب

پیران جهان را چو عصا، باده ناب است / من نیز یکی تکیه به نی می‌کنم امشب

خوابی که به صبح ازلم گشته فراموش / تعبیر بگویم به تو کی می‌کنم امشب

یادداشتها

۱ـ حمیدی، دکتر سیدجعفر (وزیرکشان) تهران، نسل دانش، ۱۳۶۹ ص ۱۳۹

۲ـ مهرین شوشتری، پروفسور عبّاس (تاریخ زبان و ادبیات فارسی در خارج از ایران) تهران، مانی، ۱۳۵۲ ص ۶۵

۳ـ سیریل الگود (طب در دوره صفویه) ترجمه محسن جاویدان، تهران، دانشگاه ۱۳۵۷ ص ۹۵

۴ـ مهرین شوشتری، (تاریخ زبان و ...) ص ۹۹

۵ـ براوان، ادوارد (تاریخ ادبی ایران) ترجمه رشید یاسمی، تهران، بنیاد کتاب ۱۳۶۴ ج ۲ ص ۱۹۱

۶ـ گودرزی، دکتر فرامرز (هنر و مردم) مقاله، شماره ۱۶۷ تهران فرهنگ و هنر ۲۵۲۵ ص ۷۷

۷ـ صفا، دکتر ذبیح‌الله (گنج سخن) تهران، ققنوس ۱۳۶۲ ج ۷ ج ۳ ص ۸۵

www.tabarestan.info
تبرستان

یدالله ساعی عضو هیأت علمی مجتمع دانشگاهی علوم دریایی نوشهر

صنعت تشخیص در اشعار طالب آملی

سرآغاز هر نامه نام خداست   که بی‌نام او نامه یکسر خطاست
دبیری که بی‌دست و لوح و قلم   بسی مختلف نقشها زد رقم

نخست از دانشگاه پیام نور آمل باید سپاسگزاری کرد که در شناساندن این بزرگ ادب کشور زحمات وافری را متحمل شد و دیگر از شما حاضران پارسی‌دوست که محفل را با حضور خویش صفا بخشیدید.

افروختن و سوختن و جامه دریدن   پروانه زمن، شمع زمن، گل زمن آموخت

یکی از نکاتی که در سبک هندی و سبکهای دیگر قابل تأمل و بررسی است هنر شاعران و آوردن مضامین ادبی آنهاست.

باید دانست که تمام سبکهای شعر فارسی مملو از صور خیال است که هنر شاعران را تشکیل می‌دهد. ولی در سبک هندی سرایندگان به علت باریک بینی و مضمون تراشی بتقریب در بعضی از این صنایع از دیگر شاعران ادب پارسی جلوه بیشتری دارند که در این میان می‌توان شاعرانی چون طالب آملی، بیدل دهلوی و صائب تبریزی و چند تن دیگر را نام برد. به همین سبب این مقاله به خاطر اهمیت موضوع می‌خواهد یکی از صنعت‌های اساسی و درخور توجه را که دارای حساسیت زیادی می‌باشد، در سرودهای یکی از بزرگترین میراث‌دار فرهنگ غنی پارسی از سرزمین سبزگون و لاله‌خیز، شاعر عزیزمان طالب آملی که خود را بلبل آمل خطاب می‌نمود و به سرزمین آباءِ و اجدادیش عشق می‌ورزید تا آنجاکه به اطناب ممل کشیده نشود و باعث تصدیع خاطر حضار نگردد با اندک بضاعت علمی در این و جَیزه مورد بحث قرار دهد

بی جلوهٔ آن روی چو آتشکده طالب   گل در چمن (بلبل آمل) ندهد بوی

صنعت مورد نظر تشخیص یا استعاره مکنیه می‌باشد در این صنعت شاعران ابزار معمولی زندگی روزمره را وارد شعرشان می‌کنند آنهم با تعبیرات عجیب و غریب بدین ترتیب در شعرشان به تمام بی‌جانها جان می‌بخشند به همه چیز لطف و ظرافت عطا می‌کنند و به اشیای بی‌روح حس و حرکت می‌دهند و برای آنها شخصیتی انسانی در نظر می‌گیرند این صنعت علاوه بر اسم تشخیص یا استعاره مکنیه که بر این صنعت نهادند محققان آن را به نامهای گوناگون خواندند می‌شود گفت: همه آنان هدفشان یکی بوده ولی در لفظ با هم اختلاف دارند مانند داستان منازعت چهارکس جهت انگور در مثنوی شریف مولانا.

سخن را با بیتی از طالب آملی که نشان دهنده توجه بیش از اندازه طالب به صنعت شعری بخصوص استعاره است مزین می‌کنم.

سخن‌که‌نیست در او استعاره، نیست ملامت   نمک ندارد شعری که استعاره ندارد

با این بیت زیبای شاعر متوجه می‌شویم که او بیشتر به شعر گفتن علاقه داشت نه نظم سراییدن بقول ملک الشعرا بهار:

شعر، دانی چیست؟ مرواریدی از دریای عقل   شاعر، آن افسونگری کاین طرفه مروارید سفت
صنعت و سجع وقوافی، هست نظم و نیست شعر   ای بسا ناظم که نظمش نیست الا حرف مفت
شعر، آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب   باز در دلها نشیند هر کجا گوشی شنفت
ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت   و ای بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت[1]

شعر ناب، آن است که دارای تخیل باشد و تخیل جز در صنایع ادبی حاصل نمی‌شود طالب شعر بدون صنعت مخصوصاً استعاره را بی‌مزه و نازیبا می‌داند به همین دلیل باید گفت شعر طالب مانند گلی که باران بهاری خورده باشد طراوت دارد و پر است از استعاره‌های دقیق و تخیلی بالاتر از خیالپردازیهای هم عصران خلاصه در وصفش این را باید مد نظر داشت که شاعری لفظ تراش، معنی آفرین و دقیق یاب می‌باشد تا آنجایی که خاتم شاعران سبک هندی صائب تبریزی بخاطر مضامین نو و معانی نغزش از او متاثر شده، و در نبود طالب و بزرگداشت او چنین می‌گوید:

بطرز تازه قسم یاد می‌کنم طالب   که جای طالب آمل در اصفهان پیداست

درباره سرایندگان دوره صفوی آنهایی که راهی هند گشتند و با افکار و فلسفه هندی آشنا شدند همچون طالب، نازک بین و مضمون یاب هستند به طوری که طرز سخن آنها با محتشم‌کاشانی و شفائی اصفهانی کاملاً متفاوت است و هر مبتدی در فن شاعری به خوبی سبک محتشم را از طالب آملی تشخیص خواهد داد به هر حال تلاش بسیار برای یافتن مضامین تازه هدف شاعران این دوره بوده است. اصولاً شاعران این مکتب همواره سعی دارند که با لباسی نو، مضامین بدیع را عرضه کنند و رنگی از ابهام بوسیله صنایع ادبی از جمله استعاره به آن بدهند تا فهم آنها محتاج تأمل گردد و به دقیقه یابی و آوردن معانی غریب در بین اقران ممتاز شوند این تلاش برای مضمون یابی در شعر طالب آملی زیاد به چشم می‌خورد.

استعاره و کنایه، مجاز و تشبیه به صورت گوناگون در اشعار این سبک فراوان است به طوری که کمتر غزلی می‌توان یافت که در آن چند استعاره و کنایه وجود نداشته باشد از این

---

۱. حسن، اسماعیل، گیوی، خانمی، ... را زبان و نگارش فارسی در تهران، نَشمُث، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۱۲۸.

www.tabarestan.info
تبرستان

جهت است که طالب می‌گوید: نمک ندارد شعری که استعاره ندارد.

اصلاً تاثیر و اهمیت عنصر خیال در پدیده‌های فکر و ذوق آدمی بر کسی پوشیده نیست و بیهوده نبود که کانت «تخیل را بزرگترین قوای انسان می‌شمرد» تخیل خمیرمایه آثار هنری از جمله شعر است یا بهتر است بگوییم که جزءِ ذاتی شعر است که منشاءِ و سرچشمه بسیاری از نوآوریها می‌شود. یکی از خیالهای مشهور و مسلم سبک هندی جان بخشیدن به مظاهر طبیعت و اشیاء، و ذیروح انگاشتن آنها می‌باشد که غالباً این گونه تصاویر را انسان مدارانه و برابر کلمه خارجی pershification «پرسونیفیکاسیون» می‌آوریم که در علوم ادبی ما آقای دکتر کدکنی در کتاب ارزشمند بیدل شاعر آینه‌ها آن را «تشخیص»[1] نامگذاری کرد و قدما به آن استعاره مکنیه و بالکنایه گویند.

استعاره کنایی آن است که تشبیه در دل گویند، پنهان باشد و مشبه یا مانند، را ذکر کرده و مشبه به یا مانسته را در لفظ نیاورند اما از لوازم مشبه به یا مانسته قرینه‌یی در لفظ بیاورند که دلیل بر مشبه به باشد[2] مانند شعر زیر از طالب آملی.

طرهٔ غم داده بود از کف، دل نامرد ما — صبر دامنگیر شد ورنه با اندک فرصتی

(غزل ۱۰) ب، ۵۸۴۴، ص ۲۲۳

در اینجا ارزش زیباشناختی این سخن در آن است که برای صبر و غم جان و روحی قایل شد، باید بگویم: اگر پنداری شاعرانه در سخن نباشد، نمی‌توان برای غم طره‌ایی در نظر گرفته به همین جهت چون مشبه به سترده شد غم به استعاره کنایی، آدمی گونه پنداشته شد که دارای طره که از لوازم انسان است می‌باشد. باید در نظر داشت که بنیاد استعاره کنایی در ادبیات پارسی در سبک هندی مخصوصاً در شعر طالب آملی، بیدل دهلوی و صائب تبریزی از بسامد بسیار بالای برخوردار است. بیشتر بر آدمی گونگی و جاندارگرایی نهاده شده است به سخن دیگر، یک سوی استعاره، مستعارمنه (مشبه به) بیشتر آدمی است یا جاندار.

در این سبک آنگونه اشیاءِ در اشعار شاعران این طرز هویت و شخصیت می‌یابند که در شعر شاعران هیچ مکتب ادبی یافت نمی‌شود آقای شمس لنگرودی از قول استاد ارجمند زریاب خویی می‌نویسد: «که شاید عامل پیدایش این ویژگی در این سبک فکر آمیخته با تفکر فلسفی باشد که از یک سو منبع آن در هند است و از سوی دیگر با ظهور عرفای مانند محیی‌الدین ابن العربی و دیگران سخت گسترش یافته و اساس آن وحدت وجود بود این اعتقاد به وحدت وجود شاید سبب شده بود که همه چیز را جاندار و انسان‌وار ببینند و به طبیعت بی‌جان روح و جان بدهند و نبات و جماد را نیز مانند انسان دارای عاطفه و احساس بدانند»[3] یا

۱ـ شفیعی کدکنی، محمدرضا، «شاعر آینه‌ها» تهران، آگاه، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۶۰.

۲ـ همایی، جلال‌الدین، «فنون بلاغت و صناعات ادبی»، تهران، هما، چاپ ششم، ۱۳۶۸، ص 251.

۳ـ لنگرودی، شمس، «گردباد شور جنون»، تهران، مرکز، چاپ سوم، ۱۳۷۲، ص ۶۷.

می‌توان «بنیاد آدمی گونگی و جاندارگرایی، در استعاره کنایی را به فرهنگهای باستانی و باورهای اسطوره‌ای نسبت داد آدمی گونگی، همواره یکی از استوارترین بنیادهای باور شناختی، در جهان‌بینی و فرهنگ اسطوره‌ای بوده است در چشم انسان اسطوره‌ای، درختان، کوهها و رودها و دیگر پدیدهای گیتی آدمی گونه‌اند»[1] و هدف اصلی و اساسی بکار بردن آنها توسط شاعران چنین می‌باشد: که این خلاقیتشان خواننده و شنونده را به تعمّق و تفکر وا می‌دارد همچنین این هنرشان باعث تزیین کلام یا محسوس کردن آنچه پنهان است می‌شود و سروده بدین وسیله ارزش بسیار زیادی پیدا خواهد کرد.

۱ـ ای عشق گریزی از دل ما — و بی‌غم گذری بمنزل ما

به عشق و غم که از اسمهای معنیٰ هستند شخصیت بخشید.

(غزل، ۱۵، ب ۵۸۸۱، ص ۲۲۵)

۲ـ دست مژگان برقفا بندیم گز آسیب او — در دل هر پاره دل سبز بستانی شکست

مژگان را انسانی دانست که دارای دست باشد، چون دست از لوازم انسان می‌باشد.

(غزل، ۱۵۰، ب ۶۹۵۳، ص ۲۸۲)

۳ـ ای غم بساط عیش مچین بر خود اینقدر — زین بیش خاطرم مخراش امتحان بس است

خطاب به غم می‌کند و می‌گوید که بساط عیش و شادی را برچین.

(غزل ۱۳۸، ب ۶۸۴۰، ص ۲۷۶)

۴ـ کاروان‌اشک«طالب»باز مژگان‌افکند — دوش‌دشمن‌دوست‌بودامروزدشمن دشمنست

کاروان از مختصات انسانها می‌باشد که در اینجا برای اشک جانی قایل شد که همانند کاروان می‌باشد.

(غزل ۱۷۲، ب ۷۱۰۰، ص ۲۹۰)

۵ـ صد میکده بهر لب ما مست سماعست — با اینهمه، غم در جگرت ساغر ما نیست

سماع از لوازم انسان می‌باشد که در اینجا برای میکده جانی انسانی در نظر می‌گیرد و همچنین ساغر را لوازم موجود زنده دانسته که دارای جگر باشد.

(غزل ۱۷۴، ب ۷۱۰۹، ص ۲۹۱)

۶ـ بپای شوق رقصان می‌رود تا کعبه مقصود — اگر ناقه پی کرده بندی محمل ما را

برای شوق پا در نظر گرفتن.

(غزل ۱۴۳، ب ۶۱۰۶، ص ۲۳۷)

۷ـ ای بسویت عقل را اندازها — در هوایت هوش را پروازها

هوش را مانند پرنده دانست که می‌تواند پرواز کند.

(غزل ۱۴۵، ب ۶۱۱۷، ص ۲۳۸)

۱ـ کزازی، میرجلال الدین، «بیان»، تهران، مرکز، چاپ سوم، ۱۳۷۲، ص ۱۲۸.

www.tabarestan.info تبرستان

۸ـ سخن باآنکه فرزنداست خواهم ازخدا مرگش　　چه محنتها که بردامن نزد این ناخلف برما

برای سخن جانی انسانی قایل شده است.

(غزل ۷۷، ۶۳۷۵، ۲۵۱)

۹ـ ما مرغ آتشیم و گر نیست باورت　　بر شاخسار شعله ببین آشیان ما

شعله را درختی دانست که دارای شاخه و برگ باشد.

(غزل ۹، ۵۸۳۵، ص ۲۲۳)

۱۰ـ ره جنون نگذارم به بند و پیوندی　　کلاه عقل نپوشد سری که سودائیست

عقل را انسانی دانسته که دارای کلاه باشد.

(غزل ۲۵۱، ب ۷۷۱۵، ص ۳۲۵)

۱۱ـ اشک شاهد بود که چشم مرا　　سرمه در حقهٔ نمکدانست

(غزل ۲۴۹، ب ۷۷۰۱، ص ۳۲۲)

۱۲ـ طفل آغوش وفا نازاده در جان کندنست　　در دیار عشق طالب مردن ناگاه نیست

آغوش وفا را به انسانی دانسته که دارای فرزند باشد.

(غزل ۳۲۸، ب ۸۲۹۶، ص ۳۵۴)

۱۳ـ شیرمادرطفل حسرت را زانگشتان چکید　　بسکه تنگش سینه مشتاق مادربرگرفت

حسرت را مانند انسانی دانسته که دارای طفل باشد

(غزل ۴۳۹، ب ۹۰۵۲، ص ۳۹۴)

۱۴ـ ای غم بساط عیش مچین برخود اینقدر　　زین بیش خاطرم مخراش امتحان بس است

(غزل ۱۳۸، ب ۶۸۴۰، ص ۲۷۶)

۱۵ـ غم سراسیمه بسی گشت بهرجانب لیک　　راه بیرون شد ازین کلبه بی‌نور نیافت

برای غم شخصیتی قایل شد که سراسیمه به هر طرف می‌رود.

(غزل ۳۴۸، ب ۸۴۲۷، ص ۳۶۱)

۱۶ـ زرشک ناله کامل سرائیم بیم است　　که نغمه خون شود از دیده رباب چکد

(غزل ۵۳۲، ب ۹۷۱۳، ص ۴۳۰)

۱۸ـ یارب چه‌دشمنی است‌که طفل جراحتم　　در صلب تیغ آفت ناموس مرهم است

برای جراحت شخصیتی انسانی قایل شد که دارای طفل باشد.

(غزل ۱۶۸، ب ۷۰۶۵، ص ۲۸۸)

۱۹ـ جلوه طفل خیالت بدل از غایت مهر　　مادر چشم مرا شیر به پستان آرد

برای خیال شخصیتی قایل شد که دارای طفل باشد.

(غزل ۵۳۵، ب ۹۷۳۳، ص ۲۸۸)

«کتابنامه»

۱ـ آملی، طالب «کلیات اشعار» شهاب طاهری، تهران، سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.

۲ـ احمدی‌گیوی، حاکمی، حسن، اسماعیل، ... «زبان و آئین نگارش فارسی» تهران، سمت، چاپ اول، ۱۳۷۰.

۳ـ تجلیل، جلیل، «معانی و بیان»، تهران، نشر دانشگاهی، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.

۴ـ حسینی، صالح، «نیلوفر خاموش» تهران، نیلوفر، چاپ سوم، ۱۳۷۳.

۵ـ زرین‌کوب، عبدالحسین، «شعر بی‌دروغ و شعر بی‌نقاب» تهران، علمی، چاپ اول، ۱۳۷۱.

۶ـ شفیعی کدکنی، محمدرضا، «شاعر آینه‌ها» تهران، آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۸.

۷ـ شفیعی کدکنی، محمدرضا، «صور خیال در شعر فارسی» تهران، آگاه، چاپ سوم، ۱۳۶۶.

۸ـ شفیعی کدکنی، محمدرضا «موسیقی شعر» تهران، آگاه، چاپ سوم، ۱۳۷۰.

۹ـ شمیسا، سیروس، «بیان» تهران، مجید، چاپ اول، ۱۳۷۰.

۱۰ـ دریاگشت، محمدرسول، «صائب و سبک هندری در گستره تحقیقات ادبی» تهران، علمی، چاپ اول، ۱۳۷۱.

۱۱ـ صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس ـ جلد ۵/۱، چاپ سوم، ۱۳۶۶.

۱۲ـ کزازی، میرجلال‌الدین، «بیان» تهران، مرکز، چاپ سوم، ۱۳۷۲.

۱۳ـ همایی، جلال، «فنون بلاغت و صناعات ادبی»، تهران، هما، چاپ ششم، ۱۳۶۸.

(نویسنده: یدالله ساعی)

www.tabarestan.info
تبرستان

رمضانعلی اولیائی
دبیر دبیرستانهای آمل

طالب و سبک هندی

برای ورود در بحث «طالب و سبک هندی» به ضرورت باید به بررسی اجمالی سبک هندی پرداخت سپس طالب را با میزانهای آن سبک سنجید.

آنچه دربارهٔ سبک هندی باید گفت آنست که: به اشعاری که در قرون دهم تا دوازدهم هجری به زبان فارسی در گسترهٔ وسیعی از مناطق هند و پاکستان و افغانستان و ترکستان و تاجیکستان تا تمامی ایران و ترکیه و بغداد، رواج داشت «سبک هندی» گفته‌اند البته این نامگذاری مثل نامگذاری سبکهای قبل از این دروه شتاب‌آلوده و بدور از تأمّل بوده است چگونه می‌توان شاعران ابتدای این دوره را با شعرای انتهای این دوره همگون پنداشت؟ و اختلاف، محل زیست و شیوهٔ گفتار آنها را ندیده گرفت و همه را مشمول اطلاق کلی «سبک هندی» کرد. باید به استادانی چون شادروانان امیری فیروزکوهی و دکتر سادات ناصری حق داد که نام «سبک دورهٔ صفوی» را برای اشعار این دوره پذیرفته و پیشنهاد کرده بودند، بهرحال دیریست که این نام، جا افتاده است و چون ذهنها به آن خو گرفته و عادت کرده است، تعویض آن ضروری بنظر نمی‌رسد.

این سبک هم مانند سبکهای خراسانی و عراقی سیر و تحوّلی تدریجی و ناپیدا داشت نه ناگهانی و آشکار. یعنی اینطور نیست که بدون مقدمه و به ناگاه، شخص خاصی آنرا شروع کرده و دیگران از او پیروی کرده باشند و یا در جای خاصی از زمان و مکان بکلی قطع شده از یادها رفته باشد همانطور که آندو سبک پیشین نیز چنین نبودند. به تدریج جرقه‌هائی پیدا شد و کمال یافت تا به نقطهٔ اوج خود رسید. برای نقطه‌های آغازین و یا نخستین جرقه‌های این سبک باید خیلی به عقب برگشت و. نظری به شیوه سخنوری خاقانی و سپس حافظ داشت. این دو گویندهٔ توانا بی‌آنکه مدعی باشیم از سبک عراقی فاصله گرفته باشند؛ ظرایفی در کلامشان دارند که در سبک هندی به عنوان الگو به کمال مورد استفاده واقع شده است.

www.tabarestan.info
تبرستان

گویندگان قرن نهم هجری به دنبال دست یابی به نکته‌های ظریف ـ آفرینش و پیداکردن معانی و مضامین بکر و پرواز با بال و پر خیالهای دقیق، بودند و در عین حال می‌خواستند زبانی که این معانی و مفاهیم بدان عرضه می‌شود حتی المقدور ساده و قابل دریافت عمومی باشد. شاعرانی که در آغاز این دوران فعالیت دارند به بزرگان گذشتهٔ ادب ما نظر دارند ولی معیار فصاحت و میزان سخندانی و ذوق عمومی زمان آنها با آنچه در نزد گذشتگان مطلوب و مورد قبول و پسند بود کاملاً تفاوت داشت و همین تفاوت در میزان و معیار است که اشعار سخنگویان نوجوی این دوره را از کلام بزرگان پیشین متمایز می‌سازد و اهل شناخت را بر آن می‌دارد که توقع نداشته باشد که اشعار شاعران این عصر مثل سخنان بزرگانی چون رودکی ـ فردوسی ـ فرخی ـ سعدی ـ حافظ و... باشد. روی این اصل باید معیارها و میزانهای جست که فصحای این دوره با آن موازین و مطابق با آنها عرض هنر می‌کردند و آثار خود را در چهار چوب آنها عرضه می‌کردند و در تکمیل آن سعی بلیغ بکار می‌بردند. و قبل از ورود در این مبحث باید متذکر شد در این عصر که هم زمان درازی دارد و هم جاهای بسیاری وجود دارد که در آنها به زبان فارسی سخن و شعر گفته می‌شود قطعاً شاعران اوائل این عهد با گویندگان اواخر دوره با هم از حیث شاعری و سبک تفاوت بسیار داشتند. گاهی این تفاوت و تباین آنقدر ظاهر است که هر طفل ابجدخوانی آن را به سهولت در می‌یابد. با عنایت به همین تفاوت و تمایز است که ضرس قاطع نمی‌توان سبک معروف به هندی را منطبق بر کارهای تمامی شاعران این دوران طولانی و افراد مختلف المشرب دانست مگر آنکه اختلافات فردی گویندگان را در شیوه کار ندیده بگیریم و اشتراکات عمومی آنها را املاک نوعی سنجش و نامگذاری قرار دهیم. از این روی نوعی دسته بندی که در آن زمان مورد نظر قرار گیرد و با توجه به زمان؛ تحولات و دگرگونی‌های ناشی از تاثیر سخنگویان را در سبک ضروری بنظر می‌رسد.

از پایان قرن نهم بتدریج شاعرانی پیدا شدند که طرز جدیدی ابداع کردند یعنی تلاش کردند شعر را به زبان محاوره نزدیک کنند و همراه با سادگی زبانی مضامین بکر ـ نکته‌های دقیق و خیالبافیهائی نیز چاشنی شعرشان باشد. این دسته تا پایان قرن دهم به تلاش خود ادامه دادند بعد از اینان کسانی پیدا شدند که مدّعی طرز جدیدی بودند و با عرفی شیرازی کمال این دوره نمودار شد، عرفی در تغییر سبک سادهٔ قرن نهم و دهم و تبدیلش به سبک ظریف هندی یکی از پایه‌گذاران به حساب می‌آید و بعلّت توانائی خاصی که داشت توانست سادگی شعرای ابتدای این عصر را با لطافت فکر و خیالبافیهای غزلسرایانی اواخر این دوره در هم آمیزد و با استفاده از استعارات زیبا و بیان شیوا، موجد شیوه‌ای شود که پس از او رهروان بسیاری بدان راه بروند اما خود، پیرو بابا فغانی است که فضل تقدّمش جای انکار ندارد. شیوهٔ تازه تا زمان صائب ادامه یافت و صائب یکی از مشخص‌ترین چهرهٔ سبک هندی شد. گرچه آقای دشتی در «نگاهی به صائب» عبدالقادر بیدل را بیشتر از صائب واجد خصوصیات و امتیازات سبک هندی می‌داند و

شهرت عظیم و پیروان فراوان او را در هند و پاکستان و افغانستان و تاجیکستان و ترکستان گواه می‌گیرد و بیراه هم نمی‌گوید امّا صائب این شانس را داشت که در ایران به عنوان معروفترین شاعر سبک هندی شهرت پیدا کند.

با عنایت با آنچه به عنوان مقدمه ذکر شد می‌توان اشتراکات عمومی شعرای عصر صفوی را در مطالب ذیل خلاصه کرد:

۱ـ آفرینش مضمون نو یا پیدا کردن آن در زندگی روزمرّه بهمین جهت اشعار این عصر به کثرت مضامین انباشته است

۲ـ فراوانی مضامین لزوماً بدان معنی نیست که همه آنها دست‌چین و برگزیده و شاعرانه باشد چه بسا مضامینی در این دوره موجود است که اصلاً شاعرانه نبوده بلکه خیلی هم عادی و حتی پیش‌پا افتاده و مبتذل است بنابراین زشت و زیبا و غثّ و سمین در اشعار این دوران بی‌تفاوت در کنار یکدیگرند. این حالت نه تنها در مضامین بلکه در ساختار الفاظ و ترکیبات نیز کاملاً محسوس است.

۳ـ «خیال بندی» اساس کار شاعر در این دوره آن است که او به ابداع معانی دور از ذهن و دیریاب می‌پردازد این معانی در اثر تخیلات و پندارهای عمیق در او تولد یافته است و شاعر آنها را در لباس تشبیهات خیالی و استعاره‌ها و کنایات دیریاب می‌پوشاند بطوریکه برای دریافت معنائی که شاعر بدان توجه دارد بناچار باید مقدمات طولانی و گاهی پیچیده و دور از ذهن را مورد بررسی قرار داد و از آنجاکه این قبیل مطالب به علّت طولانی بودن مقدمات نمی‌توانند در یک کلمه یا ترکیب و حتی در یک مصراع جا بگیرند بهمین دلیل کلام مبهم و سخن دور از دسترس فهم عمومی قرار می‌گیرد.

۴ـ شاعران این عصر عادت دارند که مفاهیم و مطالب طولانی را طوری خلاصه و کوتاه بیان کنند که بتوان به سهولت از آنها استفاده کرده به موقع مورد استفاده قرار داد. از این رو بدنبال مضامینی می‌روند که در عین خیال‌انگیزی و اعجاب از سهولت انتقال نیز بهره‌مند باشد

۵ـ بدنبال عادتی که فوقاً بدان اشاره شد، استفاده از تمثیلات راهی است که زودتر شاعر را به مقصود می‌رساند و درکنار آن استفاده از ارسال المثل شایع شده آنقدر وسعت می‌گیرد که در هیچ دوره‌ای نظیر ندارد و اگر این مطلب را یکی از خصوصی‌ترین ویژگی این سبک نام ببریم سخنی به گزاف نگفته‌ایم

۶ـ استفاده از تخیّل و توهم و ترکیبات تشبیهی و استعاری از اصول کار شاعران می‌شود به‌حدی که شعر بدون بهره از آنها را یا شعر نمی‌شناسد و یا بی‌نمکش می‌نامند.

۷ـ یکی از برجسته‌ترین شیوهٔ استفاده از تخیل آنست که به عناصر طبیعت جان و شخصیت بخشیده شود (تشخّص) اعمال و صفات و ملزومات اشخاص را بدان عناصر نسبت داد. این نکته البته منحصر به این سبک نیست ولی در این عصر از شیوع و رواج کاملی بهره دارد و تقریباً

می‌توان گفت هیچ شاعری را در این دوره نمی‌توان یافت که قدم در این وادی تنها ننهاده باشد.

۸ـ مبالغه و اغراق در نزد شعرای این سبک یکی از لوازم ضروری شاعری است شعر بی‌مبالغه در نزد آنان کلام بی‌حس و حال تلقی می‌شود

۹ـ نوجوئی و عدم تقلید از دیگران که از آن به «طرز جدید» تعبیر می‌کنند شاعران این دوره را از یکسو به یافتن مفاهیم تازه می‌کشاند و از سوی دیگر به مطالعهٔ آثار هم عصران سوق می‌دهد. حاصل این مطالعه ظاهراً برای آن است که مضمونی تکرار نشود اما همین عمل گاهی به سرقت مضمون از دیگران منجر می‌شود که میزانش کم نیست.

۱۰ـ با وجود تکیه بر ادعای عدم تقلید، شاعران این عصر عموماً گرفتار تقلید از بزرگان گذشته هستند ـ در قصیده و غزل و مثنوی چرخه‌هائی چون خاقانی ـ سعدی ـ حافظ ـ نظامی ـ فردوسی همیشه در برابر آنهاست.

۱۱ـ مسامحه‌های لفظی؛ خرابی نظم و نثر از اواخر قرون هشتم و نهم با این دوره هم کشانده شده شدت بیشتری یافته است.

شاعران در استعمال عبارات و کاربرد جملات روشهائی را جایز می‌شمارند که رد زبان گذشتگان یا نبود یا کم بود مخصوصاً در مواردی که میل دارند مضامین نو یا ناگفته‌ای را بیان کنند اصلاً بفکر پوشاندن لباس زیبا و برازنده‌ای با آن نیستند همینکه به مضمون جدیدی دست یافتند بهر شکل آنرا بیان می‌کنند از ترس آنکه مبادا زمان فوت شود و شاعر دیگری آن مضمون را بگوید از این روی لغاتت و ترکیبات محاوره‌ای ـ ساختارهای نادرست و برخلاف قیاس ـ جابجائی بی‌مورد افعال و روابط در شعر این دوره فراوان است.

۱۲ـ غم زدگی و غصه‌زدگی: از ویژگیهای بارز این عصر آنست که شاعران این زدوره بی‌آنکه عاشق باشند ابراز عشق می‌کنند و بی‌آنکه غمی داشته باشند حتی در حالت رفاه، از چاشنی غم و درد می‌گویند. شعر این دوره مخصوصاً پس از مفاهیم غمدار و ناله‌های دردمندانه است. این غم و رنج می‌تواند زائیده فقر ـ هجران ـ تلخی حاصل از نومیدیهای اجتماعی و یا هر عامل دیگری باشد امّا شاعر این دوره حتی آنان که در رفاه کامل قرار دارند نیز می‌نالد گویا نالیدن بی‌درد هم مانند عشق ورزیدن به دروغ و متظاهرانه، باب روز است چنانکه درویشی و عارف‌مآبی نیز همین‌گونه است.

۱۳ـ نزدیکی با زندگی روزمره به مضمون از محیط براساس احساس و خواست شاعرانه براساس حقیقت وجودی مضمون، یعنی شاعر به مضمون آنچنان که می‌خواهد و می‌پسندند می‌نگرد نه آنچنان که وجود خارجی دارد و هست.

۱۴ـ نظیره‌گوئی: شاعران این دوره در مجامعی که تشکیل می‌دادند موضوعات متنوعی را بر سبیل اقتراح طرح می‌کردند و دربارهٔ آنها شعر می‌گفتند و یا به سراغ اشعار و شعرای پیش از خود و بدانها جواب می‌گفتند.

www.tabarestan.info
تبرستان

۱۵ـ آفرینش و استفاده از ترکیبات محاوره‌ای که برخی از آنها زیبا و خواستنی بود، به لطف اشعار دورهٔ می‌افزاید.
۱۶ـ ابداع مضامین بسیار زیبا با الفاظ و ترکیبات برازنده به صورت تک بیتهائی که از کثرت شیرینی و سهولت حکم مثل سائر را پیداکرده ورد زبانها شده است.
۱۷ـ استعمال ترکیبهای تشبیهی و استعاری و استعاره تمثیلی (مجاز مرکب با استعاره)
۱۸ـ مبالغه و زیاده‌روی در ایجاز بعّلت دامندار بودن مطلب و ناتوانی حفظ در کشیدن بار معانی، گاهی شاعر گرفتار ایجاز مخّل می‌شود یعنی چون ظرف و مظروف باهم تناسب ندارند. سخن بناچار مبهم و دیریاب می‌شود.
۱۹ـ رعایت سلیقه عصر و ذوق زمان چیزی است که شاعران را بذکر عشق و درد و عرفان و ... بدون اعتقاد به آنها کشانده است
۲۰ـ تکرار قافیه که درگذشته جزء معایب بود و شعرا از آن پرهیز داشتند در این دوره چندان عیب مهم شمرده نمی‌شود
۲۱ـ تغییر در تعداد ابیات غزل بدان معنی که غزلیات طولانی یا دو و سه بیتی رواج پیدا می‌کند.

اینها که یاد شد و مطالب دقیق و نگفته دیگر بخشی از خصوصیات عمومی اشعار این دوره است که بر سبیل اختصار بیان شد به منظور انحصار.

سبک الشعرا طالب آملی (۱۰۳۶ـ987) در این دوران طولانی نه در آغاز این راه قرار دارد و نه سرآمدترین فرد این روزگاران است. او را در نیمهٔ این راه پرافت و خیز می‌بینیم پیش از او بابافغانی و سپس عرفی شهرت بسیار داشتند چنانکه طالب هرگز خود را از قید مقایسه با عرفی آزاد نیافت و هر جا که فرصتی یافت بذکر برتری خود (که ضمناً نوعی مقایسه است) مبادرت کرد با این وجود **طالب در سبک دوران صفوی (هندی) تأثیرات عظیمی نهاد و از کسانی است که به تحوّل سبک از شاعران آغازین این عصر بسوی شعرای پایانی آن «یعنی حرکت از بابافغانی به سمت صائب و بیدل»** لازم را بخشید.

طالب با استعداد درخشان و قریحهٔ معنی آفرین و اطلاعات فراوانی که همراه فصاحت و نکته‌یابی داشت بسیار سریع و درجات تعالی در شعر را پیمود و یکی از سرشناس‌ترین چهرهٔ ادبی زمان جهانگیرشاه و ملک الشعرای دربار او شد و همین سرمایه‌ها به او یاری داد تا بتواند با فرصت اندکی که از عمر یافت، مجموعهٔ گرانباری از سخنان خوش قماش را به روش تازه و خیالبافیهای آفریننده به گنجینهٔ ادب فارسی پیشکش نماید.

همه شاعران معاصرش او را به کثرت اطلاعات و تیزهوشی و داشتن ذهنی تند و معنی یاب و خیال آفرین و نقشبند ستایش کرده‌اند قد مسلّم آنست که این تحسین و تمجیدها بآن دلیل نبود که این روستازادهٔ آملی ملک الشعرای دربار پرجلال جهانگیرشاه بود بلکه از آنروی بود که به حقیقت او را واجد صفات و سجایای یاد شده می‌شناختند. شواهدی نیز به ما رسیده است که

همین معانی را تائید می‌کند مع‌ذالک او هم شاعر سبک هندی است با تمام محاسن و معایبی که در آن سبک وجود دارد البته توانمندیهای طالب بسیاری از نواقص و کاستی‌های رایج در این سبک را از دامن شعرش دور داشته است.
طالب بسیاری از نواقص و کاستی‌های رایج در این سبک را از دامن شعرش دور داشته است.

طالب مجموعهٔ متنوعی از قصاید ـ ترکیب و ترجیع‌ها ـ مثنوی (غزل ـ قطعه و رباعی دارد.با **آنکه در قصیده بسیار تواناست و دوست دارد خاقانی ثانی باشد ولی میدان اقتدار او عرصهٔ غزل است آنچنان که شاید قوی‌ترین شاعر سبک هندی باشد باکمترین سقوط در روزمرّگی و استخدام الفاظ و ترکیبهای نامناسب و ناپخته.**

طالب عاشق التزام ردیف است و چون نگاهش به خاقانی و شیوهٔ سخنوری اوست بناچار از او پیروی می‌کند و تصادفاً بیشترین مسامحه‌های او هم در همین عرصه روی داده است. چون التزام ردیف، میدان مانور را برای عرضه معنی کم می‌کند و شاعر بی‌اقتدار را به‌ورطه تسامح می‌کشاند گرچه طالب کمتر گرفتار چنین خطاهائی شده است مع‌ذالک به برخی از این موارد نمونه‌وار اشارتی می‌رود:

پیش من رخت شهیدان مگشائید مباد — کفن غرقه بخون بینم و افکندم رخت
استعمال نگشائید بجای نگشائید و فعل گذشته افکندم بجای بیفکنم
این فخر بس مراکه چو پیدا شوم ز دور — شادی کنان غم تو بـرویم سـلام کـرد
سـلام کـرد بـجای سـلام مـی‌کند.
به کنج چشم نظر کن بطرف ابروی یار — کـمین فتنه در آن گـوشهٔ کـمان بـنگر
بجای کلمه کنج در مصراع اوّل کلمه گوشه مناسب‌تر می‌نماید
از غـنی رسـم کـرم هست خـوشایند ولی — هست از مردم محتاج خوش آینده‌تر است.
هست مـصرع دوم زائـد است
جـلوه سـرو سری را بـه لب جـو بگـذار — بگـذار از طـوبی و سـر در قـدم او بگـذار
ضمیر او در مصرع دوم بی مأخذ و مرجع می‌نماید
جانها فدای سلسلهٔ زلف چـون شـبش — و آن خال گوشه گیر که گنجیده بر لبش
برای خال، لفظ بنشسته مناسب‌تر از گنجیده است
از بیم که در خـمکده‌اش غـم نگـذارم — در کشـور خـود بـاده فـروشم نگـذارد
استعمال بر بجای آنکه: از بیم آنکه ...

طالب در بیان اغراق بسیار چیره دست و تواناست و با خیال انگیزی مفاهیم مبالغه‌آمیزی را عرضه می‌دارد به نمونه‌های زیر بنگرید:

آن شـاعرم کـه در رقـم افشـانی خـیال — مـغز خـرد فـرو چکـد از خـامهٔ دلم
بـتن بـو بـا کـند گـلهای تـصویر نـهالی را — بـپا بـیدار سـازد خـفتگان نـقش قـالی را

www.tabarestan.info تبرستان

دارم آن آتش بدل کز روی چندین پیرهن / دود برخیزد کرم بر سینه رفشانی سپند
گر خام بود پخته شود زآتش سودا / خشتی که من خسته نهم زیر سر خویش
بس که دارم به درون نوک آه / غم زره پوش درآید به دلم
بیم است که مستان مزهٔ باده کنندم / زینسان که من از آتش روی تو کبابم
چونرگس غنچه سازددیده‌پوشم‌از رخش ترسم / که آسیب نگه سازد زخواب ناز بیدارش
چنان زحسن تو اجزای بزم رفته هوش / که گر صراحی می بشکنی صدا نکند
نبود عجب ز آتش دل بعد مرگ نیز / گر خشت خام پخته شود برمزار ما
با گریبان بهار افشان چو پیدا شد ز دور / برتن مجلس نشینان جامه بوی گل گرفت
به خیال کف او مزرعه کاران امید / دانه بر خاک فشانند درم سبز شود
خاک از وجود ما شده از بس در اضطراب / خشت لحد گذشته ز لوح مزار ما
مگرهم زآب چشمم‌برفلک خورشیدطالع را / بلغزد پای و زبیچارگی در روز غم افتد
زبرگ عیش خالی با خیالش خلوتی دارم / که صد بزم تمام اسباب را شرمنده می‌سازد
چه خاک جرأت انگیز است میدان محبت را / که گر خود می‌رود نامرد آنجا مرد می‌آید

طالب در ایراد کلمات محاوره‌ای بیش از دیگران پرهیز می‌کند با این وجود نمونه‌های زیرین شاهد رواج این روش در میان شاعران سبک هندی است

مجوی نرم قماشی ازین سپهر درشت / برو ملایمت ابره ز آییز مطلب
گرت سریست بآسودگی ز خواهش دل / کناره کن که سگ نفس آشناگیراست
صد هما را سیر می‌سازیم لیک از زندگی / چون نمک چش می‌نمائیم استخوان تلخ را
رقم بر صفحهٔ رو آن نگار چار ابرو را / دوبیت آمدکز آن هر مصرعی صد آفرین دارد
از بس که بخارم از جگر خیزد / همسایه گمان برد که حمامم
مکن پُر دستیاری بی محابا دل چاکم / مبادا ریزد از یکدیگر آن گلدسته آهسته
نمد آئینه ترکیب را پر نور می‌دارد / نپروردم عبث در خرقه پشمینه آئینه
چون دل مجروح برکشیده خروشی / بخیهٔ زخمی زهر کنار گسسته
باشنای غمهای او به صلح بدل شد / میانهٔ من و دل بود گر پیش از این شکرآبی
طالب جهانیان همه در کارغفلتند / باری تو شکر گوی که اینکاره نیستی ....

طالب به سخن طرازی و طرز تازهٔ خود می‌بالد و در بسیاری از اشعارش متذکر این نکته می‌شود به نمونه‌های زیر توجه کنید.

طالب عندلیب زمزمه‌ایم / روش تازه آفریدهٔ ماست
بطرز نغمهٔ خودگو مثال بلبل مست / که هست این روش تازه آفریدهٔ ما
چوباغ دهر یکی کهنه گلشنم طالب / بهار تازهٔ من معنی جدید من است
طالب چه بلبلی که از گلبانگ تازه‌ات / ایران پُر و دکن پُر و هندوستان پُر است

زمانه رسم کهن طی نموده امید است / که طرز طالب ما ناسخ رسوم شود
مستم اینک موبمویم در نوای تازه ایست / برزبانم هرچه می‌آید ادای تازه‌ایست
بطرز تازه طالب ردیف و قافیه‌سنج / مقلد روش ناخوش قدیم مباش
طالب از هر روشی شیوه نا تازه‌تر است / روش ماست کز آن تازه‌تری نیست پدید
آموخته‌ام تا روش تازهٔ طالب / برمن سخن کهنه فرسوده مخوانید
زساده‌گوئی افسرده نادمم طالب / من و سخن کهنهٔ فرسوده مخوانید
گل این طرز که من چیده‌ام از گلشن نطق / خنده زن برخس و خار شعر اسلف است
خیالبافی از آن شیوه ساختم طالب / که اختراع سخنهای خوش قماش کنم
به نظم کشور دلها گرفته‌ای طالب / هلاک طرز خوشت گردم این چه تقدیر است
طالب آئین ترنم تازه ساخت / چون نسازد؟ عندلیب آمل است
طالب چو غزل سراید از خلق / آوازهٔ مرحبا آید ....

طالب در ابداع مضامین مربوطه به سبک هندی استادی چابک دست و خیال پرداز است نمونه‌هایی آتی گواهی بر این معنی هستند

طالب بیا که پرد گیان خیال را / برقع گشاد زمجله خاطر برون کنیم
در شغل گریه دیدهٔ ما نو نیاز نیست / زین چشمه عمرهاست که خون جوش می‌زند
چون برگ گل زدیدهٔ گلشن فتاده‌ام / یعنی متاع هستی بر باد داده‌ام
شادم که خو گرفته شرائین خاطرم / با کار کاونشر آزار روزگار
صبحی است سینهٔ نفسش روشن فروش / ابریست دیدهٔ قلمش افتاب جوش
کلبه‌ام از نور تنگ مایه است / فکر چراغ شب تارم کنید
جنان بخار زمین تیره ساخت آب زلال / که قطره بر لب جو می‌کند نی‌بابت خال
در آغوش گلشن زبس بی دماغی / زگل دارم آن ذوق کز خار دارم
یکی عود کج نغمهٔ بد سرودم / گه از رشتهٔ ناله اوتار دارم
بساط سجده از سپردن در برخاک ره گستر / بس‌است‌ای‌جبهه پرتصدیع دادی آستانش را
من وعشق توشاخ وبرگ یک‌نخلیم در معنی / بلی خویشی بود با غم فزایان عیش کاهان را
آشفتگی زیارت دل می‌کند مگر / با سنبل تو قرب جواریست شانه را
مامعصیت زده مرغان قفس مشتاقیم / گرد پروانه بشوئید زبال و پر ما
ما رفته‌ایم و کنج مزاری گرفته‌ایم / تا بار دوش کس نشود استخوان ما
بود زال فلک را با عروس خاطم خصمی / بلی با ماهرویان کینه‌ها باشد عجوزان را
طایران حرم شوق فلک پروازند / گرچه بر پیکرشان بال و پری نیست پدید
دو شب دارد زاطراف دو نوروز / کزین شب راه تا آن شب در دو ماه است
آن طرفه گوهرم که بدکان روزگار / کم قدری از فزونی قیمت کشیده‌ام

www.tabarestan.info تبرستان

نظم رنگ‌آمیز طالب را خرد چون دیدگفت　　نقشبند این سخن بی نشئه الهام نیست

شخصیت بخشیدن به عناصر بیجان طبیعت یکی از ویژگی‌های این سبک است طالب نیز در این میدان قدرت‌نمائی می‌کند نمونه‌های آتی گواه این ادعاست:

لب دلم به شراب کهنه معتاد است　　چنانکه دیده زخم به توتیای نمک
کند چون اشارت به ابروی تیغ　　خورد آب بر خون آتش دریغ
صراحی ز سر تاج زرین فکند　　قدح شد به تعظیم او سربلند
چنین ابروی لطف بازکنی　　خنده بر زعفران بیفشانی
چون شخص غم به دشمنی خنده‌های نوش　　لب را چو پشت دست به دندان گزیده‌ای
نور پیشانی فطرت شده سودای دلم　　خال رخساره خرد گشته سویدای دلم
با گریبان دل و دامان چشم　　شعله‌انگیز و گل افشان می‌روم
به‌خون بستی نگارای‌گریه دشت شاهد گل را　　بپای سرو هم رنگ حنائی می‌توان دادن
تا گل عارض تو دید زخار　　شد براندام تیغ موی چمن ....

بیان غم و درد بی‌آنکه واقعاً رنجی جسمی یا روحی در گوینده باشد یکی از وجوه بارز اشعار این دوران است از زبان طالب به نمونه‌هائی از آن توجه کنید.

صد بهار آرزو گلریز گشت و عاقبت　　بر نیامد بوی امیدی زحسرت زار ما
مرگ جان می‌دهد از حسرت افسردن ما　　گور لب می‌مکد از چاشنی مردن ما
بس که خوردم لقمه زهرآلود از خوان سپهر　　استخوان ماهیم دندان مار آید به چشم
سپهر از سرد مهری داردم دل مرده تا جائی　　که گر پیراهن عیسیٰ کنم در بر کفن گردد
ما سر عیش به فتراک غم آویخته‌ایم　　دل چو فانوس زطاق الم آویخته‌ایم
لذتی از غم تو یافته دل　　که دگر یاد بی‌غمی نکند
من نه آنم که توانم نفسی بی‌غم زیست　　زندگی خصم دلم باد اگر شاد زیم
خاطر آشفته‌ای دارم کز او اگر پرتوی　　بر دل جمعیت اندازم پریشانش کنم
با دلی زینسان غبارآلود غم گر فی المثل　　بگذرم بر صبحدم شام غریبانش کنم
ما باستقبال غم کشور به کشور می‌رویم　　چون زیاد محروم می‌مانیم با سر می‌رویم
هزار دستهٔ گل داغم از جگر چیدند　　هنوز غنچه این باغ را شماری نیست ....

اگر قرار باشد که برای هر مورد نمونه‌هائی بیاوریم باید این مقاله را به کتابی تبدیل کنیم و چون چنین نیتی در میان نیست، برای حسن ختام این مقاله، دیوان طالب را می‌گشائیم و با تفأل غزلی را می‌آوریم امید که مورد قبول واقع شود:

کو عشق تا غرور کله گوشه خم کند　　نخوت کرشمه‌های عروسانه کم کند
قندیل کعبه کز دل عاشق نمونه است　　ناقوس‌وار خدمت بیت الصنم کند
دود چراغ دل که عبارت ز آه ماست　　دعوای فیض با نفس صبحدم کند

کو جرعه نوش دیر که مستانه بی‌حجاب　　در صحن کعبه مشق سجود صنم کند
بر سرکشی‌مناز که‌در شاهراه عشق　　نقش جبین سجود نشان قدم کند
دست هوس قوی شده بازوی دل ضعیف　　ترسم که عشق رخته به ناموس غم کند
می را بدل به زهر نمودم و نادمیم　　کین باده هم مباد که دفع الم کند
دل را پیش ناله برانگیختم ز خاک　　نگذاشتم که یک مژه خواب عدم کند
از بیم چشم زخم فلک راضیم که یار　　لطفی اگر کند به زبان قلم کند
دستش عطاریست که رخسار صفحه را　　مشاطگی به خامه مشکین رقم کند
گردون چو شمع کوکب مارا دهد فروغ　　یک نیمه از وظیفه خورشید کم کند
طالب وداع مستی خود می‌کند کجاست　　لخت دلی که توشهٔ راه عدم کند

بیست و هفتم اسفند ماه ۱۳۷۴　رمضانعلی اولیائی

www.tabarestan.info تبرستان

قضا و قدر از دیدگاه طالب آملی

دکتر اسماعیل واعظ جوادی آملی استاد بازنشسته دانشگاه تهران

بنام خداوند بخشنده و مهربان

قضا و قدر از دیدگاه طالب آملی

با عرض سلام به محضر حضار محترم و اساتید ارجمند و سپاسگزاری از عزیزانی که در برپایی این یادواره شاعر گرانقدر ادب فارسی ملک الشعراء طالب آملی - رحمةالله علیه - زحماتی شایان تقدیر متحمل شدند.
موضوع منتخب ما، قضا و قدر از دیدگاه طالب آملی می‌باشد و چون قصد اطاله کلام ندارم و باید به رسم میزبانی از بیانات محققین گرامی استفاده جویم لذا فهرست‌وار به نکاتی چند اشاره می‌کنم

۱- مساله مهم قضا و قدر از دیرباز تمام اذهان خاص و عام را در سیر تاریخ، به خود مشغول داشت و هنوز هم سیطره جهانی آن مورد توجه است.

۲- مکاتب فلسفی و کلامی و ذوقی از دیدگاه‌های مختلف به حل و عقد مسائل مربوط به قضا و قدر همّت گماشته و اکنون نیز در این هنگامه بسر می‌برد.

۳- شعرای فرهنگ‌های گوناگون به تقریب بطور عموم اشعاری و یا ابیاتی در قهر قضا، یا مهر روزگار، رقم دهر و نظایر اینگونه اصطلاحات سروده‌اند و برحسب حال به مقتضای قهرمان زمان یا ضرورة وقت منظومه‌هایی دارند، گاهی می‌نالند و زمانی شاد مانند و به اصطلاح گاهی در قبض و گاهی در بسط‌اند و بقولی - صوفی ابن الوقت باشد ای ندیم

۴- مرحوم طالب آملی که فراز و نشیب‌های فراوانی را طی کرد و ناملایمات زیادی را متحمل نمود و از آمل به کاشان و سپس به سپاهان و از آنجا به خراسان وانگاه به دیار بلخ، گجرات، کشمیر، لاهور و هند آواره گشت و از ظاهریون می‌گریخت و از رویه نابخردان متظاهر می‌نالید، روی این اصل گوید:

خیمه را از کشور اسلامیان   می‌کنم در کافرستان می‌زنم
در مسلمانان مسلمانی نماند   ز آن گریز از اهل ایمان می‌زنم
(کلیات، ب ۵و۲۱۱۵۴ ص ۹-۱۰۳۸)

و این سرگردانی و درد و غم را سرنوشت مختوم خود و از جانب تقدیر روزگار می‌داند:

غم نیامد برما بی مدد دور سپهر   طفل بی سعی پدر جانب استاد نرفت
(کلیات، ب ۶۷۰۶، ص ۲۶۹)

و پای اختیار خود را توسط دهر شکسته می‌بیند، چنانکه گوید:

عجب که پای توانم نهاد بر سرِگام   چنین که دهر مرا پای اختیار شکست
(کلیات، ب ۲۰۱۶۷۶، ص ۹۹۶)

www.tabarestan.info
تبرستان

۵- مساله قضا و قدر با مسأله جبر و اختیار عجین است و این دو مطلب با یکدیگر ملحوظ می‌شود زیرا پذیرش قضا متناسب با قدر امریست الزامی و اجباری لکن تشخیص قدر به فراخور کوشش و تلاش علمی آدمی و انتخاب قدر شایسته، تا حدودی بستگی به اختیار آدمی دارد. و به اصطلاح اهل کلام می‌توان تناسب قضا و قدر را عدل تکوینی دانست و تناسب انتخاب قدر با لزوم قضا را عدل تشریعی، متضمن ثواب و عقاب در برابر جزای اعمال تلقی کرد.

۶- طالب عدم دگرگونی و تغییر قضا را با توجه به کوشش و سعی فراوان بعمل می‌آورد، به جهل و نادانی خویش نسبت می‌دهد نه اینکه معتقد به فتور و تفاوت در نظام هستی باشد. [چون یک مسلمان آیه شریفه «مٰا ترىٰ فى خلقِ الرحمن مِن تفاوتٍ»[1] را نصب العین خویش دارد]

وضع ما تغییر نپذیرد نمی‌دانم حیف   کاختر ما یک روش سیرست یا سیار نیست
(کلیات، ب ۷۰۷۵، ص ۲۸۹)

این نکته مهم اعتقادی شایان توجه است چون در جامعه هندویی معاصر طالب که هم عقاید جَیْنیم و بودیسم و حتمیت سِمْساره یا تناسخ رائج و نیز عقیده به آزادی اختیار آدمی در عمل صالح و گریز از چرخ حیاتی و تولد دوباره مطابق تعالیم مهاویرای جَینی و گوتامای بودائی و نیز اعتقاد ژرف اندیشان هندوئیسم و برهمنیسم در دو محور مذکور کاملاً سیطره داشت و مضافاً این دین مبین اسلام هم در هند آن عصر به صورت صورت جدّی و علنی متداول بود و طالب گریز پای آملی که هر چند گوید:

سر و ریش و ابرو، بروت و مژه   به رسم برهمن تراشیدمی

لکن هر دو گروه را ارشاد می‌کند:

چه زاهد و چه برهمن زمن برند ارشاد   بهر دو شیوه خرد کرد پیر کارمرا
(کلیات، ب ۵۹۸۲، ص ۲۳۰)

و در عین سازگاری با محیط که:

برهمن مژده که با کیش مغانم کار است   تار تسبیح از سلسله زنّار است
(کلیات، ب ۶۶۲۹، ص ۲۶۵)

مع الوصف خود را چنین معرفی می‌کند:

خود مقیم حرم کعبه اسلامم لیک   هوسم زیرا آتشکده کفارست
(کلیات، ب ۶۶۳۰، ص ۲۶۵)

لذا طالب جوهر مذهب اسلام را به جان می‌پذیرد و مشرب رایج را بر گهر می‌داند:

جان کن عرض جوهر مذهب که‌قضا ساخت   بدگوئی تعبیه در گوهر مشرب
(کلیات، ب ۶۵۰۸، ص ۲۵۸)

۷- طالب از عاشقان ولایت مولی الموحدین امیرمومنان حضرت علی‌بن ابیطالب علیه السلام و از مشتاقان کوی ائمه اطهار و آقا امام زمان حضرت مهدی (ارواحناه فداه) می‌باشد، و قصیده‌های

عدیده‌ای در منقبت آن سروران سروده است و از هیچ اهرم فشار مردم زمانه و یا رسم روز نمی‌هراسد و اشکارا عقیده خویش را باز می‌گوید.

این ستمکاران به تیغم گر زنند   بوسه شان بر تیغ بزّان می‌زنم
مهر با کین چون در آمیزم که دم   از ولای شاه مردان می‌زنم
گوهر تاج (ابوطالب علی)   کز ثنایش موج موج عمان می‌زنم
(کلیات، ب ۹-۲۱۱۵۷، ص ۱۰۳۹)

پس اگر به موردی از شکوای طالب نسبت به روزگار بر می‌خوریم:

کین لازم جبلّت ابای علوی است   جنس عدیم مهرازین دودمان مخواه
(کلیات، ب ۳۰۲۷، ص ۹۰)

باید آنرا حمل بر سخنان شاعرانه کرد و گرنه در اعتقاد شیعی، از چند مطلق خبر خیر نیاید و این آدمیزاده هلوع است که «اذا مسّهُ الشرُّ جزوعاً[1]» (قرآن مجید) و سخن شعری را نباید بجای کلام منطقی گذاشت.

۸- پس طالب آملی قضا و قدر را چگونه می‌بینید؟ [دیوان ص ۱۸۶ تا ۱۹۴].
ادیب فرزانه آملی طی یک مثنوی بسیار شیوا بیان حکایتی جریان قضا و قدر را باز می‌نماید که خلاصه‌اش چنین است:

شنیدم روزی از طرز آشنائی   عروس نکته را برقع گشائی
نهانی جرعه نوش جام غیبی   نمک پرورده الهام غیبی

طالب پس از آشنائی با چنین فرزانه‌ای که مهمان وی شد از هر دری سخن به میان آورد[1].

شبی در خلوتی مهمان من شد   نمک پاش متاع خوان من شد....
زبان را بر زبان گستاخ کردیم   دو بلبل را گل یک شاخ کردیم
زهر جا گفتگوئی جلوه دادیم   درِ دل بر زبانِ هم گشادیم

تا اینکه سفره غذا را آماده کردند و نعمت‌های فراوان بر آن فراهم ساختند و آن مهمان همینکه چشم وی بر آن غذا، افتاد

مگر خوان را بیاد دیگران دید   که آبش در دهان دیده گردید ....
لبش گاهی بظاهر لقمه آلای   ولی در زیر لب لختی جگر خای

طالب از این وضع در شکفت شد و پس از طرف غذا: صرف

بصد دلجوئی و مهرآزمائی   قسم سنجان بجان آشنائی
ازو پرسیدم احوال درون را   سبب جستم تراوش‌های خون را
که ناگه از گریبان نهالی   مصور شد هیولای جمالی
بتی دیدم نهان در چادر موی   همه خفتان افعی در بر روی
(کلیات، ب ۹-۵۱۴۸، ص ۱۹۱)

سپس به اوصاف آن بت می‌پردازد که چون خواست فرار کند، موهایش بر شاخساری گره می‌خورد و می‌ایستد و آن مرد خود را به او می‌رساند و رهایش می‌دهد و از حال وی جویا می‌شود و پی می‌برد که او نیز به ساحل افتاده است و مانده و تنها. این دو باهم خانواده‌ای تشکیل می‌دهند و صاحب زفرزندانی می‌شوند و آن مرد برای تهیه خوراک بر زورقی می‌نشیند و پروانه دریا می‌شود و این حکم قضا بود.

قضا را روزی بهر غذاشان   به تسکین لب انگشت خاشان ...
فکندم جانب دریا گذاری   مگر در زلف دام آرم شکاری ...
که ناگه صرصری بر معبرم تاخت   چنان کز دیده خویشم نهان ساخت ...
(کلیات، ب ۱۰-۳-۷۱-۵۲۰۵-ص ۱۹۳)

به یک مژگان فشان چشم زارم   رسانید از کناری برکنارم
کنون سیلی خور طوفان دردم   کزآن فوج محبت زوج فردم

بدین ترتیب سرگذشت غم‌انگیز آن مرد بینوا که از خانه و کاشانه خویش برای بار دوم به دور می‌افتد و از غم و اندوه زن و فرزندان خویش اشکبار می‌گردد خاتمه می‌پذیرد.

در اینجا مسائلی گوناگونی را می‌توان مطرح ساخت اما سکوت طالب بیانگر حتمیت قضا و تغییر ناپذیری سرنوشت است. که می‌تواند محمل خوبی برای «اذا جاءَ التقدیر عمیَ التدبیر»[1] باشد لکن چون طالب یک مسلمان شیعی پیرو قران مجید است و آیه شریفه: «وَلاٰ تیا سوامِنْ روُحِاللهِ»[2] را بجان و دل پذیرا هست، در آن بحران روحی و درماندگی، داستان را بدینسان پایان می‌برد:

و لا مگسل نسیم از گلشن وصل   مکش دست امید از دامن وصل
رهی قرب آشنا در پیش می‌باش   به بحران نیز وصل اندیش می‌باش
چو (طالب) تا به کی هامون نوردی   یکی بازآی زین بیهوده گردی
(کلیات، ب ۷-۲۱۵،ص ۱۹۳)

اللهم اغفرلنا و لوالدینا و لمن له حق علینا و لطالب آملی بحق محمد و اله الطاهرین صلی الله علیه و علیهم اجمعین.

دکتر اسماعیل واعظ جوادی آملی ۷۵/۱/۱۸

www.tabarestan.info
تبرستان

منظومه (فراقنامهٔ) طالبا

حبیب‌اله جهانیان

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل

به نام ایزد یکتا

طالب، شاعر عزیز و محبوب مازندران جز در دلهای مردم آرامگاه دیگر ندارد. زندگی پرماجرا و غمبار آوارگی او از یار و دیار سبب شد که تا زمان جنون و مرگ از دوری محبوب و وطن بموید و بنالد و مازندرانیان را برای همیشه از اندوه و غم خویش به ناله درآورد چنانکه خود گفته:

«چندان گریستم که به عمری پس از وفات — گلبانگ های و هوی به گوش زمانه ماند
منصوبهٔ وصال میسّر نشد مرا — شطرنج عشقبازی ما غایبانه ماند.»
(دیوان / ۲۱۸)

امّا هرگز نه دستش به دامن زهره‌اش رسید نه چشمش به دیدار وطن روشنی گرفت. به ناچار با آرزوی وطن در ساخت و چنین نالید:

«به وطن گر نمی‌رسد دستم — آرزوی وطن بس است مرا.» (دیوان)

و درد عشق را برتندرستی برتر نهاد و فریاد نمود:

«اندوه عشق بر درِ غمخانهٔ دلم — قفلی‌زد وکلید به دست فغان سپرد.» (دیوان)

طالب به گونه‌ای از جهان رخت بربست که کس نمی‌داند بر کدام خاک بالین نهاده است. به ناچار برای تسلاّی خاطر از غم و فراقش چنین توجه می‌کنند:

«طالب مه طالبا: طالب فرامرزا! — هر کُجْه بَمْردی خدا بیامرز.»

منظومهٔ شفاهی طالبا آهنگی غم‌انگیز دارد و از ماجرای دلدادگی طالب و زهره، مخالفت اطرافیان، رنج گالشی، ترک وطن و گم شدن طالب، انتظار خواهر مهربانش و غمهای فراق محبوبش، جستجوی آن دو از همهٔ عناصر طبیعت برای یافتن طالب، درگذشتن او در دیار غربت هند، نامعلومی چگونگی مرگ و ناپیدایی آرامگاه طالب حکایت می‌کند.

بررسی ابیات نشان می‌دهد که بعد از آوارگی طالب، ابیاتی توسط خواهرش، ستّی النساء و محبوبش، زهره، در فراق او سروده شد آنگاه آهنگ غمبار و مفاهیم دردآلود آن موجب شد تا گالشها و چوپانان و دهقانان رنجدیدهٔ مازندران که خود غم و رنجی چون طالب دارند درگرماگرم کار و تلاش تنهایی و سکوت کوه و جنگل و صحرا آنرا بخوانند و هیاهو به پاکنند و هر یک ابیاتی مناسب حال خویش بر آن بیفزایند بطوریکه ابیات اصلی و فرعی بهم آمیخته شده است.

قالب شعر طالبا به صورت ترکیب‌بند است چون بیشتر آن سرودهٔ عامّهٔ مردم است تعداد ابیات خانه‌ها، طرز گفتار، کاربرد واژه‌ها و ترتیب وقوع حادثه در مناطق مختلف مازندران باهم فرق دارد. خلاصه هر چه هست بیانگر فرهنگ و آرزوها و رنجها و اعتقادات مردم مازندران در فراخنای زمان است.

www.tabarestan.info
تبرستان

قسمت عمدهٔ این منظومهٔ شفاهی به صورت داستان در دل پیران با ذوق ضبط است و هر یک از آنها آنرا به نوعی وصف می‌کنند که نکته‌های پر رمز و راز و لطیف و قابل تأمّل در آنها توان یافت از این روی بر دوستداران حفظ میراث فرهنگ مازندران لازم می‌آید که در گردآوری و ضبط آن بکوشند تا با مرگ این سالخوردگان با ذوق منظومهٔ لطیف و پرمغز طالبا به فراموشی سپرده نشود چراکه زندگی ماشینی و رسوخ تمدّن شهری از این پس مجال اینگونه داستانسرایی در قلب جنگلها و کوهها به آنان نمی‌دهد بلکه ذوقها را می‌پژمُرد.

«طالبا» کیست؟

بعضی گویند طالبای منظومهٔ مازندرانی شخص دیگری غیر از طالب آملی است ولی روشن نساخته‌اند که آن شخص کیست. در اینجا کسانی که نام یا تخلص طالب داشته‌اند بطور مختصر معرفی می‌گردد تا روشن شود که هیچکدام از آنها نمی‌توانند طالب آملی باشند.

۱ـ طالب تبریزی از ملازمان شاه عباس ۲ـ طالب گیلانی وزیر عهد احمد خان پادشاه گیلان (قرن ۱۰) ۳ـ طالب جرپادقانی ۴ـ طالب عظیم آبادی از تجار هند ۵ـ طالب جاجرودی سرایندهٔ مثنوی گوی و چوگان ۶ـ طالب اصفهانی که در زمان شاه عباس به هند رفت و در سال ۱۰۳۰ در کشمیر درگذشت ۷ـ طالب شهرستانی، نامش در تذکرهٔ روز روشن آمده است. ۸ طالب ترمدی که در زمان اکبرشاه به هند رفت ۹ـ طالب لاهوری، از وطن به بنگاله رفت و در سال ۱۱۶۹ هـ درگذشت.

۱۰ ـ طالب علیگره‌ای، از مشایخ روزگار خویش بوده و به تهذیب ظاهر و باطن اشتغال داشت.
(به اختصار ـ مقدمه دیوان طالب، طاهری شهاب)

برخی گویند شخصی به این نام وجود خارجی نداشته است و شماری نیز بر این باورند که «طالبا» نام آهنگی به زبان تبری است که البته باید بررسی شود که آیا این آهنگ قبل از روزگار طالب هم وجود داشته است یا خیر؟ از طرفی دز مازندران آهنگهایی به نام لیلی جان و کتولی وجود دارد که سرگذشت ویژهٔ کسی نیست بلکه مردم این ناحیه اشعار غم و شادی و عشق و آرزوهای خویش را با این آهنگها می‌خوانند. طالبا هم آهنگ مخصوصی دارد امّا سرگذشت ویژهٔ طالب و زهره را بازگو می‌کند بنابراین فقط یک آهنگ نمی‌تواند باشد.

بعضی گویند اگر منظور از طالب و زهرهٔ منظومهٔ طالبا، همان طالب آملی است پس چرا در دیوان طالب یک بیت شعر مازندرانی و یا نامی از زهره نیامده است؟

بررسی زندگی‌نامه و سروده‌های طالب نشان می‌دهد که مناعت طبع، بلندپروازی طالب برای کسب نام و آوازه شکست و سرافکندگی او در عشق سبب شد که به صراحت نامی از زهره نبرد امّا سوز و گداز او نسبت به فراق محبوب و وطن در سراسر عمرش در دیوان او مشهود است اگر ماجرای دلدادگی طالب و زهره ساختگی باشد چرا با اینهمه قوّت طبع و ناله از وطن، شعری به

زبان مازندرانی در دوری از وطن نسروده است؟ و اینهمه سخن از درد عشق خطاب به کیست؟ ما در ادب فارسی نمونه‌های دیگری در پنهان داشتن نام معشوق داریم که دو نمونهٔ آن ذکر می‌شود و آنگاه سخنان دردآلود طالب در دوری از یار و دیار ذکر می‌شود.

۱ـ وحشی بافقی زمانی که برای درد فراق چاره‌ای ندید آنرا به قیامت حوالت داد و زمان مرگ چنین بسرود:

«کردیم نامزد به تو و نبود خویش   گشتیم هیچکارهٔ ملک وجود خویش

غمّاز در کمین گهرهای راز بود   قفلی زدیم بردرِ گفت و شنید خویش.»

(مقدمه دیوان وحشی)

۲ـ حاکم دربند، کنیزکی نغز و خردمند به نام «آفاق» به «نظامی» فرستاد که در جوانی درگذشت و سخنورِ بزرگ را در سوگ و اندوه فرو برد بدانسان که در خسرو و شیرین مرگ شیرین را بهانه ساخته و چنین بر هم بالین خویش موییده است.

«در این افسانه شرط است اشگ راندن   گله بی تلخ بر شیرین فشاندن

به حکم آنکه آن کم زندگانی   چو گل برباد شد روز جوانی

سبکرو چون بت قبچاق من بود   گمان افتد کو «آفاق» من بود...»

(خسرو و شیرین)

نظامی با یکبار آوردن نام آفاق در اینجا خود را لو داده و رازش از پس پرده به در افتاده است و اگر چنین نمی‌کرد یقیناً انگیزهٔ او از آفرینش شاهکارهایی چون لیلی و مجنون و خسرو شیرین در ابهام فرو می‌رفته است.

ما در آثار دیگر شاعران معاصر طالب در سرزمین غربت هند این اندازه سخنان دردآلود نمی‌شنویم و طالب در حالی این ابیات پرسوز و گداز را می‌سراید که ملک‌الشعرای دربار هند و سردار صدر اعظم است خواهرش هم پس از چهارده سال جدایی او را یافته و در هند نزد اوست و خود با دختر زیبای شیخ حاتم از امرای هند ازدواج کرده است اگر سخنِ غم را از ویژگیهای سبک هندی بدانیم طالب آملی درد و غم واقعی داشته است. نمونهٔ سخنانش چنین است:

چون برگ گل زدیدهٔ گلشن فتاده‌ام   یعنی متاع هستی برباد داده‌ام

من خود یکی از بی سرو سامان عالمم   نی سر به پای دارم و سرتا پا به غمم.

قبل از رفتن به هند در خراسان در وصف امام رضا (ع) چنین سرود:

باز خاطر زعیش دلگیر است   نفس راست برگلو تیر است

داورا! بخت واژگون کردار   داردم بر درِ تو شکوه‌گزار

بر فلک تیره کوکبیست مرا   که زشبهای هجر دارد عار

چرخ با من ستیزه‌پرداز است   بخت هم با سپهر همراز است.

(دیوان ـ ۱۶۰)

در مرو نزد حاکم شاه جهان (۱۱۰۴ هـ) با وجود رفاه، برای کسب به آمل چنین گفته است:

سرم را باز شوری در کمین است   که بی‌سوز دل آهم آتشین است

چنان بینم که از دشت و در و کوه   به من رو کرد غم انبوه انبوه

دمادم عقل و هوشم رفته از دست   جنون را گوشهٔ چشمی به من هست.

(دیوان /۱۹۴)

در ستایش از میرزا غازی، حاکم قندهار از اندوهِ غمِ یار گفته است:

کارم گریستن بود اندر فراق دوست   و آنگه به دیدهٔ همه اعضا گریستن

با من حدیث قصّهٔ یعقوب می‌کنند   یاران نکرده‌اند تماشا گریستن.

(دیوان /۷۳)

در جای دیگر در غم فراق گوید:

مرا دل نشکیبد زناله و زاری   چرا بدل نکنم خواب را به بیداری

شب دراز و دلی پرزنیش فُرقتِ یار   چگونه منع کنم دیده را ز خونباری

مگر به هرزه چه در نالشی نئی بیمار   فراق یار کم است از کدام بیماری؟

ز آه و ناله به آزارِ مردم شب و روز   اگر چه شیوهٔ من نیست مردم آزاری

در غزلی به ناکامی در عشق زهره گفته است:

کمان لطف کشیدند بر دلم زکمین   ولی شهید به تیر تغافلم کردند

چو حرف کام زدم نقد چند ساله شکست   همان حواله به صبر و تحمّلم کردند

به هیچ شهر دلم طالب از ملال نرست   چه روز بود که بیرون زآملم کردند

ابیات زیر به ناکامی در عشق زهره اشاره دارد:

چون رفت از مقابلم آن رشک آفتاب   هر ذرّهٔ وجود من از پی دوید و رفت

اکنون به دام صد غم و صد محنتم اسیر   و آن مرغ خوشدلی که تو دیدی پرید و رفت

آمد چو نکهت گل و رفت از سرم چو هوش   گویی نسیم بود که برمن وزید و رفت.

غزل زیر را پس از دوری از محبوب در غربت سروده و در آن علّت غریبی خود را شکست در ماجرای عشق می‌داند:

مرا غریب وطن ساخت بی‌نصیبی من   خدای رحم کند برمن و غریبی من

دلا به حادثهٔ عشق ناشکیب مباش   که هرچه کرد به من کرد ناشکیبی من

باز در غزلی دربارهٔ شکست در عشق و دوری از وطن گوید:

من کیم آشفته‌ای ز یار گسسته   بیدلی از یار و از دیار گسسته

مرا فتاده چو بینی غمین مشو طالب!   که من ز روز ازل سبزهٔ لگدکوبم

مهمترین عاملی که توانست طالب را از بازگشت به وطن که آنهمه برای آن در تب و تاب بود در هند باز دارد مقام ملک الشعرایی و آمدن خواهرش نزد او بوده است با وجود خواهرش نزد او

www.tabarestan.info تبرستان

ازدواج طالب و رفاه عزّت ، این ابیات را در ستایش جهانگیرشاه در همان ایّام از او می‌بینیم:

دارم دلی از مـــالش ســرپنجهٔ ایــام　　　از آب رخ افـــتاده چـــو پـــژمرده گـیاهی
هر شب سوی غـمخانه‌ام آرد بـه شـبیخون　　　اندوه صفی، غـم حَشَری، غُصّه سـپاهی
مــن دم نــزنم لیک بـر احـوال نـهانم　　　هـر بـیت بـود زیـن غـزل تـازه‌گـواهی
یـوسف نـیم امّا زچـه بـی جُـرم گـناهی　　　بـختم سـرپائی زده افکـنده بـه چـاهی؟

(با تلخیص از مجله هنر و مردم)

بنابر آنچه نگاشته آمد برآنیم که طالبای منظومهٔ مازندرانی همان طالب آملی است و اشعار رمز گونهٔ طالب در دیوان هم در فراق محبوبش، زهره می‌باشد.

آرامگاه طالب کجاست؟

۱ـ مدفن او در کشمیر است. (ریحانةالادب، مقدمه دیوان)

۲ـ استاد گلچین معانی در نامه‌ای به طاهری شهاب: «در کتاب مزارات کشمیر نام آرامگاه طالب نیست. (مقدمه دیوان)

۳ـ مرآت الخیال قبر طالب را در لاهور می‌داند. (رسالهٔ دکترای محمد مرسلین)

۴ـ طالب در سال ۱۰۲۹ هـ به فتح پور رفت؛ اندک اختلالی در حواس او راه یافت در ۴۰ سالگی به سال ۱۰۳۵ هـ در ناحیهٔ فتح پور هند بدرود زندگی گفت. (هرمان انه، نسخ خطی کتابخانه بانکی پور، مقل از مجله هلال)

۵ـ در سال ۱۰۳۴ هـ حالت جنون یافت از آن پس به حالت سکوت فرو رفت در سال ۱۰۳۶ هـ در فتح پور آگره فوت نمود و در همانجا دفن شد در آن وقت ۴۹ ساله بود (مجلّه هنر و مردم ص ۱۷۶ ـ پیر حسام الدین)

۶ـ از چشم زخم روزگار، مجنون شده، دو سه سالی در کسوت جنون بسر برد. (لطایف الخیال، نقل از هنر و مردم، ش ۱۶۸)

۷ـ دو سه سال پایان عمر را در حیرت و خاموشی ناشی از جنون بسرآورد در ۱۳۰۶ هـ درگذشت. (زرین کوب، سیری در شعر فارسی ص ۱۱۴)

۸ـ طبقات شاه جهانی و مآثرآن مرا سال مرگ طالب را ۱۰۴۰ هـ نوشته‌اند.

۹ـ جهانگیر شاه در تزوک تیموری نوشته[۱] در اردیبهشت ۱۰۳۶ هـ خبر درگذشت طالب به سمع ما رسید.

۱۰ـ دکتر گودرزی در مجله هنر و مردم، ش ۱۶۲ ص ۴۸ نوشته‌اند:

«طالب از سال ۱۰۲۸ تا ۱۰۳۶ ملک الشعرای دربار جهانگیر شاه بوده و سمت ریاست مجمع ادبی دربار او را داشت.»

در ادامه می‌نویسد:

«طالب در سال (۱۰۳۶ هـ) در اوج شعر و شاعری درگذشت و مرگ نابهنگام طالب در ۴۵ سالگی غوغایی در دنیای شعر و ادب آن روز برپا کرد و اشعار فراوانی در سوگ او توسط ملا شیدا، صائب و حکیم رکنا (داماد طالب) سروده شد.»

بنابر آنچه گذشت سال مرگ طالب با اختلاف (۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۴۰) هـ به حال جنون و سکوت همچنین در اوج شعر و شاعری و ریاست مجمع ادبی و در سنین متفاوت(۴۰، ۴۹ و ۴۵) سالگی نگاشته آمده است. این نوشته ها چنانکه مشاهده می‌شود همانند حال طالب پریشان به‌نظر می‌رسد زیرا چگونه ممکن است خواهر طالب که پس از او در می‌گذرد در جوار تاج محل، پایتخت جهانگیرشاه توسط دربار، با شکوه با اختصاص موقوفات برپا می‌شود امّا ملک الشعرای دربار هند و رئیس مجمع ادبی و داماد یکی از امرای هند در اوج شعر و شاعری می‌میرد و خواهرش که به موجب مهر خواهرانه آنهمه راه را در آن روزگار از ایران تا هند را طی کرده و در جوار برادر؛ معلّمِ شاهزاده خانمهای دربار هند است وقتی طالب می‌میرد نه از قبر او اثری می‌ماند نه سال وفاتش روشن است و نه سنّ او؟!!

پرواضح است در اثر فشارهای روحی همانگونه که طالب خود اشاره می‌کند: «جنون را گوشهٔ چشمی به من هست.» و در اثر پناه بردن به مواد افیونی به جنون دچار شد و در سالهای آخر عمر از حضور در دربار و جواهر خواهرش دور گردید تا سرانجام در حالت تنهایی و جنون در مکانی نامعلوم یا به صورت شخص ناشناس در گذشته است بطوریکه اثر این مرگ نامعلوم را در منظومه نیز می‌بینیم:

«طــالب مــهِ طـالبا: طـالب فـرامـرز　　　هــر کُــجّه بَــمِرْدی خــدا بـیامرز.»

اشعاری هم که در سوگ او سروده شد باید هنگام ناپدید شدن او بوده باشد که به صورت خبر مرگ انتشار یافته بود و یقیناً طالب به هنگام این سوگسرودها زنده بوده و به حالت مجنون در گوشه و کنار افتاده بوده است و غیبت او سبب انتشار خبر مرگ او شده بوده است.

تأثیر اندیشه‌های قرآنی، اسطوره‌ای، عرفانی در منظومهٔ «طالبا»

در فرهنگ عامه، باطن‌گرایی و قدرت معنوی، آنان را به رازگویی با عناصر طبیعت وامی‌دارد و زبان وحوش را برآدمی مفهوم می‌دارد. این باورهای عامیانه، برگرفته از اندیشه‌های اساطیری، قرآنی و عرفانی و ادبیات فارسی می‌باشد چراکه در قرآن و عرفان و ... جهان، زنده و تپنده و هوشیار است.

۱ـ نمونهٔ قرآنی:

الف ـ خداوند در ماجرای ابراهیم (ع) به آتش خرمان می‌دهد:

«یا نارُکونی برداً و سلاماً ابراهیم» (انبیا۶۹/) ای آتش! بر ابراهیم (ع) سرد و سلامت باش. آتش می‌فهمد و می‌پذیرد.

www.tabarestan.info
تبرستان

ب ـ سلیمان نبی (ع) با وحوش و طیور و اجنّه سخت می‌گوید:
«وَحُشِرَ لِسُلَیمانِ جنودُهُ من‌الجنّ و الانسِ فَهُم یوزعونَ» (النّمل / ۱۷) جمع گردانیده شدند برای سلیمان لشکریانش از جنّ و انس و پرنده و ایشان از تفرقه بازداشته می‌شوند.

نمونهٔ عرفانی:
الف ـ مولوی، آن دانای اسرار نهان، در عالم معنوی، عناصر بی جان را دارا ی شور و شعور می‌بیند.

«مُرده زین سواند، زان سو زنده‌اند   خامُش اینجا و آنطرف گوینده‌اند
کوهها هم لحن داوودی کند   جوهر آهن به کف مومی بُوَد
سنگ بر احمد سلامی می‌کند   کوه یحییٰ‌را پیامی می‌کند
... اُستُن حنّانه از هجر رسول   ناله می‌زد همچو ارباب عقول
گر نبودی چَشم دل حنّانه را   کی بدیدی هجر آن فرزانه را؟
از جمادی عالم جانها روید   غلغل اجزای علم بشنوید
ماسمیعیم و بصیریم و هُشیم   عالم با شما نامحرمان ما خاشیم
چون ز حس بیرون نیامد آدمی   باشد از اسرار غیبی اعجمی ....
(مثنوی، صص ۴۳۳ـ۴۳۲)

ب ـ سخنگویی عاشق با پرندگان و حیواناتی که نشانی از معشوق او داشته باشند:
«... چون ببینید به کوه کبک دری   که کند در خرام جلوه‌گری
سرنهد پیش او به صد خواری   که تو رفتار یار من داری
چون سوی دشت تیز پای شود   با غزالان غزلسرای شود ....»
(سُبحةُ الابرار، جامی/۱۵۴)

در منظومهٔ طالبا، زهره نیز از عناصر طبیعت و حیوانات از طالب خود سراغ می‌گیرد:
آسمونِ ماه مْنهِ طالب رْه نَدی؟   شْحَرِ روجا مْنهِ طالب رْه نَدی؟
آهویِ صحرا مْنِه طالب رْه نَدی؟   ماهیِ دریامْنِه طالب رْه نَدی؟ ...
از میان این پرس و جوها، کبوتر به او خبر می‌دهد که ماهی دریا طالب را خورده است.
دْریوی کنارا جْفته اَنجیلی   وْنهِ سَر بنیه کوتْر چَنبلی
کوتْر چنبلی مْنه طالب رْه نَدی؟   طالب ره بَخرده دریوی ماهی.
به منشأ این اعتقاد بنگرید:
«در باورشناسی اسطوره‌ای، کبوتر دارای رنگ سپید و نشانهٔ رازآلود روز و روشنایی بوده است بدین پرندهٔ نهادین، چونان‌نشانهٔ روز و روشنی در داستان توفان نوح باز می‌خوریم. هنوز نشانه‌هایی در فرهنگ مردمی ما از خجستگی کبوتر از هزاران سال پیش به یادگار مانده است

توده‌های مردم، کبوتر را پرنده‌ای خجسته می‌دانند و بدان مُروا می‌زنند.»
(با تلخیص از رویا، حماسه، اسطوره صص ۱۷۱ـ۱۷۰)

در تفسیر سورآبادی آمده است:
«... همه را در آن کشتی دل گرفته بود از آن تنگی و تاریکی، شتاب داشتند که برَهَند. کلاغ بشر تا بنگرد کجا آب فرو خورده است؛ مُردار دید و بدان مشغول گشت؛ خبر با نوح نیاورد نوح(ع) بر او دعای بد کرد آنگاه کبوتر را بفرستاد؛ کبوتر به هوا برشد؛ فرونگریست؛ آنجا که جودی است زمینی را برهنه دید ... خبر با نوح آورد.»
در قصّه‌های قرآنی، یونس (ع) به وسیلهٔ ماهی بلعیده می‌شود:
«فالتقمهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلیمٌ فلولا اَنّهُ کانَ مِنَ الْمُسَبِحینَ لَلَبَثَ فی بَطْنِهِ الیٰ یومٍ یُبْعَثُونَ.»
(الصّافات ۱۴۴ / ۱۴۲

پس ماهی فرو بردش و او بود ملامت کننده، پس اگر نبود از تسبیح گویان همانا می‌ماند در شکم ماهی تا روز قیامت.
در منظومه طالبا، این حادثه به طالب تعمیم داده می‌شود:
سالیک بَشْنهْ مابَهیرم ماهی   ماهیِ گردنّه دَشْندْم شاهی
زیْره زرنگارا بَهُوِه راضی   ماهی تْر خدا مْنِه طالب رْه نَدی؟
ماهی زْوُون بِمو مثل آدمی   طالب رْه بَدیمه میونِ هندی.
زهره از کاروانهای تجاری ایران و هند خواهش می‌کند که از طالب او خبری بیاورند و آرزوی شنیدن صدای نیِ طالب را دارد:
مهِ دِلّه وِنه ها طالبِ لَلْه   دارِ چِله چوزْه بیارِه بْنه
در ادبیات فارسی و عرفان به تأثیر موسیقی بر حیوان و جماد فراوان اشاره رفته است:
«... خوش آوازی که با حنجرهٔ داوودی آب از جریان و مرغ از طیران بازدارد.» «گلستان»
«شنیدم نام او شیرین از آن بود   که در گفتن بسی شیرین زبان بود
زشیرینی چه گویم هرچه خواهی   بر آوازش بخفتی مرغ و ماهی.»
(خسرو شیرین، نظامی)

مازندرانیها، از زبان زهره با آستانه‌های مناطق خود به نجوا می‌پردازند و از آنان دریافتن طالب مدد می‌جویند:
* جانه عبدالحق مْرْه طالبا وِنه   ای مرد برحق مْرْه طالباوِنه
گز وی اقای مْرْه طالبا وِنه   طالبا وِنه ها خدا نَدنه
در داستانهای شفاهی طالب، خبر ازدواج اجباری زهره در خواب به طالب الهام می‌شود فوراً بر

* عبدالحق و گزوی آقا در زیراب سوادکوه و لغور مازندران از آستانه‌های مقدس‌اند.

www.tabarestan.info
تبرستان

اسب خود سوار می‌شود و از اسب می‌خواهد تا غروب آفتاب او را نزد زهره برساند.
توسّل و نیایش به یال و کاکل اسبان بر او پیروزی، سابقه‌ای دیرین در روزگاران اسطوره دارد.
«در دوران پرتش خدای مهر (میثرَه) خدای عهد و پیمان که هنوز مورد احترام زرتشتیان است، ایران را سرزمین پیمان می‌دانسته‌اند و جنگجویان پیش از رفتن به جنگ باکشورهای ضدّ مهر یا پیمان‌شکن، بر یال اسبانشان به درگاه مهر دعا می‌کردند.»

کونتیوس روفوس، تاریخ اسکندر، به اختصار از اساطید ایران/ ۱۲۶)

با این وصف می‌توان بر آن بود که حرمت گوشت اسب، نشانه‌ای رازآلود از همان بینش باشد!
در قران کریم، قصّه یوسف (ع) و دلباختگی زلیخا و سرزنش زنان مصر را چنین می‌خوانیم:
«و قالَ نِسْوَةٌ فی المدینةِ اِمرَأتِ العزیز تُراوِدُ دُفَتیٰها عنَ نَفْسِهِ قدَ شَعَفٰها حُبّاً اِنّا لَنَراٰیها فی ضَلالٍ مُبینٍ
زنان در شهر مصر به زن عزیز گفتند که بندهٔ خویش را دوست می‌دارد ... زلیخا آنان را به تماشا و شگفتی وادارد و خود از سرزنش برهَد.

رشـــتی عـــلیجه* زْه بَـــدو جْــم قْــوا   ســـیو وَزْه مـــیِ زْه بَـــزّنْم چـــوغا**
بـــوزْم بـــازار هـــایْرم چـرخـی نَـم کـلا***   چـــويِ تـــن دپـــیجم ســـون طـــالب
خـــــبرها کْـــــنْما سَــرا هـــمسرا   دور دورهـــــا کـــننا بَکْـــنْن تـــماشا
سَـــرا هـــمسرا مْـــرْه نکـــنین ســرکو   شـــما شـــیْره دارا سِـــیره خْشکـــه چـــو...

در قصه‌های شفاهی طالبا می‌شنویم:
«طالب پس از سالها دوری از وطن، با هیأت درویشی ناشناس به مجلس عروسی زهره رفت و به نی زدن پرداخت؛ زهره صدای نيِ او را شناخت؛ به مجلس آمد با دیدن طالب بر زمین افتاد و جان سپرد طالب نیز در کنار او جان باخت؛ آن دو را کنار هم دفن کردند؛ هر سال درختی به نام «دوستک» از قبر آنان سرمی‌زند که به‌هم می‌پیچند.» (باتلخیص از نوارزکاست مرحوم‌ابراهیم مطلّبی)
بازتاب این اندیشه در اساطیر باستان:
«نخستین زوج بشر از نطفهٔ گیومرث که در زمین ریخته بود بیرون آمدند؛ نخست به شکل گیاهی پیوسته به هم پیچیدند بطوریکه نمی‌شد تشخیص داد کدام زن. این دو درختی را تشکیل می‌دادند که حاصل آن ماده نژاد بشر بود سرانجام به صورتِ انسان درآمدند واورمُزد مسؤولیتهایشان را به آنان آموخت:

---

* رشتی علیجه ـ پارچه‌ای گرانبها از ابریشم بافتِ رشت.
** چوغا (چوخا) پالتوی پشمی.
*** نم کلا، کلاه نمدین از پوست نرم و لاطیف برّه.

«شما تخمهٔ بشر هستید با شما بهترین اخلاص را بخشیده‌ام؛ نیک بیندیشید؛ نیک بگوئید؛ کار نیک کنید و دیوان را مستایید»

(بندهش بزرگ. ترجمه ب. ت. انکلساریا، زندآگاهی /۱۲۹ ـ نقل از اساطیر ایران/ ۹۳)

سابقهٔ این اندیشه‌ها در ادب فارسی از نظامی دربارهٔ قبر فرهاد:

مـــــهندس دســـتهٔ پـــولاد تـــیشه   زچـــوب نـــار تـــر کـــردی هـــمیشه
چـــو بشـــنید ایـــن ســـخنهای جگـــرتاب   فـــراز کـــوه کـــن آن تـــیشه پـــرتاب
ســـنان در ســـنگ رفت و دسته در خـاک   چـــنین گـــویند خـــاکـی بـــود نـــمناک
از آن شـــــاخه کـــنون گـــر نـــاریابی   دوای درد هـــــر بـــــیمار یـــــابی

(خسرو شیرین/ ۲۵۷)

قبر عاشقان و شهیدان در فرهنگ ایرانی ویژگی خاص دارد؛ خون دل آنان به شکل لاله از قبرستان سربرمی‌زند:
ـ بها رشد بهار شد وطن چو لاله‌زار شد... سپیدهٔ کاشانی
ـ از خون جوانان وطن لاله دمیده ...
در نوار کاستهای گردآوری شده نگارنده، داستانهای فراوان دیگری چون دیدن خواب که بسان معجزه سبب باز شدن زبان طالب برای شعر گردید، حوادث خارق العاده چون پیدایش گوزن نر و گرد کردن رمه‌های گاو و پربرکت برای طالب، شیردهی فوق العادهٔ گاوان، جمع شدن وحوش گاوان دور طالب هنگام نی زدن، بدگویی و انتساب ترکیبهای زشت به رقیبان و مخالفان طالب در عشق زهره شعور و آگاهی اسب طالب در یافتن زیستگاه زهره در کنار چشمه و پرواز از هند به ایران، ویژگی چشمه در فرهنگ عامه و نظایر آن که همه تصویری از اخبار دینی و باورهای اسطوره‌ای باستان اند مشاهده می‌شود امید آنکه زمان مناسبی برای بررسیدن آن در فرهنگ عامه پدید آید.
دربارهٔ توالی بندهای منظومه قالب شعری آن، هماهنگی وزن و محتوای منظومه و محل تولّد طالب و زهره، سخنانی هست که در حوصلهٔ این مقال نیست.
در پایان برای حسن ختام از تاثیر غمهای طالب در دل و جان مردم مازندران و غوغای طالبای آنان از زبانشان خطاب به طالب چنین توان گفت:

ای قبله و معبود ما! ای کعبه و مقصود ما!   آتش زدی در عود ما، نظاره کن در دود ما.

(مولوی)

والسلام علیکم و رحمةالله

حبیب‌اله جهانیان ـ قائمشهر

www.tabarestan.info
تبرستان

منابع و مآخذ

۱ـ قرآن کریم

۲ـ دیوان وحش بافقی، ویراسته دکتر نخعی، سپهر، ۱۳۶۶

۳ـ رسالهٔ دکترای محمد مرسلین، دانشگاه تهران

۴ـ کلیات طالب آملی، تصحیح طاهری شهاب، سنایی تهران، ۱۳۶۴

۵ـ کلیات نظامی گنجوی، تهران، صدر، ۱۳۷۲

۶ـ مثنوی مولوی، تصحیح نیکلسون، چاپ سبز، ۱۳۶۳

۷ـ مجلّه گوهر، مقاله دکتر محیط طباطبایی، بهمن و اسفند ۱۳۵۴

۸ـ مجله هلال، دکتر طلعت بصاری، ش ۷۱ـ۷۰

۹ـ مجله هنر و مردم، پیر حسام‌الدین راشدی، ترجمه مجد جعفر جوان، ش ۱۶۱ سال ۱۳۵۶

۱۰ـ مجله هنر و مردم، دکتر فرامرز گودرزی، ش ۱۷۸ ، ۱۵۷

۱۱ـ نوار کاست شوار، ابوالحسن خوشرو، قائمشهر

۱۲ـ نوار کاست ابراهیم مطلّبی، قائمشهر

۱۳ـ رؤیا، حماسه، اسطوره، دکتر جلال الدین کزّازی، تهران ـ نشر مرکز، ۱۳۷۲

۱۴ـ شناخت اساطیر ایران، جان هینلز، ترجمه ژاله آموزگار ـ احمد تفضّلی، بابل، نشر چشمه، ۱۳۷۱

www.tabarestan.info تبرستان

نعمت اصفهانی عمران

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد گرگان

نگاهی به غزلهای طالب و چشم‌اندازهای آن

غزل یکی از چهره‌های نجیب و شاخص در عالم ادبیات و از پرطرفدارترین قالبهای هنری در بین دوستداران شعر پارسی و فرهنگ و تمدن ایرانی است، غزل همانند مرکب راهواری است که اندیشه‌های پاک شاعرانه را با نجات تمام حمل می‌کند و آن را به دیگران می‌نمایاند.

شکوه و عظمت این قالب هنری در تاریخ شعر فارسی بـه انـدازه‌ای است کـه یکـی از بارورترین و غنی‌ترین سبک‌های ادبی ما یعنی طرز عراقی با نام غزل شناخته می‌شود.

غزل آئینه تمام نمای روحیات و اندیشه‌های درخشان قوم ایرانی است، قومی که همواره با افکار بلند بشری می‌زیسته‌اند و از قدیم‌الایام یعنی از دوران مهرپرستی مظهر لطافت و نیک اندیشیدن بوده‌اند، سروده‌های زرتشت پیامبر (گاته‌ها=گاث‌ها) که در واقع نخستین نمونهٔ شعری ایرانیان می‌باشد، با چنین ویژگی‌هایی، همراه است. غزل از چنان خاصیتی برخوردار است که می‌تواند نیازهای روحی ما را ارضاء نماید. غزل ما را به عالمی می‌برد که در آن جـز زیبائی، روحانیّت و لطافت، چیز دیگر یافت نمی‌شود، هر آنچه بخواهیم در غزل موجود است، غزل همانند چشمه‌ای زلال و خروشان است که هیچگاه خشکیدن نمی‌گیرد. آنگاه که آدمی در فضای تنگ غم و اندوه به سوی آدمی حمله‌ور می‌شود و روان آدمی را می‌آزرد، این غزل است که به یاری انسان می‌شتابد و او را از ناملایمت می‌رهاند.

طالب در بین قوالب شعری، به غزل، دلبستگی خاصی دارد، او در غزل بـه راحـتی بـا دیگران رابطه برقرار می‌کند و در عمق وجود آنها راه می‌یابد.

سخن طالب از جهت تراش لفظ و اعتلای معنی و لطافت اندیشه در جایگاهی رفیع قرار دارد. در میان سخن‌سرایان سبک هندی، شعر طالب خـصوصاً غـزلیاتش از لطـافت بـیشتری برخوردار است، طالب برخلاف گویندگان هم عصر خود که به صـورت و خـیال انگـیزی‌های پیچیدهٔ شعری می‌پرداختند به معنی و حقیقت آن و برقرار کردن رابطهٔ نزدیک با مردمان توجه بیشتری داشت، تصاویری که او در شعر می‌آفریند، تصاویر محسوس و با تلاش ذهنی انـدک قابل دریافت است او برخلاف دیگر شعرای هندی در غزلیاتش از مضامین خشک و تعابیر دور از ذهن و بیگانه و تشبیهات، غریب کمتر بهره می‌جوید، در بین عناصر شعری، عنصر احساس و عاطفه در شعر طالب از قابلیت و قوّت بیشتری برخوردار است، گرچه او در زمینه‌های خیالی و تصاویر ظریف، اشعاری نغز و قوی فراوان دارد و در حد اعجاز سخن می‌گوید، بـا ایـن هـمه شاخصهٔ اصلی شعر طالب بیان احساسات عمیق انسانی و عواطف ناب شاعرانه است.

طالب در غزلیات با طبع سیال خویش رشتهٔ معانی را با افکار دقیق و عواطف و تصاویر ظریف بهم پیوسته است و در انتخاب الفاظ و تلفیق عبارات با معانی محسوس مهارت و ذوق شگرفی از خود نشان داد که بسیار درخور ستایش است.

آنچه او می‌گوید همه از دل برخاسته و هیچگاه به خود و شعر راستین دروغ نمی‌گوید، سخن او حدیث دل است و ما این صداقت و صمیمیت را در اشعارش به وضوح می‌بینیم، غزل طالب، سرشار از احساسات لطیف انسانی است، احساساتی که از ضمیر پاک شاعری والا مقام جوشیده، نهال ظریف شعر را سیراب کرده است و در این رهگذر خوانندهٔ با ذوق سعی دارد تا از بَرِ این نهال تنومند و پربار بهره‌ها ببرد «شبلی نعمانی» در مورد شعر طالب چنین می‌گوید: «باید دانست که صفت ممتازهٔ طالب در شاعری، دو چیز است: یکی قدرت تشبیه و دیگر لطف استعاره، نفاست و نزاکت استعارات قبل از این شروع شده بود، لیکن او بر لطافت و قدرت آن بسی افزود، شما کلام او را بردارید، نگاه کنید، در هر جا استعارات بکر و تازه به نظر می‌آیند از میان آنها اکثر لطیف و نازک و بعضی طوری هستند که در به کار بردن بدایع سخن در آنها منتهی درجهٔ قدرت نهایی شده و شاهکارند»[1] زمانیکه غزلیاتش مورد مطالعه قرار می‌گیرند، غبار کدورت و رنج از آئینه خاطر جویندگان حقیقت و عاشقان شعر و هنر زدوده می‌شود و سنگینی‌های روحی را از دوش آنها برمی‌دارد.

سخن طالب آنچنان لطیف و جذاب است که خواننده را از عالم کثرات و تعلقات به خلوتگاه مجردات رهنمون می‌سازد، زیرا احساسات او با خصوصیّات روحی و اندیشهٔ مردمان زمانه، گِره خورده و پیوندی ناگسستنی برقرار کرده است، احساس، اندیشه و فریاد و دردهای شاعر، هر اندازه عمومی‌تر و همه‌گیرتر باشد، مقبولیّت و جاودانگی آن را بیشتر ضمانت می‌کند، زیرا مردمان هر عصر به شعری عشق می‌ورزند که بازگو کننده، دردها، خروش‌ها، غم‌ها، شادی‌های آنان باشد و باید عرض کنم که شعر طالب، اینگونه است و این خصوصیّت در شعر شعرای سبک هندی کمتر به چشم می‌خورد.

عنصر احساس و عاطفه در غزلیّات طالب از چنان قوّتی برخوردار است که کمتر تصویری پیدا می‌شود که این موارد در آن نباشد، استعارات و تشبیهات و سایر صور خیال در شعر طالب همانند انسان و دیگر جلوه‌های طبیعت که دارای روح و حیات مادی هستند، در مقام بروز حالات انسانی برمی‌آیند، گاهی اوقات متأثر می‌شوند و می‌گویند و گاهی تبسم کرده و وَجد و پایکوبی برمی‌خیزند، اگر به هنگام سوختن پروانه در آتش، گُل متأثر می‌شود یا لولای درب خانه که روزانه شاهد رفتارهای انسان است، از خطاها و لغزش‌های آدمی به ناله می‌آید و شیون می‌کند، جای تعجب نیست، یا هنگامی که طنبور سر بر دامن مُطرب می‌گذارد و ناله و

۱ـ علامه شبلی نعمانی شعرالعجم (تاریخ شعرا و ادبیات ایران) ج ۳ ترجمه: محمّدتقی فخر داعی گیلانی صفحهٔ ۱۵۶.

خروش سر می‌دهد از این مقوله است. طالب در جائی می‌گوید:

طنبور سر به دامن مُطرب کند خروش
چون کودکی که زار بنالد زدرد گوش

و در جایی دیگر می‌گوید:

به یک شکست چو چین قبا، مکن فریاد
هزار عِقد چو دستار بشکن و مَخروش

البّته این اندیشهٔ شاعران، در واقع همان، شخصیّت بخشیدن به اشیاء و پدیده‌های بی‌جان در جهان هستی است، همان چیزی است که در ادبیات غرب، آن را Prsonafication می‌نامند، در مجموع می‌توان گفت که غزلیّات طالب، مظهر رقّت احساس و تشبیهات بدیع و نمایشگر روح عاطفی اوست و به خاطر همین صفات است که شعرِ او قبول عام واقع شده، خصوصاً برای اهل ذوق و شعرای بعد از او سرچشمهٔ پیشرفت‌های هنری بوده است.

منباب نمونه تعدادی از غزلیّات طالب که دربرگیرنده موضوعات مطروحه است، نقل می‌کنیم:

بازار تبسمی جگرم خون نمود و رفت
تیغ کرشمه را بدلم آزموده و رفت

گفتم که راه‌گریه بندد، مرا زلطف
صد چشمه خون زهر بُن مویم گشود و رفت

گفتم کباب سوختگان را نک چشی
لخت دلی که بود زدستم ربود و رفت

گفتم دَمی برم بنشین، وقت رفت است
بنشست همچو آتش برخاست زود و رفت

بر زاریم، ز رحم زمانی نداد گوش
آهنگ ناله‌یی که نمودم شنود و رفت

«طالب» دمی چو گل به کنارم نشست و باز
برخاست همچو شعله و سوزم فزود و رفت

* * *

ای عشق کیست آنکه ببوی تو زنده نیست
تلخ است شربت تو ولیکن گزنده نیست

صد تلخ می‌چشم زتو و زنده‌ام بلی
زهری که از دیار تو خیزد کُشنده نیست

www.tabarestan.info
تبرستان

در هیچ دل اثر نکند، آه بی‌سرشکِ
اریی چو تیغ آب ندارد بُرنده نیست
معشوق نیستی ملکا تازهر عشوه را
از حد مَبر که «طالب» آزاد بنده نیست

❋ ❋ ❋

در جایی با اندوه تمام می‌سراید که یادآور احوال مکتب واسوخت است:

هر کجا اشکی است، سرگردان دامان من است
هر کجا چاکی است، سر در گریبان من است
با دوعالم بی‌نیازی، زیربار اندوهم
مِنّت غم‌های عالم جمله بر جان من است
غم زِ هرکس روی گردان شد، بمن آورد روی
کعبهٔ اندوه گویی بیت‌الاحزان من است
با وصال محنت از راحت فراموش کرده‌ام
شیشهٔ آسودگی در طاق نسیان من است
در لباس آسمانی، آسمان محنتم
دودِ دل ابرِ سیاه و گریه باران من است
خوار و زارم بی‌نصیب از جلوه گلبرگ تو
لخت دل را گوشهٔ چشمی به مژگان من است
سر به زیر پر کشد انبوه در کاشانه‌ام
آشیان طایرِ محنت شبستان من است
حسن در بازد جهان چون منِ شوم سامان‌پذیر
زلف این معشوق احوال پریشان من است
«طالب» هجرانِ نصیبم آرزومند وصال
باغ دل رنگین زحسرت‌های الوان من است

www.tabarestan.info
تبرستان

درباره زندگی و آثار او

سرکار خانم محقق بهشتی فارغ‌التحصیل دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل

۱ـ۲ پایان‌نامه تحصیلی

1- A critical edition of Diwan-i Ghazai of Taiib-i-Anoii.
هند، دانشگاه لکهنو، ۱۹۷۳ م، (پایان‌نامه دکترا)
[ف. موزه ملی پاکستان: ۵.۸]

۲ـ جهانیان، حبیب‌الله. **نقد و بررسی منظومه شفاهی «طالبا» در مازندران.** تهران: دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد تهران. رشته زبان و ادبیات فارسی، ۳ـ۱۳۷۲، [۳] + ۲۲۸ ص. (پایان‌نامه فوق لیسانس).
۳ـ مرسلین، محمد. **محمد طالب آملی، شرح حال و آثار او.** تهران: دانشگاه تهران. دانشکده ادبیات، ۱۳۳۸، ر + ۱۵۴ ص. (پایان‌نامه دکترا).

۴ـ نعمت اصفهانی، عمران. **صور خیال در اشعار طالب آملی.** سنندج: دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد سنندج، رشته زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۷۴، (پایان‌نامه فوق‌لیسانس).

F۲: مقاله

۱ـ بصاری، طلعت. «طالب آملی» هلالی، ۱۵، ش ۴ و ۵ (مرداد ۱۳۴۶): ۵۱ـ۵۶.
۲ـ جعفری، یونس. «**یک تحقیق کوتاه و جالب راجع به طالب آملی**». وحید، ۵ (۱۳۴۷): ۶۵۷ـ۶۶۱.
۳ـ حجازی کناری، حسن. «**طالب آملی**». سالنامه کشور ایران، ۱۱ (۱۳۳۵): ۱۷۶ـ۱۸۸.
۴ـ راشدی، حسام‌الدین. «**طالبی آملی و سخنی دیگر پیرامون زندگی این شاعر**». ترجمه محمدبن جوان. هنر و مردم، ۱۵، ش ۱۷۹ (شهریور ۱۳۵۶): ۳۱ـ۴۲.
۵ـ رجائی، احمدعلی. «**مطالب خواندنی از توزک جهانگیری**». [طالب آملی]. نشریه فرهنگ خراسان، ۳، ش ۱۰ (آذر ۱۳۴۰): ۸ـ۱۱.
۶ـ [رستگار ساروکلدیی، بهروز] «**آشنایی با مشاهیر مازندران: طالب آملی**». ابرار ۱۳۷۲/۴/۱۶: ۱۵ ویژه مازندران.
۷ـ گودرزی، فرامرز. «**زندگینامه و کارنامه ادبی طالب آملی**». هنر و مردم، ۱۵، ش ۱۵۷ (آبان ۱۳۵۴): ۳۵ـ۴۴ وش ۵۸ (آذر): ۴۹ـ۵۸ وش ۱۵۹ـ۱۶۰ (دی و بهمن): ۴۶ـ۵۷ وش ۱۶۱ (اسفند): ۳۹ـ۵۴ وش

۱۶۲ (فـــروردین ۱۳۵۵): ۴۶-۴۹ وش ۱۶۳ (اردیــبهشت): ۲۸-۳۲ وش ۱۶۴ (خـرداد): ۶۸-۷۲ وش ۱۶۵-۱۶۶ (تیر - مرداد): ۸۹-۱۰۰ وش ۱۶۷ (شهریور): ۷۷-۸۱؛ وش ۱۶۸ (مهر): ۶۲-۶۹ وش ۱۶۹-۱۷۰ (آبان - آذر): ۹۵-۱۰۲ وش ۱۷۱ (دی): ۶۹-۷۳ وش ۱۷۲ (بهمن): ۵۸-۶۴ وش ۱۷۳ (اسفند): ۴۶-۴۹ وش ۱۷۴ (فروردین ۱۳۵۶): ۴۴-۴۹ وش ۱۷۶ (خرداد): ۳۰-۳۸ وش ۱۷۷-۱۷۸ (تیر - مرداد): ۴۶-۵۴ وش ۱۷۹ (شهریور): ۳۱-۴۲.

۸-گودرزی، فرامرز. «**شرحی پیرامون مثنوی قضا و قدر**» [از طالب آملی]. هنر و مردم، ۱۶ ش ۱۹۱-۱۹۲ (شهریور - مهر ۱۳۵۷): ۹۰-۹۷.

۹- محیط طباطبائی، محمد. «**اصلاح چند اشتباه در ترجمه احوال طالب آملی**». گوهر، ۳ (۱۳۵۴): ۸۸۷-۸۹۳ و ۴(۱۳۵۵): ۱۵-۱۹.

۱۰- ملکی، ایرج. «**طالب چکامه - افسانه - زندگی**». موسیقی، ش ۸۳ (دی ۱۳۴۲): ۱۰-۱۸ وش ۸۴-۸۵ (بهمن - اسفند): ۲۶-۳۳۴.

۱۱- نجف‌زاده بار فروش، محمدباقر. «**منظومه طالبا و مازندرانی‌ها**». اطلاعات هفتگی، ش ۱۳۳۵ (۹ اردیبهشت ۱۳۶۶): ۵۵ وش ۲۳۳۷ (۲۳ اردیبهشت): ۲۲ وش ۲۳۳۸ (۳۰ اردیبهشت): ۲۲ وش ۲۳۳۹ (۶ خرداد): ۲۲.

۱- آذر بیگدلی شاملو، لطفعلی بیگ بن اقاخان، **آتشکده آذر** تصحیح حسن سادات ناصری تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶-۱۳۴۰، ۳ ج: ص ۲ ۸۷۰-۹۰۴.

۲- آزاد بلگرامی، غلامعلی. **خزانه عامره.** (تألیف در ۱۱۷۶). هند (کانپور): ؟،؟: ص ۳۰۰-۳۰۳ (به نقل از خیامپور)

۴- آصفی، آصفه. **نگاهی به ادب پارسی.** تهران: بی‌نا: ۱۳۵۵ «چاپ ۲»: ص ۲۶۱-۲۶۲، ۲۶۹.

۵- آقا بزرگ تهرانی، محمدحسن. **الذریعه الی تصانیف الشیعه.** نجف - تهران: اسلامیه، ۱۳۱۵-۱۳۵۹، ۲۸ ج: ص ۶۳۶/۹.

۶- ابراهیمی، جعفر [و دیگران] **هزار سال شعر فارسی** تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۶۵: ص ۳۰۹-۳۱۹.

۷- اته، هرمان. **تاریخ ادبیات فارسی.** ترجمه صادق رضازاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷: ص ۸۹: ۱۹۵-۱۹۶، ۲۰ [نمایه پایانی کاستی دارد]

۸- اخوان ثالث، مهدی (م. امید). **بدایع و بدعت‌ها و عطا و لقای نیما یوشیج.** تهران: بزرگمهر، زمستان ۱۳۶۹ «چاپ ۲»: ص ۱۲۴، ۳۶۹، ۵۲۶.

۹- اسماعیل پاشا البغدادی. **اسماءالمؤمنین و آثار المصنیفین.** استانبول: ۶، ۱۹۵۱: ص ۴۷۵. (برگرفته از خیامپور)

۱۰- اعظمی راد، گنبد دردی. **مسمّط در شعر فارسی.** تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶: ص ۸۲.

۱۱- افتخارزاده واعظ، جلال‌الدین. **اشک‌ها و شادیها.** تهران: امیرکبیر، شهریور ۱۳۴۲: ص ۳۸۶، ۴۱۷.

۱۲- امیر پازواری. [منسوب به ...] **کنزالاسرار مازندرانی.** از روی چاپ داران و محمد شفیع مازندرانی. با مقدمه منوچهر ستوده و محمدکاظم گل‌باباپور. تهران: خاقانی؛ بابل گل باباپور، ۱۳۳۷-۱۳۴۹، ج: ص ۱۳۱.

۱۳- امین‌الدوله، علی. **سفرنامه امین‌الدوله.** به کوشش اسلام کاظمیه. تهران: توس، ۱۳۵۴: ص ۹۴.

۱۴- انجو شیرازی، جمال‌الدین حسین. **فرهنگ جهانگیری** ویراسته رحیم عفیفی. مشهر: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج: ص ۲۵۷۷

۱۵- انجوی شیرازی، ابوالقاسم. **سفینه غزل.** تهران: جاویدان، ۱۳۶۷ «چاپ ۵»: ص ۱۳۲، ۱۳۷، ۳۱۰.

۱۶- اویسی، فضل‌الله. **گلبانگ اویسی.** تهران: بی‌نا، ۱۳۴۴: ص ۷۲، ۹۳، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۹، ۳۰۱، ۳۵۲، ۳۹۰، ۴۳۱، ۴۳۹، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۵، ۴۸۹، ۵۴۷، ۵۶۷، ۵۷۵.

۱۷- ایمان، رحم علی‌خان. **تذکره منتخب الطایف.** به اهتمام محمدرضا جلالی نائینی؛ امیرحسن عابدی. تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹: ص ۲۶۳-۲۶۴.

۱۸- باستانی پاریزی، محمدابراهیم. **نای هفت بند.** تهران: عطائی، ۱۳۵۰: ص ۳۴۱.

۱۹- باقرزاده، علی (بقا) **لطیفه‌ها.** مشهد: باستان، ۱۳۴۳: ص ۸۶، ۱۲۷، ۲۲۴، ۳۳۸-۳۳۹. [نمایه پایانی کاستی و خطا دارد].

۲۰- براون، ادوارد گرانویل. **تاریخ ادبیات ایران.** ترجمه علی پاشا صالح و دیگران. تهران: وزارت فرهنگ؛ ابن سینا، مروارید، ۱۳۳۵-۱۳۶۹، ج: ص ۳۸۷/۲-۳۸۸؛ ۱۷۳/۴، ۲۳۰، ۲۳۳۳۵-۲۳۶، ۲۴۶.

۲۱- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعراء). **بهار و ادب فارسی.** به کوشش محمد گلبن. تهران: کتابهای جیبی؛ فرانکلین، ۱۳۵۱، ج: ص ۱۳۸/۲.

۲۲- بهار، محمد تقی (ملک‌الشعراء). **سبک‌شناسی.** تهران: کتابهای پرستو (امیرکبیر)، ۱۳۵۵ «چاپ ۴» ج: ص ۲۵۵/۳. [نمایه پایانی کاستی دارد].

۲۳- بهروزی، محمدجواد. **تقویم تاریخی فرهنگی. هنری ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران.** شیرازهٔ اداره کل آموزش و پرورش استان فارس؛ کانون تربیت، مهدر ۱۳۵۰: ص ۵۲۲.

۲۴- بیانی، مهدی. **احوال و آثار خوش‌نویسان؛ نستعلیق نویسان.** تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ۳ ج: ص ۳۳۳/۲.

۲۵- بیدل دهلوی، عبدالقادر **مثنوی محیط اعظم.** به تصحیح و تحشیه یوسفعلی میرشکاک تهران: برگ، تابستان ۱۳۷۰: ص ۱۲.

۲۶- پرتوی آملی، مهدی. **ریشه‌های تاریخی امثال و حکم.** تهران: سنائی، زمستان ۱۳۶۹ «چاپ ۲»، ۲ ج ص ۵۳۲.

۲۷- پیران، منوچهر. **مازندران. چهارمین کنفرانس آموزشی سرتاسری راهنمایان فرهنگی کشور.** بابلسر ۲۲ تا ۲۸ شهریور ماه ۱۳۵۴. ساری: اداره کل فرهنگ و هنر استان مازندران، ۱۳۵۴: ص ۷.

www.tabarestan.info
تبرستان

۲۸ـ تقوی، میرشیرعلی (قانع). **تذکره مقالات الشعراء**. با مقدمه و .... حسام‌الدین راشدی. کراچی: انجمن ادبی سندهی، ۱۹۷۵: ۳۷۳ـ۳۷۵، ۷۱۸، ۸۲۸.

۲۹ـ تجلی‌پور، مهدی. **دایرةالمعارف موضوعی دانش‌بشر**. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹: ص ۱۲۳۴.

۳۰ـ تجلیل، جلیل. **نقش بند سخن یا مجموعه مقالات ادبی**. (قشراول). تهران: اشراقیه، زمستان ۱۳۶۸: ص ۱۵۹.

۳۱ـ تیموری، مرتضی. **غزلیات جاویدان پارسی**. با مقدمه جلال‌الدین همائی. اصفهان: شهریار، ۱۳۴۴: ص ۳۶۱ـ۳۶۲.

۳۲ـ جمالزاده، محمدعلی. **فرهنگ لغات عامیتانه**. به کوشش محمدجعفر محجوب. تهران: فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۱: ص ۱۷.

۳۳ـ جهانبانی، محمدحسین. **گلچین جهانبانی**. تهران: ابن‌سینا، بهمن ۱۳۴۳ «چاپ ۴»: ص ۶۵، ۲۱۲، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۰۰، ۳۵۰، ۴۰۹، ۴۲۴، ۴۶۵ـ۴۶۶، ۴۷۳، ۴۹۶، ۵۲۶، ۵۳۵، ۵۵۸، ۵۹۸.

۳۴ـ جهانگیر گورکانی، نورالدین محمد. **جهانگیرنامه. توزک جهانگیری**. به کوشش محمدهاشم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹: ص ۳۲۴.

۳۵ـ حسینی میرحسین دوست سنبهلی. **تذکره حسینی**. لکهنو:؟، ۱۲۹۲: ص ۱۹۸ـ۱۹۹. (برگرفته از خیامپور)

۳۶ـ حقیقت، عبدالرفیع (رفیع). **تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان**. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۵ـ، ج ـ: ص ۲۴/۴ـ۲۵، ۲۲۹ـ۲۳۸، ۲۶۰، ۳۶۸، ۳۱؛ ۷/۵.

۳۷ـ حقیقت، عبدالرفیع (رفیع). **فرهنگ شاعران زبان پارسی**. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، اسفند ۱۳۶۸: ص ۳۶۶ـ۳۶۷.

۳۸ـ حقیقت، عبدالرفیع (رفیع) **نگین سخن**. تهران: علمی، ۱۳۵۰ـ ۶ ج: ص ۱۰۶/۱، ۱۹۱، ۴۳۲، ۸۲/۲، ۴۲۷، ۴۴۲؛ ۱۰۶/۴؛ ۲۱۰/۵.

۳۹ـ حکیمیان، ابوالفتح. **فهرست مشاهیر ایران**. جلد دوم: ش ـ ی. تهران: دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۷: ص ۱۱۱.

۴۰ـ حماسیان، حسین (صابر کرمانی). **سیمای شاعران**. تهران، اقبال، بهمن ۱۳۴۴: ص ۲۲۴ـ۲۲۵.

۴۱ـ خاتمی، احمد. **سبک هندی دوره بازگشت**. تهران: بهارستان، ۱۳۷۱، ص ۱۵، ۱۷، ۲۷، ۳۸ـ۴۰، ۵۵.

۴۲ـ خیامپور، عبدالرسول (ناهبازززاده). **فرهنگ سخنوران**. تبریز، بی‌نا، آبان ۱۳۴۰: ص ۳۵۰.

۴۳ـ خیامپور، عبدالرسول (ناهبازززاده). **فرهنگ سخنوران**. تهران: طلایه، ۱۳۶۸ـ۱۳۷۲، ۲ ج: ص ۲/ ۵۷۹ـ۵۸۰.

۴۴ـ **دایرةالمعارف فارسی**. به سرپرستی غلامحسین مصاحب. تهران: کتابهای جیبی؛ فرانکلین، ۱۳۴۵ـج ـ: ۱۲۳۶/۱؛ ۱۶۱۰/۲، ۱۸۲۷.

۴۵ـ درخشان، مهدی . **بزرگان و سخن‌سرایان همدان**. بی‌نا، ۱۳۴۱، ۲ ج: ص ۳۱۷/۱، ۳۲۰.

۴۶ـ درویش، م. **مشاعره**. تهران: جاویدان، [۱۳۴۳]: ص ۵۳، ۷۰، ۲۸۲ـ۲۸۳.

۴۷ـ دشتی، علی. **نگاهی به مصائب**. تهران: اساطیر، ۱۳۶۴ «چاپ ۳»: ص ۵۷، ۹۸.

۴۸ـ دهخدا، علی‌اکبر. **لغت‌نامه دهخدا**. تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۶۴، ۵۰ ج: ص ۴۴/۳۳.

۴۹ـ رازانی، ابوتراب. **شعر و موسیقی و ساز و آواز در ادبیات فارسی**. تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۴۲: ص ۴۳۴.

۵۰ـ رازی، عبدالله. **تاریخ کامل ایران**. به تصحیح کاظم کاظم‌زاده ایرانشهر. تهران: اقبال، آبان ۱۳۴۷ «چاپ ۴»: ص ۴۶۴ـ۴۶۵.

۵۱ـ راشدی، حسام‌الدین. **تذکره شعرای کشمیر** (تکلمه تذکره کشمیر از محمد اصلح میرزا). کراچی:؟، ۱۳۴۶: ص ۶۷۵، ۷۲۸. (برگرفته از خیامپور).

۵۲ـ رزمجو، حسین. **انواع ادبی و آثار آن در ادبیات فارسی**. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰: ص ۳۰.

۵۳ـ رضازاده شفق، صادق. **تاریخ ادبیات ایران**. شیراز: دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۲: ص ۵۵۸، ۵۷۷.

۵۴ـ رضانژاد، غلامحسین (نوشین). **اصول علم بلاغت در زبان فارسی**. تهران: الزهرا، پائیز ۱۳۶۷: ص ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۱ـ۲۲۲، ۲۷۳، ۳۱۳ـ۳۱۴، ۳۱۹ـ۳۲۱، ۳۲۶ـ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۴۱ـ۳۴۳، ۳۵۹، ۳۶۱ـ۳۶۲، ۳۷۰ـ۳۷۱، ۴۱۸، ۴۲۸.

۵۵ـ رضائی، عبدالعظیم. **تاریخ ده‌هزار ساله ایران**. تهران: اقبال، پائیز ۱۳۶۸ «چاپ ۲»، ۴ ج: ص ۶۹/۴.

۵۶ـ رضوی‌نژاد صومعه سرائی، میرالبوطالب. **چهارصد شاعر برگزیده پارسی گوی**. تهران: تهران، زمستان ۱۳۶۹: ص ۶۱۰ـ۶۱۱.

۵۷ـ ریشکا، یان، کلیما، اتاکار؛ و ایرژی بچکا. **تاریخ ادبیات ایران**. ترجمه کیخسرو کشاورزی. تهران: گوتنبرگ؛ جاویدان خرد، ۱۳۷۰: ص ۴۳۶.

۵۸ـ ریشکا، یان، (و دیگران). **تاریخ ادبیات ایران. از دوران باستان تا قاجاریه**. ترجمه عیسی شهابی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴: ص ۴۷۷.

۵۹ـ زرین‌کوب، عبدالحسین. **با کاروان حله**. تهران: آریا، ۱۳۴۳: ص ۳۰۳.

۶۰ـ زرین‌کوب، عبدالحسین. **سیری در شعر فارسی**. تهران: نوین، ۱۳۶۳: ص ۱۱۴ـ۱۱۵، ۳۷۸ـ۳۷۹.

۶۱ـ زرین‌کوب، عبدالحسین. **نقد ادبی**. تهران: امیرکبیر، «چاپ ۳»: ۲۶۱.

۶۲ـ زمانی شهمیرزادی، علی. **شعرای گرگانی و مازندران**. بی‌نا، بی، تابستان ۱۳۷۱: ص ۱۷۲.

۶۳ـ رهتابی، محمدرضا. **شخصیت‌های نامی ایران**. تهران: پدیده، ۱۳۴۷: ص ۳۰۳.

۶۴ـ سجادی، ضیاءالدین: بصاری، طلعت. **برگزیده دُرّ دری**. تهران: آرمان، ۱۳۵۶ «چاپ ۲»: ص ۲۲.

۶۵ـ سدارنگانی، هرومل. **پارسی گویان هندوسند**. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵: ص ۸۳ـ۸۷.

۶۶ـ سرخوش، محمدافضل. **کلمات الشعراء**. لاهوره؟، ۱۹۴۲: ص ۶۹. (برگرفته از خیامپور)

۶۷ـ سقازاده واعظ؟ **مشاعره**. با مقدمه و تصحیح غلامحسین جواهری وجدی. تهران: احمدعلی، فروردین ۱۳۴۰: ص ۴۶، ۶۷، ۳۴۱.

www.tabarestan.info تبرستان

۶۸ـ سهیلی، مهدی. **گنجینه سهیلی.** تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۱ـ (از ج ۱ تا ۳ دیده شد): ص ۱/۱۲، ۸۰، ۱۵۴، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۴، ۳۶۴، ۴۱۶، ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۹۶، ۵۲۱، ۵۶۱، ۵۶۵؛ ۳/۲۵-۲۶.

۶۹ـ سهیلی، مهدی. **مشاعره.** تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵ «چاپ ۲»: ص ۲۹، ۳۹، ۸۸، ۹۰، ۱۲۹، ۱۷۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۱۵-۳۱۶.

۷۰ـ سهیلی، مهدی. **۱۱۰۰ غزل هماهنگ.** تهران: پوپک، مرداد ۱۳۶۶: ص ۲۱۶، ۲۲۸، ۵۳۷.

۷۱ـ شایان، عباس. مازندران. تهران: علمی، پائیز ۱۳۶۴ «چاپ ۲»: ص ۲۷۵-۲۷۷.

۷۲ـ شبلی، نعمانی. **شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران.** ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸ «چاپ ۳»، ۵ ج: ص ۳/ ۵، ۱۷، ۲۰، ۱۳۹-۱۵۸، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۰-۱۸۱؛ ۴/۴۷، ۱۶۰، ۱۶۴؛ ۵/۲۲-۲۳، ۲۸، ۶۶، ۷۱، ۱۲۲، ۱۴۱.

۷۳ـ شعاعی، حمید. **امثال شعر فارسی.** تهران: گوتنبرگ، ۱۳۵۱: ص ۶، ۱۹، ۳۶، ۴۲، ۴۶، ۶۰، ۶۵، ۷۶، ۹۴-۹۶، ۱۴۴، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۳۷، ۳۷۲، ۵۲۳، ۵۳۶، ۵۴۰-۵۴۳، ۵۵۰، ۵۷۴، ۶۰۷.

۷۴ـ شفیعی کدکنی، محمدرضا. **صورخیال در شعر فارسی.** تهران. آگاه، ۱۳۶۶: ص ۸۵، ۲۲۹.

۷۵ـ شمس لنگرودی، **محمدگردباد شورجنون.** تهران: چشمه، تابستان ۱۳۶۶: ص ۹۸، ۱۰۲، ۱۲۴، ۱۳۴-۱۳۵. [نام درست وی محمدتقی جواهری است]

۷۶ـ شمیسا، سیروس. **بیان.** تهران: فردوس؛ مجید، ۱۳۷۰: ص ۱۴۱.

۷۷ـ شمیم، مظفر حسین. **شعر فارسی در هندوپاکستان.** تهران. اقبال، مرداد ۱۳۴۹: ص ۸۳-۸۴.

۷۸ـ صائب تبریزی. **کلیات صائب تبریزی.** با مقدمه محمدعباسی. تهران: طلوع، بی‌تا: ص ۱۱، ۱۵۳، ۲۰۱، ۲۲۴، ۳۴۱، ۴۸۶، ۴۹۴، ۵۰۷، ۵۶۸، ۵۷۱.

۷۹ـ صبور، داریوش. **آفاق غزل فارسی.** تهران: پدیده، ۱۳۵۵: ص ۵۷۶، ۵۸۶، ۷۰۰.

۸۰ـ صدیق، محمدصدیق حسن خان بهادر. **شمع انجمن.** هند:؟، ۱۲۹۳: ص ۲۷۲-۲۷۴. (برگرفته از خیامپور)

۸۱ـ صفا، ذبیح‌الله **تاریخ ادبیات در ایران.** تهران: فردوسی، ۱۳۶۴ـ (تاکنون ۵ جلد منتشر شده است): ص ۵/۵۸، ۱۱۳، ۱۲۶، ۴۶۵، ۴۸۷، ۴۹۱، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۸، ۵۵۹-۵۶۰، ۵۶۹، ۵۷۳-۵۷۴، ۵۹۸-۵۹۹، ۶۰۶، ۶۳۰، ۱۰۵۶-۱۰۶۹، ۱۱۰۳، ۱۱۵۰، ۱۱۹۴.

۸۲ـ صفا، ذبیح‌الله. **خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران تا پایان عهد صفوی.** تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶ «چاپ ۲»: ص ۲۷۷.

۸۳ـ صفا، ذبیح . **گنج سخن.** تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۵، ۳ ج: ص ۳/۸۵-۹۱.

۸۴ـ صفاری، فتح‌الله. **شکوفه‌هائی از ادبیات مازندران.** بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۴۷: ص ۵۲-۵۳.

۸۵ـ صمدی، حسین. **کتابنامه مازندران.** ساری سازمان برنامه و بودجه استان مازندران، ۱۳۷۲: ش ۳۴۸۲، ۳۵۰۷، ۳۵۱۶، ۳۶۱۰، ۳۶۱۳، ۳۸۱۵-۳۹۶۱، ۴۲۲۵-۴۲۲۷، ۴۲۹۴، ۴۲۹۸، ۴۳۱۳، ۴۹۵۲.

۸۶ـ طالعی‌نیا، محسن. **در جستجوی دوست.** تهران: فتحی، شهریور ۱۳۶۸ «ویرایش ۲»: ص ۱۱۳.

۸۷ـ عبدالحی بن‌فخرالدین حسنی. **نزهه‌الخواطر و بهجةالمسامع و النواظر.** حیدرآباد دکن: دائرةالمعارف عثمانیه، ۱۹۶۲-۱۹۸۱ «چاپ ۲»، ۸ ج: ص ۵/۱۸۸-۱۸۹.

۸۸ـ عقیقی، رحیم. **مثلها و حکمتها در آثار شاعران سوم تا یازدهم هجری.** تهران: سروش، ۱۳۷۱: ص ۲-۴، ۶، ۱۱-۱۵، ۱۹-۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۴۰-۴۲، ۴۴-۴۸، ۵۰ (و در بیشتر صفحه‌های بعد).

۸۹ـ علامه، صمصام الدین. **یادگار فرهنگ آمل.** آمل: اداره فرهنگ آمل، ۱۳۲۸: ص ۳۲۰-۲۳۱.

۹۰ـ عمادی، اسداله. **شعر امروز مازندران.** ساری: فرهنگ کده، ۱۳۷۱: ص ۱۴-۱۵.

۹۱ـ غیاث‌الدین محمد رامپوری. **غیاث‌اللغات.** بکوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: کانون معرفت، بی‌تا، ۲ ج: ص ۱/۱۶۸.

۹۲ـ فخرالزمانی قزوینی، عبدالنبی. **تذکره میخانه.** تهران: اقبال، ۱۳۶۳ «چاپ ۴»: ص ۹، ۲۹۳، ۳۰۵، ۴۴۲، ۵۰۹، ۵۳۷-۵۳۸، ۵۴۵-۵۷۰، ۸۲۴، ۸۷۲.

۹۳ـ فرخ، محمود. **سفینه فرخ.** مشهد: زوار، ۱۳۴۶-۶ «چاپ ۲»، ۲ ج: ص ۲/۳۷۳، ۴۳۸.

۹۴ـ فرزانه، محسن. **خیام شناخت.** تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳: ص ۹۳.

۹۵ـ فلاح، غلام فاروق. **موج اجتماع سبک هندی.** مشهد: ترانه، تابستان ۱۳۴۷: ص ۴۸-۴۹، ۵۹، ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۷۸-۸۱، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۳۷ ۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۱.

۹۶ـ قدرت‌اله گوپاموی، محمد. **تذکره نتایج الافکار.** بمبئی: اردشیر خاضع، ۱۳۳۶: ص ۴۳۸-۴۴۱.

۹۷ـ کرمی، **مشاعره احمد.** تهران، ما، ۱۳۶۲: ص ۵۹، ۶۹، ۹۵، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۵-۱۳۶، ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۳۴-۲۳۵، ۲۳۹، ۲۵۲-۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۱۳.

۹۸ـ کرمی، احمد. **مشاعره رباعی.** تهران، ما، ۱۳۶۸: ص ۲۱، ۳۹، ۵۸، ۶۱-۶۲، ۷۱، ۸۰، ۸۳، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۸۴.

۹۹ـ کزازی میرجلال‌الدین. **دُرّ دریای دری.** تهران: مرکز، ۱۳۶۸: ص ۴۹، ۲۴۵-۲۴۶.

۱۰۰ـ کیا، زهرا (خانلری). **فرهنگ ادبیات فارسی.** تهران: بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸: ص ۳۲۳.

۱۰۱ـ گلچین معانی، احمد. **تاریخ تذکره‌های فارسی.** تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸-۱۳۵۰، ۲ج: ص ۱/۲۲، ۱۱۱، ۱۱۹، ۵۲۲، ۵۸۴، ۲/۸۹، ۹۵، ۵۲۲، ۸۵۴. [نمایه پایانی کاستی دارد]

۱۰۲ـ گلچین معانی، احمد. **تذکره پیمان. ذیل تذکره میخانه.** تهران: دانشگاه مشهد، اردیبهشت ۱۳۵۹: ص ۳، ۵۲۹.

۱۰۳ـ گلچین معانی، احمد. **فرهنگ اشعار صائب.** تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴-۱۳۶۵، ۲ ج: ص ۲/ پانزده.

۱۰۴ـ گلچین معانی، احمد. **کاروان هند.** مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ج: ص سی و سه، ۱۵۸، ۴۱۹-۴۲۰، ۴۴۱، ۵۵۵، ۶۱۲-۶۱۳، ۶۲۳، ۶۷۲، ۷۴۲، ۷۵۸-۷۸۳، ۷۸۵، ۸۴۱، ۹۷۱، ۹۹۰، ۱۰۳۲، ۱۰۸۱، ۱۰۹۸، ۱۱۱۴، ۱۱۸۷، ۱۱۹۲، ۱۲۶۷، ۱۲۷۹، ۱۲۹۳، ۱۴۳۲.

www.tabarestan.info
تبرستان

۱۰۵ـ گلچین معانی، احمد. **مضامین مشترک در شعر فارسی.** تهران: پاژیک، زمستان ۱۳۶۹: ص ۷، ۴۶، ۵۸، ۷۴، ۱۰۸، ۱۳۸، ۲۲۸، ۲۵۴.

۱۰۶ـ گورگین، تیمور. **امروز چه کسی می‌تواند شاعر باشد.** تهران: آتروپات؛ متین، ۱۳۴۹: ص ۸۴.

۱۰۷ـ لاهوری، یمین خان. **تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور.** کراچی: تیشنل پبلشنگ هاوس ستید، اکتبر ۱۹۷۱: ص ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱ـ۲۷۴، ۲۷۵ـ۲۷۴، ۳۱۴.

۱۰۸ـ لکهنوی، آفتاب رای. **تذکره ریاض العارفین.** به تصحیح حسام‌الدین راشدی. اسلام‌آباد مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۵ـ۱۳۶۱، ۲ ج: ص ۱/ ۴۱۰.

۱۰۹ـ مایل هروی، نجیب. **نقد و تصحیح متون.** مشهد: آستان قدس رضوی، فروردین ۱۳۶۹: ص ۹۱.

۱۱۰ـ مدبری، محمود. **فرهنگ کتابهای فارسی از قرن چهارم تا ۱۳۰۰ هـ ش.** تهران: ویس، ۱۳۶۴، ۲ ج: ص ۹، ۳۸۸، ۵۱۳.

۱۱۱ـ مدرس تبریزی، محمدعلی. **ریحانة الادب فی‌تراجم المعرفین بالکنیة واللقب:** تهران: خیام، ۱۳۶۹ «چاپ ۳»، ۸ ج: ص ۴/ ۱۷ـ۱۸.

۱۱۲ـ مردانی، نصراله. **ستیغ سخت** تهران: سمت، تابستان ۱۳۷۱: ص ۱۶۳.

۱۱۳ـ معیری، رهی. **گلهای جاویدان.** تهران: پیک فرهنگ، ۱۳۷۱ «چاپ ۳»: ص ۲۳۹ـ۲۴۴، ۵۳۲.

۱۱۴ـ معین، محمد. **فرهنگ فارسی معین.** تهران: امیرکبیر، «چاپ ۴»، ۶ ج: ص ۵/ ۱۰۶۴.

۱۱۵ـ **مغلون کی‌ملک الشعرا.** الدآباد:؟، ۱۹۷۷: ص ۷۹ـ۱۵۲ (به زبان اردو).

۱۱۶ـ ملکی، حسین. **گلزار ادب.** تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴: ص ۳۱۸، ۳۳۰، ۳۴۲، ۴۱۰، ۶۱۰، ۶۳۷.

۱۱۷ـ منزوی، احمد. **فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارس پاکستان.** جلد ۹ «منظومه‌ها». اسلام‌آباد مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۷: ص ۲۱۶۰ـ۲۱۶۱. [گزیدهٔ کتابشناسی).

۱۱۸ـ منیرل لاهوری، ابوالبرکات؛ آرزو، سراج‌الدین علی‌خان. **کارنامهٔ و سراج منیر.** با مقدمه و ... محمداکرم (اکرام). اسلام‌آباد مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۶: ص ۴، ۱۴ـ۱۸، ۲۴ـ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۶، ۴۳، ۵۲، ۶۲۷ـ۶۸، ۸۱.

۱۱۹ـ مؤتمن، زین‌العابدین. **تحول شعر فارسی.** طهوری، ۱۳۵۲ «چاپ ۲»: ص ۱۷۵، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۷.

۱۲۰ـ موسوی، رحمت. **باران رحمت.** تهران، علمی، ۱۳۴۵: ص ۷۱ـ۷۲.

۱۲۱ـ مؤید محسنی، حسام‌الدین. **گزیده اشعاری از شعراء.** تهران: پارسا، ۱۳۶۹: ص ۳۰۰، ۶۳۰.

۱۲۲ـ مهجوری، اسمعیل. **دانشمندان و رجال مازندران.** به کوشش هدایت‌اله مهجوری بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۳: ص ۱۲۷ـ۱۳۰.

۱۲۳ـ مهرین، عباس (شوشتری). **تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران.** تهران: بی‌تا، ۱۳۵۲: ص ۹۹.

۱۲۴ـ مهرین، مهرداد. **گنجینه فرهنگ و علم (دایرةالمعارف).** تهران: جاویدان، ۱۳۶۳ «چاپ ۲»: ص ۵۷۴، ۶۲۱.

۱۲۵ـ **نام آوران ایران.** تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. دفتر پژوهشها و برنامه‌ریزی فرهنگی، ۱۳۶۷: ص ۵۶۷ـ۵۶۹.

۱۲۶ـ نجف‌زاده بارفروش، محمدباقر (م. روجا). **واژه‌نامه مازندرانی.** تهران: بنیاد نیشابور، ۱۳۶۸: ص ۲۰۰.

۱۲۷ـ نجف‌زاده بارفروش، محمدباقر؛ فرجیان، مرتضی. **طنز سرایان ایران از مشروطه تا انقلاب.** تهران، بنیاد، ۱۳۶۹: ص ۳/ ۸۱۴.

۱۲۸ـ نصرآبادی، محمدطاهر. **تذکره نصرآبادی.** با تصحیح و مقابله وحید دستگردی. تهران: فروغی، ۱۳۶۱ «چاپ ۳»: ص ۲۲۳ـ۲۲۵.

۱۲۹ـ نظمی، علی. **دویست سخنور** «تذکره منظوم و منثور». تبریز: نویل، ۱۳۵۵: ص ۲۰۷ـ۲۰۹.

۱۳۰ـ نفیسی، سعید. **تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی. تا پایان قرن دهم هجری.** تهران: فروغی، ۱۳۴۴، ۲ ج: ص ۱/ ۶۹۰.

۱۳۱ـ نقوی، علیرضا. **تذکره نویسی فارسی در هندوپاکستان.** تهران: علمی، ۱۳۴۳: ص ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲ـ۲۰۷، ۴۳۳، ۴۹۷، ۶۸۲.

۱۳۲ـ نواب صفا، اسماعیل. **کاروان شعر.** با مقدمه فخرالدین شادمان. تهران: صفی علیشاه، دی ۱۳۴۲: ص ۱۵۶ـ۱۵۸.

۱۳۳ـ هدایت، رضاقلی. **فرهنگ انجمن آرای ناصری.** تهران: اسلامیه، بی‌تا [از روی چاپ ۱۲۸۸ هـ ق]: ص ۷۲۱ـ۷۲۲.

۱۳۴ـ هدایت، محمود. **گلزار جاویدان.** تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۳ ج: ص ۸۳۵ـ۸۳۶.

۱۳۵ـ هومند، نصراله. **پژوهشی در زبان تبری (= مازندرانی). آمل: کتابسرای طالب آملی، ۱۳۶۹: ص ۶.**

۱۳۶ـ یوشیج، نیما. **نامه‌ها.** گردآوری سیروس طاهباز. تهران: دفترهای زمانه، ۱۳۶۸: ص ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۹۴ـ۲۹۶، ۳۷۱، ۳۷۸ـ۳۷۹.

www.tabarestan.info تبرستان

۱: سروده‌های طالب

۱ـ۱: نسخه

خطی

۱ـ تهران، موزه ایران باستان ـ ۴۳۲۶: [دیوان] نستعلیق سده ۱۰ و ۱۱، ۱۲۳ ص، وقف آستانه شیخ صفی در ۱۰۱۷ [نسخه‌های خطی ۲:۲۰۶].

۲ـ مشهد، دانشکده الهیات ـ ۲۲۷۱۷: [در جنگ] شکسته نستعلیق چلیپا با تاریخ ۱۰۲۳ و ۱۰۳۱ و ۱۰۴۸، آغاز و انجام ناقص است. مجموعاً ۵۹ گ سطر مختلف. [ف. الهیات مشهد ۳: ۸۵۴].

۳ـ تهران، سپهسالار ـ ۱۲۲۰ (۱۵۹۷): [دیوان] نستعلیق خوب، ظاهراً در نیمه اول سده ۱۱ نوشته در حدود ۳۵۰۰ بیست، ۱۵۲ گ ۱۴ س. [ف. سپهسالار ۲: ۶۲۸ و ج ۴: ۵۰۸].

۴ـ تفلیس، بنیاد خاورشناسی فرهنگستان ـ جنگ ۱۱: [مثنوی و غزلیات در جنگ. از ۱۳۷ پ ـ ۱/۴۰] با تاریخ جمادی‌الثانی **۱۰۳۱**. [نسخه‌های خطی ۸: ۱۷۲].

۵ـ تهران، دانشگاه تهران ـ ۲۵۹۳: [در جنگ ص ۴۹، ۲۸۹] نستعلیق مورخ ۱۰۱۴ـ**۱۰۳۳**، مجموعاً ۱۵۱ گ سطر چلیپا. [ف. دانشگاه ۹: ۱۴۲۹].

۶ـ یزد، وزیری ـ ۲۰۱۶ (ش عمومی ۹۴۹۴: [در بخش ۴ مجموعه] نستعلیق با تاریخ صفر **۱۰۳۴**، مجموعاً ۱۵۰ گ ۱۹ س. [ف. وزیری ۴: ۱۱۲۹].

۷ـ تهران، دانشگاه تهران ـ ۳۲۹۵: [در طرازالاخبار، ص ۴، ۲۵ـ۸۵، ۱۹۹] نستعلیق سده ۱۱ (قبل از **۱۰۳۷**)، مجموعاً ۱۰۷ گ سطر چلیپا. [ف. دانشگاه ۱۱: ۲۲۷۲].

۸ـ تهران، مجلس ـ ۱۰۱۸ (۱۳۷۲۹): [دیوان] نستعلیق به تاریخ **۱۰۴۲**، برگهایی از آن افتاده و جابجا شده، در حدود ۹۰۰۰ بیت، ۲۵۱ گ ۲۰ س. [ف. مجلس ۳: ۳۴۰].

۹ـ پاکستان، شیخ محمددین: [دیوان] به تاریخ **۱۰۲۴**. [کلیات طالب: شصت و شش].

۱۰ـ هند، آصفیه ـ ۶۱۶ دواوین: [دیوان] نستعلیق مورخ **۱۰۴۳**، ۱۹۱ گ ۱۴ـ۱۳ س. [ف. آصفیه: ۵۹۵].

۱۱ـ تهران، دانشگاه تهران ـ ۲۵۰۱/۱: [دیوان، به همراه دیوان شاعری دیگر] نستعلیق ۱۲ شعبان **۱۰۴۸**، ۹۸ گ ۱۵ س. [ف. دانشگاه ۹: ۱۲۷۱].

۱۲ـ تهران، مجلس ـ ۵۱۳۸ (ش دفتر ۶۶۵۸۸ فارسی): [در بخش ۲۳ مجموعه] شکسته نستعلیق از سده ۱۱، عنوان یادداشتی به تاریخ **۱۰۴۸** در نسخه هست. [ف. مجلس ۱۵:۱۴۰].

۱۳ـ تهران، ملی ـ ۲۹۷۶ / ف (۲۴۶۱ /د): [دیوان] نستعلیق به تاریخ **۱۰۴۸** و سده ۱۳، ۲۹۸ گ ۱۴ س. [ف. ملی ۶: ۷۲۹].

۱۴ـ تهران، دانشکده ادبیات ـ حکمت ـ ۲۱۷: [دیوان] شکسته نستعلیق به تاریخ **۱۰۵۲**. [ف. دانشکده ادبیات ۱:۲۰].

۱۵ـ تهران، ملک ـ ۵۵۴/۱۰: [در بخش ۱۰ مجموعه] نستعلیق مورخ شعبان **۱۰۵۳**، مجموعاً ۱۹۸ گ. [ف. ملک ۵:۷۴].

۱۶ـ تهران، مجلس ـ ۲۳۲۵ (ش دفتر ۷۴۵۰۴): [منتخب دیوان در جنگ]. اشعار طالب حدود ۱۰۷۰ بیت، شکسته نستعلیق مورخ **۱۰۵۳**، ۱۲۴ ص سطر مختلف. [ف. مجلس ۸:۱۱].

۱۷ـ قم، آیت‌الله گلپایگانی ـ ۸۱۴: [در جنگ] تحریر سده ۱۱ و در دوجا تاریخ **۱۰۵۳** و ۱۰۵۵ دارد، مجموعاً ۱۲۰ گ. [ف. آیت‌اله گلپایگانی ۲:۴۷].

۱۸ـ لاهور، (یال سنگهاتراست ـ ۵۴: [دیوان] نسخ مورخ ۲۲ ربیع الثانی **۱۰۵۸** در ۴۶۸ ص. [ف. مشترک پاکستان ۷: ۸۱۷].

۱۹ـ تهران سلطنتی ـ ۱۴۶ (ش دفتر ۶۷۲): [در جنگ ص ۱۰۲] شکسته نستعلیق مورخ **۱۰۵۸**، مجموعاً ۱۴۰ ص سطر مختلف. [ف. سلطنتی «دیوانهای خطی»: ۳۵۵].

۲۰ـ ساری، طاهری شهاب: [دیوان] نستعلیق مورخ ۱۴ ج **۱۰۵۹/۲**، ۶۷۰ ص. [نسخه‌های خطیی ۶: ۶۱۹].

۲۱ـ تهران، مجلس ـ ۲۶۶۵ (ش دفتر ۱۳۹۲۲): [در مجموعه] خط مختلف با تاریخهای **۱۰۶۰** و ۱۱۵۱، مجموعاً ۷۱۲ ص سطر مختلف. [ف. مجلس ۸: ۴۲۲].

۲۲ـ تهران، سازمان لغت‌نامه دهخدا ـ ۳۸: [دیوان] نستعلیق ج **۱۰۶۴/۲**، آغاز و انجام افتاده، [نسخه‌های خطی ۳:۱۹].

۲۳ـ تهران، مجلس ـ ۴۷۸۴: [در مجموعه]. نستعلیق مورخ شعبان **۱۰۶۴**، مجموعاً ۳۷۳ گ. [ف. مجلس ۲: ۲۶۳].

۲۴ـ تهران، دانشگاه تهران ـ ۳۵۱۸: [دیوان به همراه شاعر دیگر] نستعلیق مورخ **۱۰۶۵**، ۳۲۲ گ ۱۵ س. [ف. دانشگاه ۱۲:۲۵۳۱].

۲۵ـ کیمهاگ، کتابخانه سلطنتی ـ مجموعه گریستن‌سن ـ ۱۵: [دیوان] نستعلیق مورخ **۱۰۶۸** [نسخه‌های خطیی ۵: ۷۰۵].

۲۶ـ تهران، ملک ـ ۵۳۹۳: [دیوان] نستعلیق با تاریخ **۱۰۶۹**، آغاز و انجام افتاده، ۱۲۹ گ ۱۷ س. [منزوی: ۱۴۱۱].

۲۷ـ قاهره، دارالکتب ـ ۱۳۱م ادب فارسی: [دیوان در مجموعه] تعلیق مورخ صفر **۱۰۷۰**. [ف. مخطوطات دارالکتب ۱:۱۷۷].

۲۸ـ تهران، مجلس ـ ۲۳۲۷ (ش دفتر ۱۳۲۹۰): [در جنگ]. شکسته نستعلیق چلیپا به تاریخ **۱۰۷۲**، مجموعاً ۸۰۴ ص. ۳۰ س. [ف. مجلس ۸:۱۷، ۱۹].

۲۹ـ مشهد، کتابخانه فرخ ـ ۸۲ [در بیاض] نستعلیق مورخ ۱۵ صفر **۱۰۷۵**، [نسخه‌های خطی ۳: ۸۷].

۳۰ـ تهران، عبدالحسین بیات: [در سفینه نظم و نثر ص ۲۴۵] نستعلیق مورخ **۱۰۷۸** و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۴، مجموعاً ۲۲۶ گ، آغاز و انجام افتادگی دارد. [نسخه‌های خطی ۶: ۱۱۴].

۳۱ـ تهران، دانشگاه تهران ـ ۴۷۲۷: [در جنگ ص ۱۳۰ و ۳۵۶ و ۴۱۴ـ۴۱۹] شکسته نستعلیق سده ۱۱ با

www.tabarestan.info
طبرستان

تاریخ ۲۷ ج ۱۰۸۹/۲ مجموعاً ۳۲۹ گ سطر چلیپا. [ف. دانشگاه ۳۶۷۵:۱۴].

۳۲ـ کراچی، موزه ملی ـ ۱۲۴۰ـ۱۹۶۱. N.M: [دیوان] نستعلیق مورخ ۲۱ ذیقعده ۱۰۹۱، آغاز افتاده، در ۴۹۶ ص. [ف. موزه ملی پاکستان: ۵۰۸].

۳۳ـ تهران، مجلس ـ ۲۳۲۸: [مثنوی قضاوقدر در جنگ ص ۴۹ـ۵۷] نستعلیق مورخ ۱۰۹۶. [ف. مجلس ۲۱:۸].

۳۴ـ تهران، دانشکده ادبیات ـ ۹۱ ج: [مثنوی قضاوقدر در جنگ] شکسته نستعلیق سده ۱۱، در میانه نسخه یادداشت ۱۴ محرم ۱۱۷=۱۰۷ را دارد، مجموعاً ۱۳۴ گ ۱۶ س. [ف. دانشکده ادبیات ۱۶۵:۱].

۳۵ـ تهران، دانشکده الهیات ـ ۱۷۲ ج (۱۳۱۸۲): [دیوان] نستعلیق سده ۱۱، ۲۵۱ گ ۱۸ س. [ف. دانشکده الهیات ۱: ۵۹].

۳۶ـ تهران، دانشگاه تهران ـ ۲۴۴۴: [در جنگ ص ۲۹۸] شکسته نستعلیق چلیپای سده ۱۱، مجموعاً ۱۹۱ گ ۳۰ س. [ف. دانشگاه ۹: ۱۰۷۵].

۳۷ـ تهران، ـ ۲۴۲۸: [درکنوزالشعراء ص ۵۰] نستعلیق سده ۱۱، نسخه افتادگی دارد، مجموعاً ۲۷۷ گ ۱۷ س. [همانجا ۱۰۸۷:۹].

۳۸ـ تهران، ـ ۲۴۴۶: [در جنگ ص ۴۵۹] نستعلیق سده ۱۱، مجموعاً ۴۱۵ گ ۱۷ س. [همانجا ۱۱۴۱:۹].

۳۹ـ تهران، ـ ۲۴۴۸: [در مجمع‌الشعراء] نستعلیق سده ۱۱، مجموعاً ۸۸ گ ۱۴ س. [همانجا ۱۱۶۱:۹].

۴۰ـ تهران، ـ ۲۵۰۴: [در مضامین شعراء ص ۲۷] نستعلیق سده ۱۱، پاره‌ای از برگها نونویس است، مجموعاً ۶۱۳ گ ۲۰ س. [همانجا ۱۲۸۲:۹].

۴۱ـ تهران، ـ ۲۶۲۰: [در جنگ ص ۲۳۳] نسخ سده ۱۱: فهرست صدوسی شاعر دارد، مجموعاً ۱۵۵ گ سطر چلیپا. [همانجا ۱۴۹۳:۹].

۴۲ـ تهران، ـ ۳۰۴۱: [در جنگ ص ۲۰۵] نستعلیق سده ۱۱، آغاز و انجام افتاده، مجموعاً ۱۳۳ گ ۱۵ س. [همانجا ۱۰: ۱۹۸۷].

۴۳ـ تهران، ـ ۳۰۹۸: [در جنگ ص ۲۷۲ و ۴۷۰ و ۵۲۶] نستعلیق سده ۱۱، مجموعاً ۲۷۵ گ ۲۴ س. [همانجا ۱۱: ۲۰۴۵، ۲۰۴۸ـ۲۰۴۹].

۴۴ـ تهران، ـ ۳۷۶۵: [در جنگ ص ۶۳ و ۷۴ و ۹۳] نستعلیق چلیپای سده ۱۱. [همانجا ۱۲: ۲۷۵۵].

۴۵ـ تهران، ـ ۳۸۷۱: [در جنگ ص ۱۳ و ۲۰۴ و ۲۵۵] نستعلیق سده ۱۱، مجموعاً ۳۲۴ ص سطر چلیپا. [همانجا ۱۲: ۲۸۵۳].

۴۶ـ تهران، ـ ۴۰۵۸: [در جنگ ص ۱۲۸] نستعلیق سده ۱۱، آغاز و انجام افتاده، مجموعاً ۷۶ گ سطر چلیپا، [همانجا ۱۳: ۳۰۴۲].

۴۷ـ تهران، ـ ۴۳۶۶: [در جنگ ص ۱۲ و ۴۸] شکسته نستعلیق سده ۱۱، راسته و چلیپا. مجموعاً ۷۹ گ ۱۷ س. [همانجا ۱۳: ۳۳۳۵].

۴۸ـ تهران، ـ ۵۴۰۰: [در جنگ] نستعلیق سده ۱۱، آغاز و انجام افتاده، مجموعاً ۳۱۳ گ ۲۱ س.

[همانجا : ۱۵۴۲۴۳].

۴۹ـ تهران، ـ ۸۸۲۳: [در جنگ شعر و نثر فارسی] نستعلیق چلیپای سده ۱۱، آغاز و انجام افتاده در ۱۴۷ گ ۲۲ س. [همانجا ۱۷: ۲۲۸].

۵۰ـ تهران، حاج‌باقر ترقی: [دیوان] مورخ سده ۱۱. [کلیات طالب: شصت وهفت].

۵۱ـ تهران، سپهسالار ـ ۱۴۳ (۹۲۳): [مثنوی قضاوقدر در جنگ] نستعلیق و نسخ بی‌تاریخ، در پیرامون سده ۱۱ نوشته شده مجموعاً ۳۱۸ سطر مختلف. [ف. سپهسالار ۴: ۵۰].

۵۲ـ تهران، دکتر حسین مفتاح ـ ۶۶۴: [در جنگ نظم و نثر] نستعلیق سده ۱۱. [نسخه‌های خطر ۱۳۲:۷].

۵۳ـ تهران، ـ ۸۵۰: [در جنگ شعرهای فارسی. مثنوی ۱۱۷ـ۱۲۲] نستعلیق سده ۱۱. [همانجا ۱۳۳:۷].

۵۴ـ تهران، ـ۸۵۸: [در جنگ نظم و نثر فارسی] نستعلیق سده ۱۱، انجام افتاده. [همانجا ۱۳۵:۷].

۵۵ـ تهران، ملک ـ ۵۰۹۲: [دیوان] نستعلیق سده ۱۱، انجام افتاده، ۱۴۷ گ ۱۴ س. [ف. ملک ۳۰۹:۲].

۵۶ـ اسلام‌آباد، گنج بخش ـ ۱۴۶۶: [دیوان] نستعلیق سده ۱۱، غزلهای اوست. آغاز افتاده، در ۳۱۴ ص. [ف. گنج بخش ۱۴۵۹:۳].

۵۷ـ اسلام‌آباد، ـ ۵۶۹۴: [مثنوی قضاوقدر] نستعلیق سده ۱۱، به دنبال نزهةالارواح (ص ۱۸۲ـ۱۸۷). [همانجا ۱۷۱۹:۳].

۵۸ـ نجف، مکتبةالنجف ـ ۲: [دیوان] نستعلیق سده ۱۱. [نسخه‌های خطی ۴۳۳:۵].

۵۹ـ تهران، دانشگاه تهران ـ ۲۹۵۰: [در جنگ ص ۱۰۶ و ۱۴۰ و ۱۴۲ـ۱۴۳ و ۱۴۶ـ۱۴۷] نستعلیق چند خط از سده ۱۱ و ۱۲. نسخه آشفته و پس و پیش است. مجموعاً ۲۷۴ گ سطر مختلف. [ف. دانشگاه ۱۸۳۹:۱۰].

۶۰ـ تهران، « » ـ ۴۵۳۰: [در جنگ ص ۱۶] گردآورده سده ۱۱ و ۱۲، ۵۳ گ سطر چلیپا. [همانجا ۳۴۷۹:۱۳].

۶۱ـ تهران، ـ ۸۵۱۹: [در جنگ] نستعلیق سده ۱۱ و ۱۲ در ۳۲۱ گ ۱۵ س. [همانجا ۳۶۵۴:۱۴].

۶۲ـ تهران، ـ ۸۵۱۹: [در جنگ] نستعلیق و نیز به چند خط راسته و چلیپا از سده ۱۱ و ۱۲، مجموعاً ۱۸۱ گ. ۲۰ س. [ف. دانشگاه ۱۵۲:۱۷].

۶۳ـ اسلام‌آباد، گنج بخش ـ ۱۴۶۶: [دیوان] نستعلیق سده ۱۱ در ۳۱۴ ص. [ف. گنج بخش ۱۴۵۹:۳].

۶۴ـ تهران، دانشگاه تهران ـ ۲۴۳۸: [در جنگ ص ۱۱۶ و ۱۹۷ و ۲۳۱ و ۳۲۰ـ۳۲۱] نستعلیق چند خط از سده ۱۱ و ۱۳، مجموعاً ۱۷۱ گ ۱۴ س. [ف. دانشگاه ۱۱۱۱:۹].

۶۵ـ تهران، ـ ۲۴۶۶: [در مجموعه ص ۷۱۲ـ۷۱۸] از سده ۱۱ـ۱۳، مجموعاً ۴۳۲ گ ۱۴ س. [همانجا ۱۲۲۷:۹].

۶۶ـ تهران، ـ ۸۰۰۶ [در جنگ] شکسته نستعلیق سده ۱۱ـ۱۳، مجموعاً ۷۷ گ ۱۰ س. [همانجا ۶:۱۷].

۶۷ـ تهران، دکتر حافظ فرمانفرمائیان: [در مجموعه و جنگ ص ۱۷۳] نستعلیق و نسخ از سده ۱۱ و ۱۲ و ۱۳، برگها پس و پیش شده و با افتادگیهای زیاد در صفحات. [نسخه‌های خطی ۵۵۴:۷]. تهران، دانشگاه

www.tabarestan.info تبرستان

تهران ـ فیلم ۳۷۴۳: از روی همین نسخه. [ف. فیلمها ۲:۲۳۷].

۶۸ـ لاهور، دیال سنگهاترست ـ ۵۵: [دیوان] نستعلیق پس از ۱۱۰۰ (سنه الف و مائه و...) در ۳۵۴ ص. [ف. مشترک پاکستان ۷:۸۱۸].

۶۹ـ تهران، دانشگاه تهران ـ ۲۴۵۴:[در مجموعه] شکسته نستعلیق مورخ ۲۴ ج ۱ / ۱۱۰۱، مجموعاً ۱۹۴ گ ۲۵ س. [ف. دانشگاه ۹:۱۱۹۰].

۷۰ـ مشهد، جامع گوهرشاد ـ ۴۳۴:[در جنگ] شکسته نستعلیق مورخ ۲ رمضان ۱۱۰۱، مجموعاً ۱۵۵ گ ۲۱ س. [ف. جامع گوهرشاد ۲:۵۴۰].

۷۱ـ استانبول، طوپقپواسرای ـ ۹۷۸. H: [دیوان] مورخ ۱۱۰۴، ۱۱۳ گ ۱۹ س. [ف. فهمی ادهم ۱:۲۸۴].

۷۲ـ تهران، دانشگاه ادبیات ـ ۹۱ ج: [مثنوی قضاوقدر در جنگ] نستعلیق با تاریخ ۱۱۷ در ۱۱۰۷ در دفتر [ف. دانشکده ادبیات ۱:۱۶۵].

۷۳ـ تهران، مجتبی مینوی ـ ۸۶: [در سفینةالمفردات] دیرترین تاریخ ۱۱۰۸ است. [نسخه‌های خطی ۶:۶۵۱].

۷۴ـ کراچی، موزه ملی ـ ۳۰۵ـ۱۹۷۱. N.M : [دیوان] نستعلیق سده ۱۲ با تاریخ نونویس ۱۱۲۵ در ۲۹۰ ص. دارای قصیده و غزل. [ف. موزه ملی پاکستان:۵۰۸].

۷۵ـ قاهره، دارالکتب ـ ۴۴ م ادب فارسی: [دیوان] تعلیق مورخ ۱۱۲۵، ۱۷۲ گ ۲۱ س. [ف مخطوطات دارالکتب ۱:۱۷۷].

۷۶ـ اسلام‌آباد، گنج بخش ـ ۹۷۵۲: [دیوان] نستعلیق مورخ ۱۱۲۶، دارای غزل، رباعی و قصیده [ف. مشترک پاکستان ۷:۸۱۹].

۷۷ـ تهران، مجلس ـ ۲۳۲۴ (ش دفتر ۱۴۰۸۹): [در جنگ ص ۲۲ و ۶۵ و ۷۴ و ۷۶] نستعلیق مورخ ۱۴۱ = ظاهراً ۱۱۴۱، آغاز و انجام افتاده، مجموعاً ۲۵۲ ص ۲۰ س. [ف. مجلس ۸:۹].

۷۸ـ قاهره، دارالکتب ـ ۱۷۳ م ادب فارسی: [کلیات] مورخ ۱۵ شوال ۱۱۴۳، ۲۴۹ گ ۱۸ س. [ف. مخطوطات دارالکتب ۲:۷۰].

۷۹ـ تهران سلطنتی ـ ۱ (ش دفتر ۴۲۴): [در دیده مغول] بدون تاریخ، یادداشتهایی با تاریخ ۱۱۴۴ ـ ۱۱۵۱ دیده می‌شود، مجموعاً ۱۰۶۲ ص ۱۲ س [ف. سلطنتی ۱:۲۳].

۸۰ـ تهران، ملی ـ ۳۰۴۰ /ف (۲۵۵۹ /د): [در جنگ شعر] نستعلیق مورخ ۱۱۵۲، مجموعاً ۲۸۹ گ. اس. [ف. ملی ۶:۸۳۸].

۸۱ـ لاهور، دانشگاه پنجاب ـ API/VI ۵۶ ۲۵۲(۴۶۱ ف): [دیوان] مورخ ۲۰ رجب ۱۱۶۵. [ف. عبدالله ۲:۳۴۷].

۸۲ـ انگلیس، موزه بریتانیا ـ (۳۷۶) OR ۴۷۷۲: [مثنوی قضاوقدر] با تاریخ ۱۱۷۰ در دفتر. [ذیل‌ریو: ۲۳۴].

۸۳ـ تهران، مجلس ـ ۲۶۶۶ (ش دفتر ۳۵۵۸۰): [در مجموعه] شکسته نستعلیق مورخ ۱۱۷۱، مجموعاً

۶ ص ۱۵ تا ۱۷ س. [ف. مجلس ۸:۴۲۷].

۸۴ـ تهران، دانشسرای عالی ـ قریب ۳۲: [دیوان] نستعلیق سده ۱۲، آغاز و انجام افتاده. [نسخه‌های خطی ۵:۶۲۷].

۸۵ـ تهران، دانشگاه تهران ـ ۴۴۷۶: [در جنگ ص ۲۵] شکسته نستعلیق نوشته سده ۱۲، مجموعاً ۸۶ گ سطر چلیپا. [ف. دانشگاه ۱۳:۳۴۲۶].

۸۶ـ تهران، سپهسالار ـ ۲۹۱۳ (۹۳۶): [قصیده در جنگ]. نسخ و نستعلیق سده ۱۲، مجموعاً ۴۵۰ گ سطر مختلف. [ف. سپهسالار ۴:۶۸].

۸۷ـ تهران، مجلی ـ ۱۰۱۹ (۱۶۱۰۷): [دیوان] نستعلیق ظاهراً مورخ ۱۲ درحدود ۱۷۰۰۰ بیت، در بیشتر صفحات کلمه «صح» که حاکی از تصحیح نسخه است دیده می‌شود، ۴۳۴ گ ۳۳ بیتی [ف. مجلس ۳:۳۴۱].

۸۸ـ تهران، ـ ۱۳ اهدائی رهی معیری (ش دفتر ۸۰۷۴۱): [دیوان] نستعلیق بی‌تاریخ (سده ۱۲)، ۳۳۱ ص۱۶ س متن، ۳۰ نیم سطر حاشیه [همانجا ۱۸:۱۷].

۸۹ـ تهران، ملک ـ ۵۲۹۱: [دیوان] نستعلیق سده ۱۲، ۲۹۵ گ ۲۰ س. [منزوی:]۲۴۱۲.

۹۰ـ تهران، ملی ـ ۲۲۵/۲۱ /ف (۱۶۷۰/۲۰۳۰/س): [در مجموعه] شکسته نستعلیق سده ۱۲، مجموعاً ۲۱۶ گ ۲۸ س. [ف. ملی ۱:۲۳۰].

۹۱ـ تهران، ـ ۲۸۶۶/ ف (۲۲۶۳/د): [رباعیات در مجموعه رباعیات] نستعلیق محتملاً از سده ۱۲، مجموعاً ۲۵ گ ۱۴ س. [همانجا ۶:۵۲۱ـ۵۲۵].

۹۲ـ مشهد، دانشکده الهیات ـ ۲۲۶۹۰: [در جنگ]نستعلیق سده ۱۲، مجموعاً ۲۲۰ گ ۱۷ س آغاز و انجام ناقص. [ف. الهیات مشهد ۳:۸۳۷].

۹۳ـ لس‌آنجلس، دانشگاه لس‌آنجلس ـ C ۴۲: [دیوان] سده ۱۲ در ۱۰۰ گ. انجام افتاده [نسخه‌های خطی ۱۱/۱۲:۴۲].

۹۴ـ انگلیس، موزه بریتانیا ـ ۹۷۴۳. OR: [دیوان] نوشته شده ۱۲. [همانجا ۴:۶۷۸].

۹۵ـ انگلیس، ـ ۱۰۹۳۵. OR: [دیوان] نوشته سده ۱۲. [همانجا ۴:۶۸۰].

۹۶ـ اسلام‌آباد، گنج بخش ـ ۴۸۴۳: [در جنگ] نستعلیق دو کاتب از سده ۱۲، مجموعاً ۳۷۶ ص. [ف. گنج بخش ۱:۳۸۶].

۹۷ـ گجرات، احمد حسین قلعه‌داری ـ ۲۴۲: [دیوان] نستعلیق سده ۱۲، در ۱۵۴ ص. [ف. مشترک پاکستان ۷:۸۱۹].

۹۸ـ استانبول، طوپقپوسرای ـ R ۱۰۰۸: [دیوان] نوشته حدود ۱۲. [ف. فهمی ادهم ۱:۲۸۴].

۹۹ـ ترکیه، کتابخانه مغنیسا ـ ۶۴۱۲/۲: [دیوان به همراه دیوان شاهر دیگر] نستعلیق بدون تاریخ (ظاهراً سده ۱۲). [ف. مغنیسا:۵۰].

۱۰۰ـ کشمیر، کتابخانه کشمیر ربهوپال ـ ۶۱۶: [دیوان] نستعلیق قرن ۱۷ م (سده ۱۲) در ۲۱۸ گ. [ف.

www.tabarestan.info
تبرستان

کتابخانه کشمیر ربهوپال: ۹۷].

۱۰۱ـ لس‌آنجلس، دانشگاه لس‌آنجلس ـ ۱۰۲ C: [در جنگ شعر فارسی] نستعلیق چلیپای سده ۱۲ و ۱۳ [نسخه‌های خطی ۲۶:۱۲/۱۱].

۱۰۲ـ اسلام‌آباد، گنج بخش ـ ۴۷۵۵: [در جنگ] نستعلیق سده ۱۲ و ۱۳، مجموعاً ۲۶۰ ص. [ف. گنج بخش ۳۸۵:۱].

۱۰۳ـ تهران، مجلس ـ ۲۹۱ (ش ثبت قدیم ۴۴۶۵۵ جدید ۵۴۱۸): [در مجموعه] به چند قلم با تاریخ‌های ۱۰۸۹ و ۱۲۰۱ (اشعار طالب در ۲۰۱)، مجموعاً ۱۴۵۷ ص سطر مختلف. [ف. مجلس ۲۸۱:۲۱].

۱۰۴ـ تبریز، کتابخانه ملی ـ ۵۳۰ اهدائی نخجوانی (ش دفتر ۲۵۴۴): [دیوان] نستعلیق مورخ ۱۲۰۱، ۳۴۹ گ سطر مختلف. [ف. کتابخانه ملی تبریز ۵۹۹:۲].

۱۰۵ـ تهران، سلطنتی ـ ۴۷۰ (ش دفتر ۵۱۲): [در مجموعه نظم و نثر] نستعلیق بدون تاریخ، با یادداشتهایی به تاریخ ۱۲۰۷ و ۱۲۷۱، مجموعاً ۸۶۷ ص. [ف. سلطنتی ۲: ۱۱۷۶].

۱۰۶ـ تهران، دانشگاه تهران ـ ۴۱۹۹: [در مجموعه] نستعلیق روز ۵ شنبه رجب ۱۲۲۵، مجموعاً ۱۰۱ گ ۲۰ س. [ف. دانشگاه ۳۱۷۱:۱۳].

۱۰۷ـ کراچی، موزه ملی ـ ۱۷۶/۵ ـ ۱۹۶۲. N. M.: [دیوان درهامش دیوان شاعر دیگر از ص ۱۷ـ۳۶۷] نستعلیق مورخ ۱۲۳۳. [ف. موزه ملی پاکستان: ۵۰۸].

۱۰۸ـ کراچی، ۱۳B‌ـ۱۹۶۵. N. M. [گزیده دیوان در مجموعه از ص ۱۶۶ـ۳۳۴] نستعلیق سده ۱۳ با یادداشت ۱۲۳۷. [همانجا: ۵۰۸].

۱۰۹ـ لاهور، دانشگاه پنجاب ـ ۷۲ SPI/VI ۵۱۲۱: [دیوان] نستعلیق مورخ ۱۲۵۰. [ف. عبدالله ۵۲۷:۲].

۱۱۰ـ مشهد، دانشکده ادبیات ـ ۲۱۶ فرخ: [منتخب دیوان در مجموعه] نستعلیق چهارشنبه ۵ ج ۱۲۶۹/۲، ۱۴۴ گ ۱۴ س. [ف. دانشکده ادبیات مشهد: ۱۹۶].

۱۱۱ـ تهران، سنا ـ ۱۱۴۵ (۱۷۳۴۸): [در جنگ نظم و نثر] نستعلیق با تاریخ ۲۴ رجب ۱۲۷۳، مجموعاً ۲۲۵ گ ۲۰ـ۱۷ س. [ف. سنا ۲: ۱۳۴].

۱۱۲ـ تهران، مجلس ـ ۲۳۲۹ (ش فهتر ۱۳۷۵۸): [در جنگ ص ۲۵۸ و ۳۳۸] نستعلیق با تاریخ ۱۲۴۷ و ۱۲۷۵، مجموعاً ۹۸۵ ص. ۱۶ س. [ف. مجلس ۳۵:۸].

۱۱۳ـ تهران، ـ ۲۳۳۳۸ (ش دفتر ۱۳۹۱۳): [در جنگ ص ۶۲] نستعلیق و شکسته با تاریخ ۱۲۹۲، مجموعاً ۳۸۱ ص. [همانجا ۴۷:۸].

۱۱۴ـ بابل، عباس جهانیان: [دیوان] نوشته سده ۱۳. [کلیات طالب: شصت و هفت].

۱۱۵ـ تهران، دانشکده حقوق ـ ۹۷ ج: [در جنگ] نستعلیق سده ۱۳، مجموعاً ۵۳ گ سطر چلیپا. [ف. دانشکده حقوق: ۸۴].

۱۱۶ـ تهران، ملک ـ ۵۵۴۳: [دیوان] شکسته نستعلیق سده ۱۳ در متن وهامش، ۱۶۳ گ ۱۸ س. [ف. ملک ۳۱۰:۲].

۱۱۷ـ تهران، ملی ـ ۲۰۰ /ف: [در جنگ] نستعلیق محتملاً از سده ۱۳، مجموعاً ۱۰۸ گ ۱۲ س. [ف. ملی ۱۹۸:۱].

۱۱۸ـ تهران، ـ ۲۸۱۹/۷ /ف: [در مجموعه] نستعلیق سده ۱۳، [همانجا ۴۵۴:۶].

۱۱۹ـ تهران، ـ ۳۰۵۰ /ف (۲۵۶۹ /د): [در جنگ] نسخ و نستعلیق شکسته سده ۱۳، مجموعاً ۱۸۸ گ ۲۰ س. [همانجا ۸۴۹:۶].

۱۲۰ـ تهران، دانشگاه تهران ـ ۴۴۰۵: [در جنگ ص ۹۳] نستعلیق سده ۱۳ و ۱۴ مجموعاً ۱۰۶ گ سطر چلیپا. [ف. دانشگاه ۳۳۶۶:۱۳].

۱۲۱ـ کراچی، استاد پیر حسام‌الدین راشدی: [دیوان] نستعلیق شکسته ۱۵ مه ۱۹۶۴ (۱۳۸۴) در ۵۸ ص ۱۹ س. [ف. مشترک پاکستان. ۸۲۰:۷].

۱۲۲ـ تهران، دانشکده حقوق ـ ۳۷۵ ج (۶۱۱۶۶): [در جنگ] شکسته سده ۱۴، مجموعاً ۱۶۳ گ سطر چلیپا. [ف. دانشکده حقوق ۸۴:].

۱۲۳ـ تهران، مجلس ـ ۲۳۴۰) ش دفتر ۷۴۲۸۳): [در جنگ] نستعلیق بدون تاریخ (سده ۱۴) مجموعاً ۸۳ ص ۲۵ س. [ف. مجلس ۵۱/:۸].

۱۲۴ـ تهران، ملی ـ ۱۹۴۰ /ف (۶۵۰ /م): [در جنگ اشعار] شکسته نستعلیق سده ۱۴، مجموعاً ۱۱۹ گ ۱۷ س. [ف. ملی ۴۰۱:۴].

۱۲۵ـ تبریز، کتابخانه ملی ـ ۱۲۸۴ اهدائی نخجوانی (ش دفتر ۲۵۹۴): [منتخب دیوان در جنگ از ۱ـ۱۵۲] نستعلیق بدون ذکر نام کاتب و تاریخ، مجموعاً ۳۲۹ گ سطر مختلف [ف. ملی تبریز ۳۵۰:۱].

۱۲۶ـ تهران، دانشگاه تهران ـ ۸۱۲۶: [در جنگ] نستعلیق چلیپا در دو ستون با سه نوع خط، آغاز و انجام افتاده، مجموعاً ۹۴ گ ۱۲ س. [ف. دانشگاه ۳۸:۱۷].

۱۲۷ـ تهران، کتابخانه نوربخش ـ ۴۶۵: [دیوان] نستعلیق بی‌تاریخ، ۱۳۲ ص ۳۳ س [ف. کتابخانه نوربخش ۱۴۸:۲].

۱۲۸ـ تهران، مجلس ـ ۵۱۱۴: [در مجموعه]. نستعلیق، مجموعاً ۷۱۵ گ ۱۸ ص. [ف. مجلس ۲۵۳:۲].

۱۲۹ـ تهران، ـ ۲۳۲۸: [مثنوی قضاوقدر در جنگ ص ۴۹ـ۵۷]: نستعلیق چند خط چلیپا. [همانجا ۲۱:۸].

۱۳۰ـ تهران، گلچین معانی: [بخشی از دیوان] بدون ذکر تاریخ، ۳۵۰ بیت از ساقی نامه اوست. [نسخه‌های خطی ۳۶:۱].

۱۳۱ـ قم، آیت‌الله گلپایگانی ـ ۳۵۶: [در جنگ شعری] نستعلیق، مجموعاً ۱۵۱ گ سطر چلیپا. [ف. آیت‌الله گلپایگانی ۳۰۲:۱].

۱۳۲ـ قم، آیت‌الله مرعشی ـ ۲۳۰۵: [در جنگ]. نستعلیق با یادداشتهای مختلف، مجموعاً ۱۲۰ گ سطر مختلف. [ف. آیت‌الله مرعشی ۲۸۸:۶].

۱۳۳ـ مشهد، کتابخانه فرخ ـ ۸۳: [در جنگ] بدون ذکر مشخصات نسخه. [نسخه‌های خطی ۸۸:۳].

۱۳۴ـ مشهد، ـ؟: [دیوان]. بدون ذکر مشخصات نسخه. [همانجا ۹۰:۳].

www.tabarestan.info
تبرستان

۱۳۵ـ لس‌آنجلس، دانشگاه لس‌آنجلس ـ ۱۲۲۶ .M: [در جنگ شعر فارسی] نستعلیق چلیپای چهارستونی. بدون ذکر مشخصات نسخه. [نسخه‌های خطی ۲۹:۱۲/۱۱].

۱۳۶ـ انگلیس، بادلیان ـ ۶۹. Add اوزلی (ش ۱۲۴۱): [دومثنوی در مجموعه]، مجموعاً ۴۱۲گ دارای ۶۲ رساله.

*تهران، دانشگاه تهران ـ فیلم ۱۲۳۶ و ۱۳۳۸: از همین نسخه [ف. فیلمها ۱:۵۸۶].

۱۳۷ـ بنگال، ـ آسیائی ـ ۱ـ قصاید (۴۸۶): [قصاید طالب} نستعلیق. [منزوی: ۲۴۱۲].

۱۳۸ـ بنگال، ـ OA ۷۳/۱۷ مجموعه‌ها (۱۰): [دیوان] نستعلیق، تاریه یاد نشده. [همانجا: ۲۴۱۲].

۱۳۹ـ اسلام‌آباد، نیشنل آرشیو ـ ۷: [دیوان] تاریخ و نشانی دیگر یاد نشده. [ف. مشترک پاکستان ۷:۸۲۰].

۱۴۰ـ پیشاور، ریکارد آفیس ـ ۷۵: [دیوان] نستعلیق بی‌تاریخ در ۵۸۲ ص. [همانجا ۷:۸۲۰].

۱۴۱ـ پیشاور، عجایب گهر: [دیوان] تاریخ و نشانی دیگر یاد نشده است. [همانجا ۷:۸۲۰].

۱۴۲ـ حیدرآباد، کتابخانه استان سند: [دیوان] بدون ذکر مشخصات نسخه. [کتابخانه‌های پاکستان ۱:۴۳].

۱۴۳ـ استانبول، طوپقپوسرای ـ ۹۳/۶. HI: [دیوان] بدون ذکر مشخصات نسخه. [ف. فهمی ادهم ۱:۳۱۲].

۱۴۴ـ مدینه، مکتبة عارف حکمت ـ ۱۱۴ (۱۳۷): [دیوان] در فهرست به شماره ۱۳، ۱۸۰گ همراه با دیوان شاعری دیگرو [نسخه‌های خطی ۵:۴۸۷].

۱۴۵ـ هند، اصفیه ـ ۱۶۱۶ دیوان [دیوان] نستعلیق، حدود ۷۰۰۰ بیت در ۱۲۴ گ ۱۶ س. [ف. آصفیه ۳:۳۳۵].

سروده‌ها ـ چاپی

۲ـ۱:

۱ـ طالب آملی، محمد. **تذکره طالب آملی (معه انتخاب کلام)** با عبدالحمید عرفانی، عبدالرشید کراچی: بی‌نا، ۱۹۶۵ م، ۱۳۸ ص.

۲ـ طالب آملی، محمد **کلیات اشعار ملک‌الشعراء طالب آملی.** به اهتمام و ... محمد طاهری شهاب. تهران: سنائی، [تاریخ مقدمه ۱۳۴۶]، ۷۲+۱۴۶ ص.

در بخشی از این مقاله آمده‌است، که طالب مذهب اثنی‌عشری را پذیرفته و به اصول آن پای بند بوده است در اشعارش بیشتر مدح علی (ع) مولای متقیان، امام رضا (ع) مهدی صاحب الزمان (ع) و اشاره‌ای به دشت کربلا دیده می‌شود.

عجب گر توانم به صد قرن، دیدن
از او تخته‌یی برکران او افتاده
علیّ‌ولی، آنکه از ضرب تیغش
تن خصم چون فرقدان اوفتاده
گهرگشته آوارهٔ جودش آنگه
به گوش گرامِ جهان اوفتاده
تب لرزه از هیبت ذوالفقاری
براندام هفت آسمان اوفتاده
صدف گشته خاک نجف گوهرش را
از آن آبروی جهان اوفتاده
چو طالب من و سجدهٔ آستانش
که آن قبلهٔ، راستان، اوفتاده

(۳۱۳۰ ب / ۹۴)

وه چه درگاه رشگ عرش برین ... فرش او دیده‌های حورالعین
چون فروش منقش اندرْوَیْ ... گسترانیده بال روح امین
آستانش زگرد کافوری ... توتیا بخش دیده‌های یقین
درگه کیست آن رفیع مقام ... که از او می‌چکد تراوش دین
درگه پادشاه مُلک‌صفا
نقد حیدر علی بن موسی
آن شهنشاه آسمان‌خرگاه ... که سجودش چکد ز جباه
آستانت که منبع فیض است ... قبلهٔ خاص باد و کعبه عام ...

(ترجیحات طالب)

در قصیده‌ای دیگر از مردم زمان می‌نالد. پیشرفت طالب در شعر و نفوذ در دربار حسادت دیگران را برانگیخت تا اینکه مورد ظن ابنای روزگار قرار گرفت. اعتقادات و مذهب طالب از یک سو، یافتن سمت ملک الشعرایی دربار از سوی دیگر زمینه برای هرگونه حسادت و دشمنی را مساعد کرد. طالب که یک شاعر فطری و طبیعی است خوش ذوق و حاذق و حساس، به امام زمان (عج) پناه می‌برد تا شاید بر زخم زبان همنوعانش مرهمی باشد و ظهور آن حضرت را از خداوند می‌خواهد تا عدل و دوستی را در بین مردم برقرار کند، در این قصیده او خود را برتر از شعرای

پیشین مثل انوری، عنصری می‌داند بر اشعارش مفاخره می‌کند پس از شرم سیاه دلان روزگار به نقد عسگری درگاه امام منتظر پناه می‌جوید:

طبعم کند در آتش معنی سمندری — وانگه فشاند از پروبال آب کوثری
نطقم زپرده‌های صنم خانه خیال — هر دم به جلوهٔ آرد بتهای آذری
با من سخنوران که در این عرصهٔ سخن — هرلحظهٔ می‌زنند نوای برابری
انصاف نیست ورنه این عرصهٔ کلام — برمن مسلم است طریق سخنوری
مجموعه خیل من آمد به روی کار — منسوخ گشت نسخهٔ دیوان انوری
آتش فشاند عنصر طبعم بر این بساط — با خاک گشت یکسان ابیات عنصری
آن کور باطنان نشناسند از سفال — با آنکه خویش را همه گیرند جوهری
از شرم این سیاه‌دلان می‌برم پناه — بردرگه امام زمان نقد عسگری
مولای دین محمد مهدی که شرع او — داده رواج قاعدهٔ دین جعفری

ب ۳۴۲۵
ص ۱۰۸

از این جهت از مهدی (ع) می‌خواهد که جهان را باعدلش سراسر زینت دهد و حاسدان را ناکام بگرداند. و آرزوی ظهور هر چه زودتر او را دارد:

وقت است کز نشیمن اقبال مستدام — چون خور برون خرامی با تیغ حیدری

ب ۳۴۸۰
۱۰۹

اشاره شد که مدایح موجود در دیوان طالب بیشتر به علی (ع) اختصاص دارد سپس امام رضا (ع) و مهدی صاحب الزمان را مدح می‌کند. همچنین اشاره مختصر به دشت کربلا هم دارد:

وگر دامن کعبه ناید به دستش — به چنگ آورد دامن کربلائی
غم وگر از هول محشر نباشد کسی را — که دارد چو شاه نجف شیوایی

۲۱۴۱۸
ب

طالب از مدح پادشاهان زمان هم غافل نماند بلکه محور اصلی کار اوست در قصیده‌ای به این امر اشاره دارد ولی مدح اهل بیت را یک نغمه خاص می‌داند و برمدح امیران ترجیح می‌دهد.

نغمه مدح زن اما نه همین نغمه عام — مدح شاهنشه دین پرورِ اسلام نواز
نور پیشانی محِصْر فلک جود علی — که بود شعشعهٔ فکرت او نحل گذار

(قصیده ۷-۲۰۷۶)

نویسنده: ابراهیم ابراهیم تبار ـ مدرس مرکز پیام نور آمل
فروردین ماه ۷۵
به مناسبت بزرگداشت طالب

«بسمه تعالی»

زبان مردم مازندران در زمان طالب زبان تبری بوده است در صورتیکه زبان ملّی و دینی، فارسی و عربی بود. تعلیم و تعلم زبان ادبی آن روزگار و مهارت در زبان و ادبیات عرب، در محیط بستهٔ آن روزگار نیاز به تلاش وافر داشت و پشتکاری مابینه طلب می‌کرد با رجوع به دیوان اشعار طالب آملی، قصیدهٔ منسوب به او که بنام میرابوالقاسم حاکم آمل (بعد از درگذشت میرعلی خان) که طالب به روزگار بیست و دوسالگی او را ستوده، قدرت زبانی و سخن ضمنی و سخن سنجی او را نمایان می‌کند. بی‌اعتنایی محیط و عدم توجه کارگزاران حکومتی آن زمان نسبت به طالب و روزگار پریشان مردم بر روحیهٔ تلاشگر و تعالی خواه او گران آمده و تاب تحمّل ماندن را در محیطی ملال‌آور، در خود ندید به ناچار آهنگ هجرت از یار و دیار نمود. حضور ایشان در مرکز ایران نیز دیری نپایید چون در آنجا نیز میدانی برای پیشرفت خود نمی‌دید. بناگزیر به دیار هند که در آن زمان مهد پرورش شاعران و ادب دوستان بوده مسافرت کرده و ماندگار شد. حضور طالب در هندوستان درمدت کمتر از بیست سال و با توجه به مجال اندکی که یافته بود از خود جهانی از آثار بکر شعری که خاص شیوه و توجه وی بود بیادگار گذاشت گذشته از آنکه خود در دیار غربت و بی‌کسی به مقام ملک‌اشعرائی دست یافته بود بلکه برای همیشه اعتبار و حیثیت فرهنگی برای مردم مازندران به ویژه برای مردم آمل کسب کرده و نام خود را سربلند و جاوید ساخته است.

آن دسته از تذکره نویسان که پس از درگذشت طالب همانند آذر و نیز: پژوهشگران معاصر، با توجه به دیدگاه دانشی امروز نقدهایی چندگونه در جهت رد طالب درصدد بیان ضعف بعضی از سروده‌های طالب برآمده و مجموع زحمات و تلاش وی را نادیده انگاشته کاری نادرست و دور از صواب انجام داده‌اند آیا اینان لختی اندیشیده‌اند شاعری که دورهٔ کوتاه زندگانی او، که نیمی از آن در محیطی بسیار ناگوار و نیم دیگر در غربت و تنهایی و بیمار و بی‌کسی سر شده است چگونه توانسته است اینهمه اثر و نشانه که مجموعه‌ای از تفکرات اجتماعی وادبی که خاص روحیهٔ شاعری آن عصر است از خود به یادگار بگذارد یا اینکه کدامیک از شاعران هم‌عصر است از خود به یادگار بگذارد یا اینکه کدامیک از شاعران هم‌عصر او با توجه به محیط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی زمان خویشی توانسته، به تناسب آثاری اینگونه از خود برجای نهد و همچنین کدامیک از شاعران پارسی‌گو توانسته آثاری یک‌دست بدون گرئهٔ زبانی از خود به‌یادگار بگذارد با اینکه اکثر فارسی زبان بوده‌اند، عموماً درپرداخت زبانی، دچار ماندگی هستند.

طالب آملی با توجه به محیط اجتماعی که در آن بالیده شده و پس از آن و تمام ناگواری‌ها و سختی‌هایی که در طول زندگی کوتاه خود متحمل شده براستی در خور تحسین و آفرین است. طالب تنها شاعر و شخصیت فرهنگی ایرانی در زمان خویش است که توانسته در بلاد غربت به مقام ملک‌الشعرایی دست یابد. لذا تنها صائب تبریزی را می‌توان هم شأن وی دانست چنانچه خود صائب، در دربارهٔ طالب فرموده است.

www.tabarestan.info
تبرستان

بطرز تازه قَسَم یاد می‌کنم صائب   که جای طالب آمل در اصفهان پیداست

خلاصه مقاله نصراله هومند کتابدار

طالب آملی از جملهٔ ستارگانی است که همواره هنرپردازیها و سخن‌سرایهایش از تارک فرهنگ ایران و آمل می‌درخشد او دانش ابتدایی را در زادگاهش آمل فراگرفته و در نوجوانی به سلک شاعری راه یافته است. این انسان فاضل از شاعران سدهٔ یازدهم هجری قمری می‌باشد و در ابیات عرب و ادبیات پرمغز و کهن فارسی استاد بوده و در منطق و حکمت و عرفان و هندسه دستی داشته است. ایشان از هرگونه علاقه و دلبستگی به مقام و ثروت دنیوی مبری بوده و این مهم از تعمق و تفکر در اشعارش هویدا است به طوری که جهانگیرشاه او را به مقام محصردار سلطنتی برگزید ولی او به استناد این شعر نپذیرفت.

اگر دهر یک قطعه یاقوت گردد   بر او بینم از چشم بی‌اعتنایی
چون مهر تو دارم چه خاصیت به مُهرت   مرا مهر داری به از مُهرداری

او در قصیده بر طریقه قدما، به ویژه کمال، ظهیر و خاقانی رفته در مدح و مرثیه قریحه کم نظیری نشان داده است. غزل طالب لطف و حال و هوایی دیگر دارد. معانی باریک و خیالهایی بدیعی که از طریق استعاره‌های ابداعی و تشبیهات نادر و بی‌سابقه در غزل آفرید او را به روش تازه‌ای در سخنوری این عصر هدایت کرده و شعر فارسی را تحولی سریع و تغییری آشکار سوق داده است.

خلاصه‌ای از نوشته آقای قربان حسن‌زاده دانشجو مرکز پیام نور آمل

بسمه تعالی

در بخشی از این مقاله آمده است طالب چون آوازه ادب‌پروری جهانگیر پادشاه وامرای هند را شنیده بود و از طرف دیگر خواهان شهرت‌طلبی و کسب مقام و منزلت بود به جای رفتن به وطن خویش (مازندران) عنان به صورت هندگشایند زیرا چه در زمان او و چه قبل از او شعرای ایرانی به علت عدم توجه دربار صفوی شعر و ادب، آرزومند هندوستان بودند سلاطین هندی جمع زیادی از شعرای ایرانی را به طرف خود جلب نموده و از هرگونه پاداش وصله به آنها خودداری ننموده‌اند. شبلی نعمانی درکتاب شعرالعجم به قول ادوار برون می‌نویسد: قریب یکصد و هفتاد نفر شاعر ایرانی در درباره ساطین وامرای گورکانی هند نیز زیسته‌اند. طالب نیز بدین جهت رهسپار هند گردید و در هنگام رفتن از ایران به هندوستان این رباعی را سرود:

طالب گل این چمن به بستان بگذار   بگذار که میشوی پشیمان بگذار
هندو نبرد بتحفر کس جانب (هند)   بخت سیه خویش به (ایران) بگذار

دیوان طالب به تصحیح شهاب طاهری ص، رباعی ۴۱۰، ب ۱۹۲۰۰

درباره مرگش چنین آمده است خویی آزادمنش از طرفی و علت اعتیاد مداوم او را به افیون و بروز بیماریهایی گوناگون از جمله آبله که با جسم نحیف او دائماً در مبارزه بودند از ادامه خدمت درباری بازداشته و به انزوا ریاضت وادارش نمودند تا جائیکه موجبات مرگ وی را فراهم ساختند.

مصطفی خداداد: دانشجو

www.tabarestan.info
تبرستان

بسمه تعالی

(سروده طالب به عنوان یک سرمایه معنوی در دلها جاودانه خواهد ماند هر انسان اندیشمند از شنیدن قطعات فوکلوریک طالب به این نتیجه می‌رسد که سراینده سرود، خود جزیی از روح طبیعت است به همین علایق طبیعت را در حفظ پیوند با انسانها به لطیف‌ترین و ظریف‌ترین حالت بیان می‌نماید)

خلاصه‌ای از نوشته ابوالقاسم امینی - روزنامه‌نگار

بسمه تعالی

در بخشی از این مقاله آمده است سبک هندی نتیجه تحول مکتب وقوع است که به دنبال شیوهٔ بابا فغانی بروز می‌کند و به آرامی پیش می‌آید شکل می‌گیرد و پخته می‌شود. آنهم در شرایطی نامناسب که زندگی هنری در ایران عملاً غیرممکن و شعر تغزلی حرام می‌شود و باید گفت: از میان شاعران طراز اول این سبک علاوه بر عرفی شیرازی و نظیری نیشابوری و بیدل دهلوی و صائب تبریزی، طالب آملی را می‌توانیم نام ببریم که حتی در بعضی از مختصات اندیشه سبک هندی برتر از دیگر شاعران زمانش بود و علاقمندی او به وابسته‌های عددی که از مشخصات این سبک است در شعرش از بسامد بالای برخوردار است مثلاً عدد صد (۱۰۰) در قصاید (۴۴ بار)، قطعه (۵)، ترکیب بند (۶) مثنوی (۲۸)، غزل (۴۲۵) در قصاید منسوب (۳۳) قطعه (۱)، غزل با تخلص آشوب (۵)، غزلیات (۲۱) ابیات پراکند (۴) که در مجموع (۵۷۲) عدد ۱۰۰ بکار برده است.

عددی بصد عذر از لب خود می‌گردانم افغان را
که یکدل گر بسوزد به که صد جان در عذاب افتد

خانم طاهره شاکریان - دانشجو

www.tabarestan.info
تبرستان

«در مورد قویترین انگیزه اینجانب در خدمتگزاری به امر آموزش و فرهنگ زادگاهم به یادآوری عواملی است که مانع از ادامه تحصیلاتم بودند و حال تا آنجا که در توان دارم نمی‌گذارم هیچکس از تحصیلات و کسب معارف محروم بماند.»

خلاصه‌ای از زندگینامه و خدمات حاج علی‌اصغر هادیزاده پدر بزرگوار شهید هادیزاده

زندگی فردی را قلم می‌زنیم که می‌تواند اسوه و سرمشقی برای نسل حاضر و آینده گردد از شخصیتی خودساخته و از طبقه عادی جامعه سخن می‌گوئیم که از صفر به صفر رسید و بدون احساس خستگی و با استقامت دوچندان و توکّل بر خداوند متعال به پاخاست.

در فروردین ماه ۱۳۰۲ شمسی در محله پائین بازار آمل در خانه مردی متدین به نام محمدعلی کودکی چشم به جهان گشود که او را علی‌اصغر نام نهادند.

هنوز پنج بهار از عمرش سپری نشده بود که از سایه پرمهر پدر محروم ماند و تحت سرپرستی برادر بزرگتر به شغل کفّاشی پرداخت. وی در جوانی یعنی در ۱۱ سالگی مادرش را از دست داد و از سرچشمه مهر و محبت مادر بی‌نصیب ماند. دوران جوانی را به پیشه‌وری ساده گذراند. در ۲۳ سالگی ازدواج کرد و آنگاه با سرمایه‌ای مختصر از اندوخته‌های خود به تجارت پرداخت در پی نابسامانی بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ مشکلات اقتصادی و سختیهای فراوانی به او روی آورد که به تکیه بر ایمان به خداوند بزرگ همه آن مصائب را پشت سر گذاشت. در همین زمان بیماری سختی گریبانگیرش شد چنانکه او را کاملاً زمینگیر کرد، در این حال با تمسّک به خاندان عصمت و طهارت (ع) بخصوص باب‌الحوائج ابوالفضل‌العباس (ع) تعهّد نمود که در صورت رهایی از بیماری و بدست آوردن قدرت $\frac{1}{4}$ سرمایه خود را در راه خدا صرف نماید، نذرش برآورده شد و او نیز به تعهّد خویش جامه عمل پوشاند.

در سال ۵۲ تصمیم به زیارت خانه خدا گرفت ولی سابقه بیماری او در کمیسیون پزشکی مشکلاتی برایش پدید آورد اشتیاق او به طواف بیت‌الله‌الحرام وی را برانگیخت تا دوباره متوسل به ابوالفضل گردد باین نیت که در صورت رفع این معضل نیمی از امکانات مالی خود را در راه خدا مصروف دارد سرانجام ایمان پاک و قلبی‌اش، این دشواری را از پیش پا برداشت. او نیز بعهد خویش وفاکرد. از آن پس آنچه راکه حاصل کسب حلال او بود در راه احیاء اماکن علمی و دینی و ابنیه عمومی صرف کرد.

در سال ۷۴ به هنگام جرّاحی قلب باز ۶۰٪ از اموالش را وقف امور خیریه نمود.

از دیگر هدایایی که او به پیشگاه ملت مسلمان ایران تقدیم نمود فرزند برومندش بود که در جنگ تحمیلی در منطقه مهران به شهادت رسید. پس از آن نیز این انسان مؤمن و وارسته لحظه‌ای از بذل و تلاش در مسیر ارتقاء فرهنگ، بهبود امور درمانی، تأمین مسکن محرومین و یاری نیازمندان باز نایستاد و همواره در امور مذکور بویژه امر مدرسه‌سازی، احداث مرکز آموزش عالی و درمانی پیشگام بوده است.

«بیائیم به فکر آیندگان باشیم تا آنان نیز از ما به نیکی یاد کنند.»

اکنون گوشه‌ای از آن تلاشهای خداپسندانه این مرد بزرگ ذکر می‌شود تا اولاً سپاسی باشد از جانب مردم شهر ما به پیشگاه ایشان، ثانیاً زمینه‌سازی برای همگانی و همراهی دیگر عزیزانی که تمکّن مالی دارند باشد تا در راه اعتلای علمی و فرهنگی و بهداشتی شهر بزرگ و تاریخی‌مان آمل تلاش کنند به این امید که آثار آن بعنوان باقیات الصّالحات از آنان بر جای بماند.

۱ـ احداث دانشکده پرستاری و مامائی آمل

۲ـ احداث یک مرکز مجهز دیالیز (در حال ساختمان)

۳ـ احداث یک مرکز سی‌سی‌یو (تقبّل ۵۰٪ هزینه) اتمام اتاقهای عمل و رادیولوژی

۴ـ احداث بیش از سه مدرسه با ظرفیت‌های متفاوت و بازسازی بیش از یکصد مدرسه اعم از شهر و روستا

۵ـ تجهیز و آماده‌سازی درمانگاه و خرید چندین دستگاه آمبولانس

۶ـ تحت پوشش قراردادن تعداد زیادی خانواده بی‌سرپرست و بی‌بضاعت

۷ـ ساخت و تکمیل صدها واحد مسکونی برای طبقات کم‌درآمد و کارگران

۸ـ بنیاد صندوق قرض‌الحسنه باب‌الحوائج جهت دادن وام ضروری به افراد نیازمند

۹ـ کمکهای بلاعوض جهت تهیه جهیزیه و هزینه‌های ازدواج و .... که همگان در این دیار بر آن واقفند

۱۰ـ بر عهده گرفتن مخارج چندین همایش امدادی و علمی و ادبی

از خداوند بزرگ سلامت و بهروزی و سرافرازی هرچه بیشتر این شخصیت فرهنگ‌دوست و خیراندیش را آرزومندیم.٪

«کمیته اجرایی همایش طالب آملی»

www.tabarestan.info
تبرستان



حاج آقا هادیزاده پدر بزرگوار شهید

www.tabarestan.info
تبرستان